

کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد

به قلم مرحوم دکتر محمد مصدق

بکاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من میخواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیر بارانم کنند و مخالفین هم مرا بحق شماتت نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف فرمائی شاهنشاه را هم بخانه‌ی خود یا بخانه‌ی پسر من دون شان آن مقام دانستم.

با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام میدادم و با اینکه مملکت در محاصره اقتصادی بود و بدولت هیچ کمکی نمیرسید کارها میگذشت و یقین داشتم که اختلاف ما با شرکت نفت انگلیس و ایران بخوبی حل خواهد شد و ما خواهیم توانست نفت خود را با هر یک از دول غرب که مشتری بود معامله کنیم، چونکه نفت غیر از جنبه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سوق الجیشی هم داشت و حاضر نمیشدند نفت زیر زمین بماند و از آن استفاده نکنند.

مذاکرات من با سفیر کبیر امریکا به بن بست رسید و مستر راس یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران از بغداد نامه‌ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و بتوسط آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت برای او فرستادم. مستر راس با نظر من که مذاکرات در طهران شروع شود موافقت نمود و میخواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپا صورت گیرد.

سپس مستر لوی متخصص معروف نفت که در تیرماه ۱۳۳۰ با آقای هریمان بطهران آمده بود همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم برای حل اختلاف توسط آقای اللهیار صالح سفیر کبیر ایران در واشنگتن داد که

مرحوم دکتر مصدق در سال ۱۳۴۲ خاطرات خود را به نگارش درآورد. مجموعه این خاطرات در کتابی تحت عنوان «خاطرات و تالمات» در تابستان ۱۳۷۵ توسط انتشارات علمی، چاپ و توزیع گردید.

بر آن شدیم تا در آستانه چهل و هفتمین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد تحلیل و ریشه‌یابی آن مرحوم را در باره کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد (در صفحه ۲۶۷ الی ۲۷۳ آن کتاب) تقدیم خوانندگان کنیم. با این امید که این ریشه‌یابی جامع و مانع که به نظر می‌رسد بهترین اثر در زمینه اقتصاد سیاسی ایران نیز می‌باشد هر چند مختصر، بارها خواننده و در آن تامل شود.

آنچه ضرورت ریشه‌یابی کودتای بیشتر می‌کند، اظهارات خانمی، رئیس جمهور منتخب در روز شگاه شهید شبرودی (۸۰/۳/۷) می‌باشد. وی بدین مضمون گفت که انقلاب مشروطیت به کودتای رضاخان منجر شد و حکومت ملی با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ سرنگون گشت. بنابراین جادارد کاری کنیم که انقلاب اسلامی نه به لحاظ خارجی با چنان کودتاهایی مواجه گردد و نه به لحاظ داخلی و در محتوا فروپاشی شود.

از ۹ اسفند بعد من بدربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار مذاکره نمود یا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بخانه‌ی دکتر غلامحسین پسر من که بین خانه‌ی من و کاخ اختصاصی واقع شده بود تشریف فرما شوند موافقت نمودم.

مفهومی این بود:

کشور مکزیک هم صنعت نفت راملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سالها با آن دولت راجع بمبلغ غرامت اختلاف داشت و بالاخره کار باینجا رسید که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار بشرکت صاحب امتیاز تادیه نمود و رفع اختلاف کرد.

نظر باینکه موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز در حدود چهار میلیون تن نفت استخراج مینمود و شرکت نفت انگلیس و ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در حدود سی و دو میلیون تن یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج میکرد دولت ایران هم ۶۴۰ میلیون دلار یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک بآن شرکت داد از بابت اصل و یکصد و شصت میلیون دلار هم از بابت سود در مدت بیست سال که هر سال چهار میلیون دلار میشود بشرکت نفت انگلیس و ایران تادیه کند و حساب خود را تصفیه نماید.

من تا آنوقت پیشنهادی باین صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ملت ماست و این هم یک خیال واهی نبود، چونکه هرملتی در راه آزادی و استقلال خود فداکاری نمود بمقصود رسید.

ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش آمد و باچه اشخاصی مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد (۱) و یقین حاصل نمودند بهر طریق میتوانند دولت را ساقط نمایند و نتیجه این شد آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت که برای مذاکره بسوئیس رفته بود مستر راس برای ملاقات وی حاضر نشد. مستر لوی هم برای آمدن بایران عذر آورد.

اگر بتوانند مالی را بتمن بخش و نامشروع ببرند چرا حاضر شوند بنرخ عادلانه معامله کنند. تا هستند کسانی که میتوانند اینطور داد و ستد بکنند. چرا با کسانی که غیر از مصالح مملکت نظری ندارند معامله نمایند. نامشروع از این جهت که مقدار مهمی نفت بوسیله ی لوله از زیر آب بخارج میرفت که از آن کسی اطلاع نداشت و نامه ی آقای دریادار شاهین که عیناً نقل میشود دلیل صحت این معناست.

جناب آقای امیر علانی نماینده فوق العاده دولت و استاندار استان ششم

محترماً باستحضار میرساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرموده اند اینک گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دولوله یکی برای نفت سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه از کنار جاده آبادان و خرمشهر عبور و در مجاور مزرعه نمونه موسوم به «دیری فارم» از شط العرب بخاک عراق میرود.

دریادار شاهین باینکه آقای وزیر خارجه ی انگلیس در پیام بملت ایران چنین اظهار نمود: «در باره شرکتهای امریکائی نیز می خواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم و امیدوارم کسی نگوید که امریکائیها از این قرارداد سوء استفاده کردند زیرا چنین خبری عاری از حقیقت است» تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکتهای دیگری در نفت ایران دخالت کنند و بهمین جهت هم تا دولت امریکا

در کار نفت دخالت مینمود پیشنهاد صریحی بدولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیش آمد که دولت امریکا که خود در دو قرن پیش بدرد ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صد سهم کنسرسیوم نمود.

نظر باینکه مرحله ی اول شکست ملت ایران تغییر جریان مجلس بود که در قسمت دوم از فصل سوم بتفصیل گذشت. لذا دولت صلاح نمیدانست برای جواب استیضاح بمجلس حاضر شود و یقین داشت آن عده از وکلاء که آن نماینده ی طهران و مخالف دولت را برای نظارت در هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کردند در مورد استیضاح نیز بدولت رای اعتماد میدهند

محمد مصدق:

عزل دولتی که بایکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱۴ پانس هم مایوس شده بود (نطق وزیر خارجه ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز اینکه مبارزه بفتح آن دولت و شکست ملی ایران تمام شود و من باز تکرار میکنم اگر کوچکترین احتمالی در عدم موفقیت میدادم بهترین بهانه برای کناره جوئی از کار همان دستخط شاهانه بود.

تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمیشود تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشد کار مملکت بهمین منوال خواهد گذشت.

و دولت را ساقط مینمایند.

و باز نظر باینکه هیچکس غیر از خود مردم بیشتر بصلاح مردم عمل نمیکند دولت بوسیله ی رفتارندم بخود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند، چنانچه با بقای دولت موافقت رای بانحلال مجلس بدهند و الا دولت برود و مجلس با آنچه صلاح میداند عمل کند.

من از کسانی که غیر از خیر مملکت نظری ندارند سوال میکنم که غیر از این طریق دولت چه وسیله ای داشت که افکار مردم را نسبت به ادامه ی کار ویا کناره جوئی از کار استنباط کند.

خوشبختانه با رفتنم غیر از اعمال بیگانه کسی مخالفت نمود و مخالفت آنها هم باین استناد بود که مجلس مؤسسان دوم حق انحلال مجلسین را بشاه مملکت داده است.

بر فرض اینکه مجلس مؤسسان روی ابتکار ملت ایران سر گرفته بود

وبازبفرض اینکه اعضای آن راملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمیتوانست از مردم سلب حق کند ودر یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده ی خود را بر ابقای مجلس ویا انحلال آن اظهار نماید. مجلس موسسان که مدعی نمایندگی مردم بود چطور میتوانست مردم را از این حق محروم کند. رفراندم درصلاح مملکت وصلاح اعلیحضرت بود. اگر دولت انحلال مجلس را ازپیشگاه ملوکانه درخواست مینمود چنانچه موافقت میفرمودند درمحظور سیاست خارجی قرار میگرفتند ودرصورت عدم موافقت باملت خود مخالفت فرموده بودند.

رفراندم ثابت نمود که ملت با دولت موافق است وبانحلال مجلس رای

محمد مصدق:

معلوم نیست چه پیش آمد که دولت امریکا که خود در دو قرن پیش بدرد ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران رافدای چهل سهم از صد سهم کنسر سیوم نمود.

نظر باینکه هیچکس غیر از خود مردم بیشتر بصلاح مردم عمل نمیکند دولت بوسیله ی رفراندم بخود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند، چنانچه با بقای دولت موافقند رای بانحلال مجلس بدهند و الا دولت برود و مجلس بآنچه صلاح میدانند عمل کند.

داد و این بزرگترین خدمتی بود که دولت بمملکت وشاهنشاه نمود. ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور بصلاح مملکت تمام و کلیه ی عواید نفت نصیب ملت ایران میشود. چنانچه تصور مینمودند دولت موفق نمیشود باید صبر میکردند تا دولت خود اظهار عجز کند. عزل دولتی که بایکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱۴ پسن هم مایوس شده بود (نطق وزیر خارجه ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز اینکه مبارزه بفتح آن دولت و شکست ملی ایران تمام شود و من باز تکرار میکنم اگر کوچکترین احتمالی در عدم موفقیت میدادم بهترین بهانه برای کناره جویی از کار همان دستخط شاهانه بود. صدور دستخط گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چونکه تا نه اسفند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من واز دولت من کوچکترین عملی برخلاف مصالح مملکت و شخص

اعلیحضرت صادر نشده بود و حتی یک اخلا لگر هم بقول دادستان آر تش نعره نکشیده و یاسخنی از جمهوری دموکراتیک نگفته بود و هرچه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف فرمائی بیسابقه و بی خبر اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی بود که در جامعه بفرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته میخواست از موقع بنفع خود استفاده کند و بهترین دلیل همان فرمایشات خود شاهنشاه است که در مصاحبه با مخبر روزنامه ی مصری «المصور» فرموده اند و از مجله ی «خواندنیها» مورخ ۴ مهر ماه ۳۲ عیناً نقل میشود:

«نقشه ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلف را نیز پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه های معکوس چه کنیم. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوء استفاده رابکند هوایمی مخصوص من آماده ی پرواز فوری از کشورم بود و من میخواستیم این کار رابکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند (۱) و بآنچه میخواستند رسیده اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند و نتوانستند آن پیروزی خیالی را که بدست آورده بودند درست حفظ کنند و بر شهوات خود فایق آیند و دست باعمال بیرویه ای زدند که خود قربانی آن شدند. اشخاص بیگانهی را گرفتند و بزندان انداختند، مجسمه ها را خراب کردند و دست باعملی زدند که سوء نیت آنان را آشکار ساخت و من معتقدم که همین اعمال بکار آنان خاتمه داد و احساسات مردم را بر ضدشان برانگیخت» این بود بیانات ملوکانه که عیناً نقل شد.

اما اینکه بعضیها گفته اند اگر ۲۵ مرداد اجازه ی میتینگ داده نمیشد حرفهائی هم گفته نشده بود دولت این جانب که روی افکار عموم تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین المللی نتیجه ی احساسات ملت و حمایت ازدولت بود چطور میتوانست با تشکیل میتینگ که خواسته ی مردم بود مخالفت کند. اجازه میتینگ مثل همیشه باین شرط داده شد که اخلا لگران نتوانند در میتینگ رسماً ایراد نطق کنند، همچنانکه نکردند.

من قوه ای در اختیار نداشتم که در ظرف دوروز بتوانم اخلا لگران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا نه اسفند رئیس ستاد آر تش دست از کار کشید و تا پنج بعد از ظهر که من اورا از ستاد آر تش خواستم در کاخ سلطنتی بسر میبرد.

چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده ای از سعد آباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من وهمکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند فرمانداری نظامی طهران ممانعت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب بمن نداده بود.

من با دستگاهی کار میکردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل، سرتیب افشارطوس رادر راس اداره کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. اورا از بین بردند و بآن همه بیانات و اقا بریری که متهمین بقتل اودر نوار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثناء در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده قتل او که با آن طرز فحیح از بین رفته بود مختوم گردید. دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دوروز چه میتوانست

جلسه بتصویب رسید و باستناد همان قانون تحریم امتیاز بود که مجلس پانزدهم توانست قرار شرکت مختلط نفت را رد کند و برای جلوگیری از سوء تفاهم بین المللی دولت رامامور نماید که حقوق ملت را از شرکت نفت انگلیس و ایران استیفاء نماید.

اگر در آن روز این کار صورت نمیگرفت صنعت نفت در سراسر کشور ملی نمیشد. ملت ایران نمیتوانست با دو دولت قوی که نفع مشترک داشتند مبارزه کند و روی همین رقابت بود که دولت توانست در جنوب از شرکت نفت انگلیس و ایران و در شمال از شرکت شیلات خلع ید نمایند.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمیشود و تا ملتی دانا ورجالی توانا نباشد کار مملکت بهمین منوال خواهد گذشت.

چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه

بکند، چونکه ابتکار در دست عمال بیگانه بود وعده ای از احزاب چپ نیز معناً مجری نظریات دولت مبارز بودند و قوای انتظامی اعمالشان را ندیده میگرفت.

همه میدانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر بایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد، شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هر گاه باین دو پیشنهاد موافقت نمیشد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمیتوانست باین کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق رفرا ندیم تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبلاً پیش بینی شده بود نقشه ی آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد اگر دولت سقوط نمیکرد

محمد مصدق:

بر فرض اینکه مجلس مؤسسان روی ابتکار ملت ایران سرگرفته بود و باز فرض اینکه اعضای آن را ملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمیتوانست از مردم سلب حق کند تا در یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده ی خود را بر ابقای مجلس و یا انحلال آن اظهار نماید.

اینها نقشه هائی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای اینکه وضع مملکت بحال سابق عودت کند و ملت ایران به آرزو و آمال خود نرسد، والا چه شد که بعد از سقوط دولت آنچه ملت بدست آورده بود و مورد تایید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از دست رفت.

بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره مندند.

برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد، ولی چه میتوان کرد که هر دسته از عمال بیگانه میخواهند ارباب خود را باین مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند.

تا اینجا لازم بود که من از خود دفاع کنم و با ادله و قرائن بی شماری ثابت نمایم که نه میخواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییر دهم، نه رژیم مشروطه را بجمهوری، آن هم جمهوری دموکراتیک تبدیل نمایم، و اما کسانی که با عملیات سال اول من موافق بودند و آنچه واقع شده بود خواسته ی ملت میدانستند چه شد که بعد از سقوط دولت آن عملیات را تعقیب نمودند و آنچه کردند مخالفت آنچه بود که گفتند.

(۱) کنفرانس در جبال آلپ تشکیل شد که بعد بتفصیل خواهد آمد.

(۱) کمتر دیده شده است پادشاهی برای یک مقصود نامشروع ملت خود را اغفال کند.

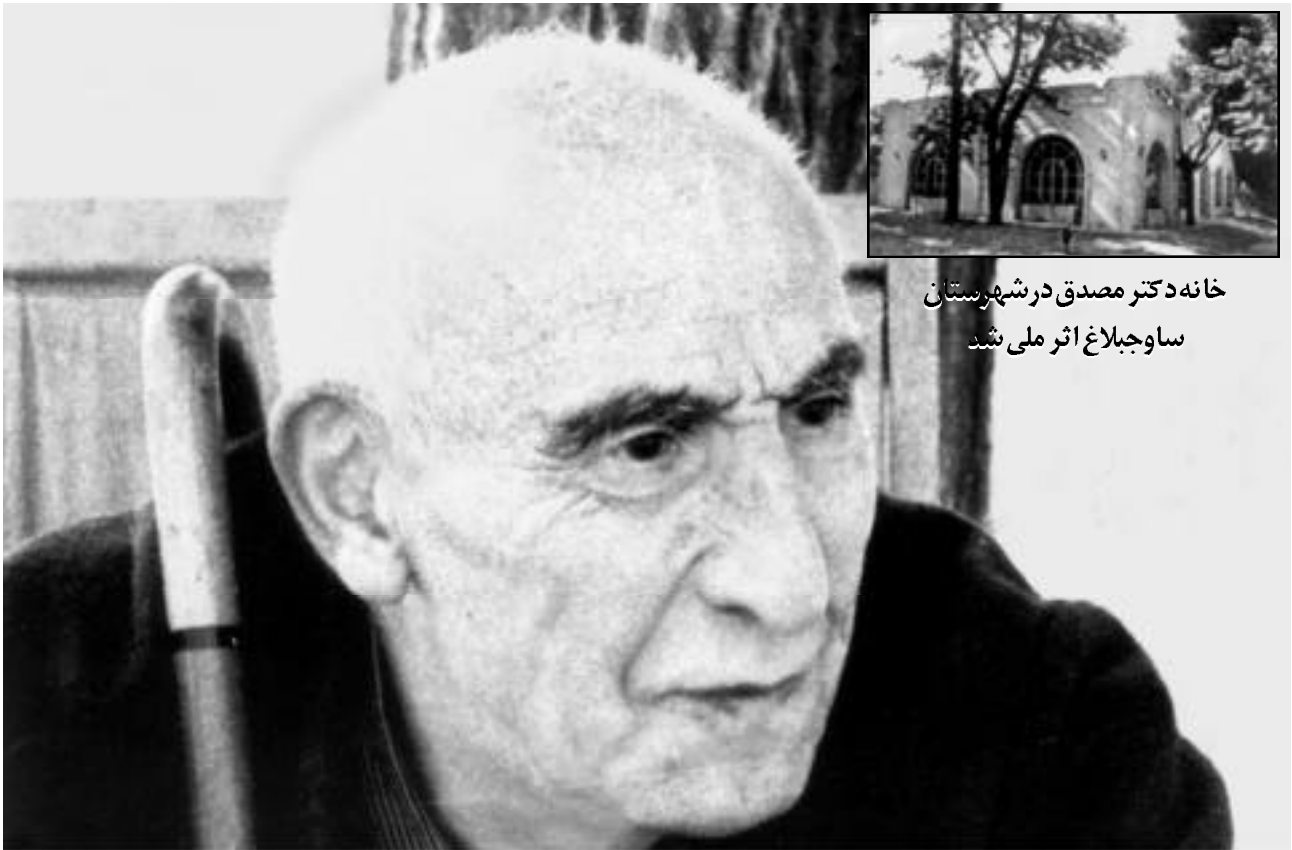
(۱) معلوم شد که (یک کلمه ناخوانا) نیست هم میتوان کسی را مجرم ساخت

و محکوم کرد.

مملکت از بین میرفت و نگفتند که مملکت کجامیرفت و یک عده اخلاکگر غیر مسلح چطور می توانستند در مقابل ارتش مسلح به توپ و تانک مقاومت کنند. چنانچه این کار شدنی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند.

بطور خلاصه اینها نقشه هائی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای اینکه وضع مملکت بحال سابق عودت کند و ملت ایران بآرزو و آمال خود نرسد، والا چه شد که بعد از سقوط دولت آنچه ملت بدست آورده بود و مورد تایید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از دست رفت. عجب این است که من در آن واحد بانتهام دو جرم متضاد یعنی برای بهم زدن اساس حکومت (ماده ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش) و برای قصد تشکیل رفرا ندیم از نظر تعیین شورای سلطنتی هر دو محکوم شدم (۱)

من نه فقط در مجلس چهاردهم و شانزدهم بلکه از دوره نهم تقنینیه که قرارداد ۱۹۳۳ منعقد شد با امتیاز نفت مخالف بودم و یقین داشتم که با استفاده بیگانگان از معادن نفت، ملت ایران هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهد دید و روی همین عقیده بود که با حضور قشون دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران وعده ای از افراد حزب توده در مجلس چهاردهم طرح تحریم امتیاز نفت را ب مجلس دادم و جدیت نمودم تا در همان



خانه دکتر مصدق در شهرستان
ساوجبلاغ اثر ملی شد

پیر محمد احمد آبادی شعری برای مصدق

دیری گذشت و چون تو دلیری
در صف کارزار، نیامد
افسوس، کان سفاین حری
زی ساحل قرار، نیامد
و آن رنج بی حساب تو، در داک
چون هیج و در شمار نیامد
وز سفله یاوران تو در جنگ
کاری بجز فرار نیامد
من دائم و دلت که غمان چند
آمد، و آشکار نیامد
چندان که غم بجان تو بارید
باران به کوهسار نیامد ...
مهدی اخوان ثالث م. امید

اما، گلی، به بار نیامد
خورشید چشم چشمه و دیگر
ابی به جویبار، نیامد
ای شیر پیر بسته به زنجیر
کز بندت ایچ عار نیامد
سودت حصار، و بیک نجاتی
سوی تو، و آن حصار نیامد
زی تشنه کشتگاه نجیبیت
جز ابر زهر بار، نیامد
یکی از آن قوافل پر با ...
... ران گهر نثار، نیامد
ای نادر نوادر ایام
کت فرو بخت، یار نیامد

دیدی، دلا، که یار نیامد؟
گرد آمدو ... سوار نیامد
بگداخت شمع و سوخت سراپای
و آن صبح زرنگار نیامد
اراستیم خانه و خوان را
و آن حنیف نامدار، نیامد
دل را و شوق را و توان را
غم خورد و غمگسار، نیامد
ان کاخ ها، زیایه فروریخت
و آن کرده ها، بکار نیامد
سوزد دلم به رنج و شکیبیت
ای باغبان، بهار نیامد
بشکفت بس شوفه و پژمرده

ریشه یابی کودتای ۲۸ مرداد

به قلم شهید دکتر حسین فاطمی



من نامه پیشگوی ملت ایران در باب ملی شدن صنعت نفت و نقش که شادروان دکتر فاطمی در این امر مهم داشته است.

دکتر فاطمی از نهضت ملی ایران، جبهه ملی ایران و ریشه های کودتا را تقدیم خوانندگان چشم انداز ایران بکنیم. زندگی نامه مختصر او تحت عنوان «مردی که سه بار در خون غلطید» در چشم انداز شماره ۶ آمده است. تیرهای فرعی که به دست خط اضافه شده توسط چشم انداز ایران می باشد.

شنبه چهارم مهر

مقدمات کودتا مدتها بود فراهم میشد

قریب چهل روز از کودتای نظامی ۲۸ مرداد و غارت خانه دکتر مصدق و دستگیری همکاران و همفکران اومی گذرد. ومن باینکه مصمم بودم از اولین روز به تفصیل ماجرای این حادثه ای را که درس نوشت مبارزات ملت ایران تاثیر فوق العاده خواهد داشت بنویسم، جز یادداشتهای مختصری از همان روز واقعه هنوز موفق نشده ام با تمرکز قلم بردارم و شرح قضیه را بنویسم. اینک پیش خود اندیشیدم که ممکن است اتفاقی روی دهد و این فرصتی که موجود است هدر برود و قسمتی از حقایقی را که نه تنها جامعه امروزی بلکه نسلهای آینده نیز بدان کمال علاقه و دل بستگی را دارند برای همیشه مستور بماند. آنهایی که جریان کودتا را از شب یکشنبه ۲۵ یا از صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد تعقیب می نمایند، یابی اطلاعند یانمی خواهند از واقعیات پرده بردارند. نه تنها نقشه کودتا برضد دولت مصدق و در حقیقت علیه نهضت ملی ایران در هفته او آخر مرداد یادرامه مرداد بوجود نیامده بلکه از ماهها پیش وشاید اگر میزان دقت و کنجکاوای را وسیع تر کنیم از چند ماه بعد از زمامداری دکتر مصدق یک چنین نقشه ای بموازات تبلیغات شدید

ریشه یابی حاضر که از نظر خواهران و برادران می گذرد دست خط دکتر فاطمی می باشد که در زندگی مخفی وی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نوشته شده است. پس از دستگیری وی توسط فرمانداری نظامی رژیم کودتا این دست خط که با جوهر سبز نوشته شده بود به دست دژخیمان کودتاجی می افتد. دکتر فاطمی در بیدارگاه کودتاجیان گفت: «اگر دفاعیتم چاپ نشود و گوش به گوش هم نرسد و در پرونده ها مدفون شود، در فردای روشن، این پرونده ها به دست نسل معاصر آینده خواهد افتاد و حقایق روشن خواهد شد.» بیان او که از عمق ایمانش نشأت گرفته نشان می دهد که برای تاریخ سمت و سویی قائل بود و به پیروزی حق بر باطل یقین داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امید او تحقق پیدا کرد و دفاعیاتش همراه با نسخه اصلی دست خط او در منزل تیمسار آزموده به دست جوانان انقلاب افتاد.

جالب این است که تیمسار آزموده این اسناد را در پرونده های دادستانی ارتش نگهداری نمود که مبادا دسترسی به آن میسر و پیش بینی دکتر فاطمی درست درآید، لذا اسناد را در گاوصندوق منزلش جاداده بود. از آنجا که ضرورت داشته که این اسناد گرانبها در اختیار ملت قرار گیرد و از آنجا که هر کس این اسناد را مطالعه می کرد بی اختیار اشک از چشمانش جاری می شد، لذا این مجموعه در کتابی تحت عنوان «با چشمی گریان تقدیم به عشق» در اسفند ماه سال ۱۳۵۸ توسط شرکت صمدیه چاپ و توزیع گردید.

برآن شدیم تا در آستانه چهل و هفتمین سالگرد کودتا، عین جمع بندی

انگلیسی‌ها که در داخل و خارج شاه‌را از «حزب توده» میترسانیدند، در شرف طرح و انجام بود.

ده دوازده روز هنوز از روی کار آمدن دکتر مصدق نگذشته بود که یکروز صبح زود که او به کاخ ایبض عمارت نخست‌وزیری آمد مرا که معاون سیاسی و پارلمانی‌اش بودم به اطاق کار خود طلبید، مادونفر تنها بودیم. دکتر مصدق گفت من رئیس شهربانی را احضار کرده‌ام هر وقت آمد شما هم وارد اطاق شده در مذاکرات شرکت کنید. باید متذکر بود که دکتر مصدق سه یا چهار روز بیشتر در تمام دوران ۲۸ ماهه نخست‌وزیریش بکاخ ایبض نرفت و شاید این روزی را که به تعریف آن پرداخته‌ام آخرین مرتبه‌ای بود که دکتر بعمارث ایبض آمد. اگر حافظه‌ام اشتباه نکند مجلس شانزدهم روز شنبه هفتم اردیبهشت بدکتر مصدق ابراز تمایل کرد و او پس از گذشتن قانون نه ماده‌ای یعنی دهم یا یازدهم اردی بهشت قبول مسئولیت نمود، ولی اولین پیام رادیویی خود را دهم اردی بهشت به ملت ایران فرستاد و بعد از یک هفته، گمان می‌کنم روز هفدهم اردی بهشت، مرا به معاونت خود به شاه معرفی نمود، منظور اینست که بین ملاقات و مذاکره رئیس دولت و رئیس شهربانی باتشکیل دولت فاصله دو هفته‌ای بیشتر وجود نداشت. من وقتی از اطاق نخست‌وزیر بیرون آمدم به پیشخدمت سپردم که هر وقت رئیس شهربانی آمد و به اطاق دکتر مصدق رفت مرا هم خبر کند. نیمساعت هنوز نگذشته بود که خبر آورد رئیس شهربانی به اطاق نخست‌وزیر رفت. من هم دوسیه‌ای را برداشته یا خود به اطاق دکتر مصدق بردم، وارد اطاق که شدم دیدم نخست‌وزیر از پشت میز برخاسته و روی صندلی‌های راحت نشسته و رئیس نظمیه هم که «سرلشگر حجازی» بود در کنار اوست.

سرلشگر حجازی افسر مورد اعتماد شاه!

سرلشگر حجازی در کابینه علاءریاست شهربانی انتخاب شده بود و بعد از تیر خوردن رزم آرا و تعویض «سرتیپ دفتری» که رفقای «جبهه ملی» با «دفتری» روی موضوع کاشانی سخت مخالف بودند تصدی نظمیه به او محول گردید «سرلشگر حجازی» از افسران مورد اعتماد شاه بود، سابقاً هم مدتی فرماندار نظامی و بعد فرمانده لشکر خوزستان بود و در سفر اروپا نیز جزء همراهان شاه بود و در دوره «قوام السلطنه» نیز دعوائی بین او و «مظفر فیروز» واقع شد که منجر به صدور اعلامیه‌ای از طرف «قوام» گردید. بهر صورت سوابق خدمت او طولانیست.

فدائیان اسلام و قضیه ترور مصدق

در اطاق ما سه نفر بودیم، دکتر مصدق، سرلشگر حجازی و من، ابتدا مصدق شروع به صحبت کرده گفت در شرفیابی که خدمت اعلیحضرت برای فلان موضوع رفته بودم (بنظرم معرفی یکی از وزراء یا مامورین بود) بعد از انجام معرفی، شاه فرمودند که شنیدم «فدائیان اسلام» دنبال قتل شما هستند، شما باید خیلی مواظبت کنید و به رئیس شهربانی هم دستور دادم بر مواظبت خود بیفزاید. دکتر مصدق اضافه کرد که از اعلیحضرت پرسیدم چه کسانی این جریان را عرض کرده‌اند. من با فدائیان کاری نکردم و حساسی باهم نداریم، دولت هم که تازه آمده است. شاه فرمودند از نظمیه و رکن دوشنبه‌ام و حالا هم این اسلحه کوچک جیبی را به شما میدهم که در موقع خطر بتوانید از خود دفاع نمایید. جزئیات دیگری را هم دکتر مصدق بر رئیس شهربانی گفت که حالا نظرم نیست ولی خلاصه اش همین بود، بعد از سرلشگر حجازی پرسید اطلاعات در این موضوع چیست. حجازی داستان مفصلی از «فدائیان اسلام» گفت و شرح داد که عوامل کار آگاهی که در میان آنها داریم چنین گزارش داده‌اند ولی ما مراقب هستیم و مامورین همه جا



دکتر سید حسین فاطمی هنگام خدای حافظی برای رفتن به مسافرت خارج

مواظبت دارند.

حجازی وعده حفاظت می دهد

در این موقع دکتر مصدق خنده بلندی کرده گفت این مامورین محققاً از رزم آرا بیشتر از من مواظبت میکردند. با علیحضرت هم این مطلب را عرض کردم. بعد گویا نخست وزیر پرسید که موضوع را چرا فوراً به من گزارش ندادید. حرفهائی رئیس شهربانی زد که جزئیاتش بخاطر من مانده است ولی گفت امروز قصد شرفیابی داشتم که گزارش را بعرضتان برسانم. دستوراتی به سرلشگر حجازی درباره انتظامات شهرداد و او از اطاق بیرون رفت. چند دقیقه بعد من هم خارج شدم و چیزی نگذشت که پیشخدمت ها گفتند آقای نخست وزیر به مجلس رفتند. و دکتر مصدق از آنروز تا مدت ها بعد بعنوان اینکه تامین جانی ندارد در مجلس ماند و در یکی از اطاقهای پهلوی کمیسیون بودجه منزل کرد و کارهای اداری و امور مملکتی را هم در همانجا رسیدگی مینمود و جلسات هیئت دولت هم در اطاق کمیسیون تشکیل میشد.

مصدق موضوع ترور خود را به مردم می گوید

روز اولی که به مجلس رفت ضمن نطقی این جریان را به استحضار عامه رسانید و موضوع مذاکرات خودش را با رئیس شهربانی با تصریح به اینکه با حضور من صورت گرفته است از پشت تریبون برای اطلاع مردم گفت. افشای این مذاکرات که شاه عقیده داشت تاحدی جنبه محرمانه داشته است موجبات گله مندی اورا فراهم آورده بود و از قرار معلوم آقای علاو وزیر دربار هم که آنوقت واسطه مذاکرات بود و میآمد و میرفت بطور کنایه ویا صریح گله شاه را به نخست وزیر گفت.

رئیس شهربانی را دکتر مصدق تغییر داد

پس از اینکه مطلب علنی شد، دکتر مصدق سرلشگر حجازی را تغییر داد معاونین نظمیه را به مجلس خواست و تانعیین رئیس جدید انجام کارها را بعهده آنها واگذاشت. ضمناً سرلشگر زاهدی وزیر کشور هم مقداری از اوقات روزانه خود را در شهربانی میگذرانید. بعد بوسیله تلفن وهم کتباً برای اطمینان خاطر شاه از او خواست که رئیس جدید نظمیه را انتخاب نماید. به پست ریاست نظمیه شاه خیلی اهمیت میداد و تعیین رئیس آنجا را جزء حقوق خود میشمرد. دکتر مصدق هم ضمن نامه خود اشاره کرد که نظری به این انتخاب جز حفظ امنیت ندارد و هر کس را خود شاه مورد اعتماد میدانند انتخاب نمایند. سرلشگر بقائی را برای تصدی این پست شاه نامزد کرد، دکتر مصدق هم پذیرفت و به سرلشگر زاهدی که وزیر کشور بود دستور داد حکم اورا صادر نمایند.

در خلال همین احوال بود که قضیه نفت به منتهی درجه حرارت خود رسیده بود و بعید نیست که یکی از هدفهای دکتر مصدق در اقامت مجلس این بوده باشد که از فشارهای سیاسی برای کار نفت درمان بماند چنانکه وقتی سفیر انگلیس وقت ملاقات خواست اورا در اطاق مجلس پذیرفت و بدیهی

است در میان سیل مخبرین و توجه عمومی، صحبت های اورا دکتر مصدق ناگزیر بود به استحضار مردم برساند و در یک چنین وضعیتی سفیر انگلیس نمی توانست درخواست نامشروعی بکند.

علاو وزیر در بار صحبت جمهوری را پیش می آورد

آقای علاو وزیر در بار ضمن صحبت خود با نخست وزیر، یک روز اظهار می کند که علیحضرت به شخص شما اطمینان دارند ولی بعضی از اطرافیان شما فکر جمهوری در سر دارند. دکتر مصدق در جواب می گوید من بپدر این شاه در دوره ششم قسم وفا داری نخوردم ولی در مورد علیحضرت قسم خورده ام که حافظ قانون اساسی و سلطنت مشروطه باشم بنابراین یک چنین اندیشه ای کاملاً نامورد است. آن اطرافیان من که خیال جمهوری دارند چه کسانی هستند بعلاوه فرضاً هم کسی دارای این فکر باشد در من چه تأثیری میتواند بکند.



فکر جمهوری را چه کسانی بشاه تلقین کردند؟

آمدن دکتر مصدق بریاست دولت برای سیاست انگلیس و طرفداران ایرانی او غیر منتظره بود و مطلعین در آن روز شنبه هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ می دانستند که از صبح اول وقت آقای سید ضیاءالدین بدر بار رفته بود که پس از استعقای علا، تمایل مجلس را بنام او بگیرند و فرمان نخست وزیریش صادر شود. وقتی که «سردار فاخر» خبر تمایل مجلس را بنام «مصدق» برده بود هنوز «سید ضیاءالدین» از دربار خارج نشده بود. خبر مزبور یک حالت بهت و حیرت در سیاست خارجی و داخلی ایران ایجاد کرد و عصر همین شنبه بود که دونفر از سناتورها، اول تقی زاده و بعد حکیم الملک بدر بار رفتند و ضمن تشویق شاه به مقاومت گفتند که دکتر مصدق آمده است ایران را جمهوری کند و مخصوصاً خود شاه نیز از خاطره مخالفت های سابق مصدق با امور خلاف قانون و نطق آبان ۱۳۰۴ و نطق تازه تر او در مجلس شانزدهم درباره مجلس موسسان و تفسیر آن دو اصل و برگرداندن قوه قانونگذاری بوضعیت و موقعیتی که قانون اساسی برای آن پیش بینی گردیده است، بیشتر آماده برای قبول این تقینات بود.

ملاقات دکتر فاطمی و شاه

من از این جریان آمدورفت ها اطلاع پیدا کردم و چون از چند ماه به آخر

کابینه رزم آرا برای کوبیدن او من با اطلاع جبهه ملی با شاه تماس داشتم و گاه وبیگاه او را میدیدم به پیشخدمت مخصوص شاه تلفن کردم که میخواستم شرفیاب شوم. جواب داد همین حالا بیائید. من رفتم و صحبت اول شاه این بود: «پیشوا هم که آمد» (من دکتر مصدق را در مقالاتم بنام پیشوای جبهه ملی خطاب میکردم) مذاکرات زیاد با او شد و گله های بسیار از دکتر مصدق کرد. بعد پرسید حالا هم عقیده اش راجع به موسسان همانست که بود. گفتم یقین دارم با حسن تفاهم همه این مسائل حل خواهد شد. و حالا که دومجلس به او اظهار تمایل کرده، اینها دشمنان اعلیحضرت هستند که میگویند فرمان ندهید و مصدق آمده است ایران را جمهوری کند، من اطمینان میدهم مصدق مرد با شرف و مورد اعتماد است. در مقابل صمیمیت حتماً صمیمیت از خود نشان خواهد داد، نحوه صحبت طوری بود که خوب خاتمه پیدا کرد و بلافاصله جریان رابه دکتر مصدق خبر دادم و حتی گفتم در انتخاب

انتهائی که جریان کودتا را از شب یکشنبه ۲۵ یا از صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد تعقیب می نمایند، یابی اطلاعند یا نمی خواهند از واقعیات پرده بردارند.

شاه خطاب به دکتر مصدق: شنیدم «فدائیان اسلام» دنبال قتل شما هستند، شما باید خیلی مواظبت کنید و به رئیس شهر بانی هم دستور دادم بر مواظبت خود بیفزاید. و حالا هم این اسلحه کوچک جیبی رابه شما میدهم که در موقع خطر بتوانید از خود دفاع نمائید.

وزیر جنگ که مورد علاقه شاه است از او مشورت نمائید،

کینه پنهان شاه به مصدق

اما شاه عقیده باطنی اش را مکرر درباره مصدق سابقاً بمن گفته بود و حتی یکروز در زمان رزم آرا بخنده گفت خوب است مملکت رابه دکتر مصدق بسپاریم که در ظرف سه چهار ماه بکلی متلاشی کند. یکی از خصایص شاه این است که بسیار ماهرانه بازی میکند، در مورد پدرش معروف است که می گویند اونمی توانست چندین سال کینه و بغض خود را در مورد کسی مخفی بدارد. عین همین قضاوت را در باره پسر هم میتوان کرد مسلماً این صفت را بوجه شایسته ای از پدر میراث برده است.

از دوره چهاردهم واز پیش از آن و همچنین از مبارزه هائی که در انتخابات دوره پانزدهم مصدق کرد و نتیجه نگرفت، نظر شاه با او خوب نبود و نمی توانست صمیمانه با دولت او همکاری کند اما از آنطرف وقتی آمد در برابر سبیل افکار عمومی رویه تسلیم و دموکرات منشی را در پیش گرفت، اما در هر فرصت از ابراز این نگرانی هم خودداری نمی کرد که قضیه نفت خطرناک است. یکروز در زمان رزم آرا به خود من گفت مملکت را می خواهید به کجا بکشانید، مگر میشود نفت را ملی کرد. گفتن این حرف آسان است. انگلیسی ها عشاير را تحریک خواهند کرد یکپارچه ایران را به آتش خواهند

کشید. من در جواب گفتم داستان خواجه نصیر و خلیفه عباسی را که حتماً اعلیحضرت شنیده اند، ماهم بتدریج «شربت» را لای نمدمی مالیم اگر دیدیم دنیا بهم خورد و آسمان به زمین خواهد آمد او را رها خواهیم کرد و الا لای نمدم جان خواهد داد.

سه دلیل مهم شاه برای مخالفت با نهضت مردمی

اما از همان وقت روشن بود که شاه با نهضت مردم موافق نیست و بنظر من سه دلیل مهم برای این عدم موافقت وجود داشت. یکی اینکه معاشرین و مشاورین او اغلب از نخبه های «آنگلوفیل» بودند و او را از کوچکی از قدرت و عظمت انگلستان ترسانیده بودند و قدرت امپراطوری را در ایران فنا ناپذیر میدانست. دوم اینکه تبعید و استعفای پدرش را نتیجه تحریک انگلیسی ها می دانست و همیشه واهمه داشت که مخالفت با آن سیاست ممکن است او را نیز بیک چنین سرنوشتی گرفتار نماید. سوم اینکه نمیخواست مبارزه ملی معنی پیدا کند و مخصوصاً چون همیشه طرفدار نخست وزیران ضعیف و متملق و بی شخصیت بود از دکتر مصدق که زیر بار هر تحمیلی نمی رفت سخت نگران بود. از همه مهمتر آنها که کم و بیش روحیه شاه را مطالعه کرده اند خوب میدانند که یکنوع تردید و جبن طبیعی همیشه بر او غلبه دارد و چون از ابتدای جوانی دروغوای سیاست پرپیچ و خم ایران افتاده و اکثر حکومت های راکه روی کار آمده اند حتی آنها بی راکه خود بوجود آورده، پس از چندی بر اثر توطئه و تقنین اطرافیان فلج ساخته، این بازی حکومت سازی را نمی خواست به هیچ قیمت از دست بگذارد و در این قسمت هم تردید نیست که از ضعف جلیلی او بیشتر از هر کس ملکه مادر و شاهدخت اشرف استفاده مینمودند و وسوسه آنها نیز در آتربیک بر ضد دکتر مصدق بی نهایت موثر بود.

اقلیت دوره شانزدهم از دربار الهام می گرفت

تحصن و اقامت دکتر مصدق در مجلس فکر «ترور» او را تا حدی خنثی کرد و بعد از آنهم که بخانه خود منتقل گردید دیگر بکاخ ایض نرفت. و حتی در جلسات مجلس هم کمتر شرکت میکرد بنا بر این نطفه یک اقلیت پارلمانی در دربار بسته شد.

انتخابات ولایات در دوره شانزدهم زیر نظر «هزیر» وزیر درباری که بیشتر تحت تأثیر شاهدخت اشرف بود صورت گرفت و از ابتدای تشکیل مجلس «شاهدخت» نقش موثری در کارهای پارلمان داشت. و کلای منتسب به او بتدریج فزونت مخالفت دولت را بوجود آوردند و چون در مورد مخالفت با دکتر مصدق اختلافی بین اشرف و ملکه مادر وجود نداشت چند نفری هم که با ملکه مادر آمد و رفت داشتند در جبهه مخالف شرکت نمودند و طبیعی است سرسپردگان مستقیم سفارت نیز با این عده همکاری داشتند. چند نفر ناراضی و موافقت طلب نیز به این صف اضافه شد یعنی سرتیپ پیراسته و عزیز زنگنه و منوچهر تیمور تاش نمایندگان شاهدخت اشرف بانصرتیان

وجمال و ابوالفتح دولت‌شاهی، طرفداران ملکه مادر باضافه عبدالقدیر نوع آزاد که گمان می‌کردند بعد از دکتر مصدق آنها رانخت و وزیر خواهند کرد. با کمک «آبکار» پادوسفارت و سالار سپه‌نفر دار انگلیس و سه چهار نفری که حتم داشتند در صورت بقای این حکومت موفقیت آنها در انتخابات آینده غیرممکن است، از قبیل «سید شوشتری» و «عبدالصاحب صفایی» و «فولادوند» موفق به تشکیل یک اقلیت پانزده‌شانه نفری شدند که در واقع رای، «آنکلو فیله‌ها» نیز از آنها تقویت می‌کردند. و در باطن راهنمایی و تشویقشان می‌نمودند. این اقلیت شروع به حمله و هتاک کرد. حتی «مشار» وزیر پست و تلگراف در یکی از جلسات مجلس بر اثر نزاعی که با «فرامرزی» بر اثر دایر نکردن بی سیم در لارستان پیدا کرد مورد ضرب و جرح اقلیت قرار گرفت و او را در راهروها کتک زدند. روزنامه هائی هم که از کمپانی و سفارت کمک مالی می‌گرفتند در خارج این جماعت را تقویت مینمودند.

آشوب های خیابانی از کجا سرچشمه می‌گرفت؟

طرفداران دولت در مجلس جز چند نفر وکیل «جبهه ملی» حرارتی از خود نشان نمی‌دادند. بتدریج تحریکات خارج بحملات پارلمانی و مطبوعاتی اضافه شد و در روزهای که «هریمن» برای میانجیگری درباره نفت به تهران آمده بود «میتینگ» که گفته میشد عناصر چپ تشکیل داده اند در بهارستان تشکیل گردید و زد و خوردی بین تظاهر کنندگان و قوای پلیس روی داد که بدون دستور نخست وزیر تیراندازی و شلیک شد و چند نفر کشته و زخمی شدند. در این موقع

سرلشگر بقائی رئیس شهربانی و سرلشگر زاهدی وزیر کشور بود. دکتر مصدق از این حادثه سخت برآشف و دستور تحقیق داد و اینطور نتیجه گرفته شد که دست شاهدخت اشرف در این قضایا بوده است. اولین عکس العمل دکتر مصدق این بود که سرلشگر بقائی را از ریاست شهربانی منفصل کرد و دستور محاکمه او را داد. و چون در تشکیل دادگاه مسامحه می‌شد بین نخست وزیر و وزیر کشور بروندی حاصل شد. بعد گفتند که چون نظامی است باید اعلیحضرت دستور تشکیل محکمه را بدهند، مدت‌ها طی شده دادگاه اداری او را فقط بیک ماه توقیف محکوم ساخت.

نامه دکتر مصدق و مسافرت اول شاهدخت اشرف

چند روز بعد از این حادثه یکر روز دکتر مصدق مراخواست و گفت میخواهم نامه‌ای به شاه بنویسم و جریان ۲۳ تیر را که دست شاهدخت اشرف در آن دیده شده بعرض برسانم و بخواهم که تکلیف من یا خواهرشان یکی را تعیین کنند

و خوبست این نامه را شما تهیه کنید. من به نخست وزیر جواب دادم که امتناعی از انجام این دستور ندارم ولی چون من عادت به اینطور کاغذ نویسی‌ها و تشریفات مقام سلطنت ندارم، خوب است بگوئید آقای دکتر معظمی یا یکی دیگر از رفقا آنرا تهیه نمایند.

پیش آمد ۲۳ تیر وسیله حمله‌ای به مخالفین دولت در مجلس سناداد و حملات شدیدی روی این موضوع بدولت کردند. و «نصرالملک» که صندوق موسسان کذائی از آراء دروغ پر کرده بود در یکی از جلسات سنا دکتر مصدق را با «لیاخوف» تشبیه کرد و صدای جمال امامی و رفقایش نیز در بهارستان بلندتر شد.

ملاقات دکتر فاطمی و اشرف پهلوی

من تا موقعی که معاون نخست وزیر شدم با «شاهدخت اشرف» روبرو نشده بودم. یکر روز دعوتی از سازمان خدمات اجتماعی رسید که در آن جلسه شرکت نمایم. اواخر بهار بود به سعد آباد بخاک ایشان رفتم دیدم آقای علا وعده ای از روزنامه نگار و مدیر عامل سازمان در مقابل عمارت روی چمن‌ها تعدادی صندلی گذاشته شده و در آنجا جمعند.

چند دقیقه نگذشت که «شاهدخت» آمد با همه دست داد و مقابل من نیز که رسید بدون اینکه معرفی شوم او مرا شناخت. در آن جلسه وقتی از مشکلات کارسازمان صحبت میشد غالباً روی سخن «اشرف» بامن بود، جلسه وقتی تمام شد مرا برای دوروز بعد دعوت کرد که عصر جای بروم در کاخ ایشان، جریان راهبه نخست وزیر گفتم، گفت مانعی ندارد. من در آنروز به ملاقات شاهدخت رفتم و جلسه مذاکراتمان سه ساعت طول کشید. از گذشته شکایت داشت که مابا هژبرورزم آرامخالفت

کرده ایم و معتقد بود که این مخالفت‌ها آنها را به کشتن داده است. بعد مدتی از «کاشانی» و «دکتر مصدق» صحبت کرد و دل فراوان داشت. بگمانم یک جلسه دیگر هم چندی بعد در همین موارد، ملاقات بین ما شد و اتفاقاً آن جلسه من یکساعت دیرتر از وقت مقرر رفتم چون در جلسه دولت گرفتار شدم. این سابقه آشنائی ما بود. چند روز که از قضیه ۲۳ تیر گذشته بود یکر روز ایزدی رئیس دفتر «والاحضرت» تلفن کرد که «شاهدخت» میخواهند امروز شما را ملاقات کنند. فردای آنروز صبح قرار ملاقات گذاشتیم من وقتی وارد شدم شاهدخت از اطاق روبرو با سگش آمد، بدون مقدمه گفت دکتر مصدق درخواست تشبیه مرا کرده است، این دیگر چه نغمه‌ای است. من اظهار بی‌اطلاعی کردم، گفت چطور شما نمی‌دانید؟ کاغذ را پربروز به برادر من نوشته است. گفتم این طور مطالب را ایشان به کسی نمی‌گویند.

درباره حوادث ۲۳ تیر و موضوع نفت و اقلیت مجلس خیلی صحبت شد.

گفتم شما چرا اقلیت مخالف دولت را به خانه خودتان راه می‌دهید. گفت مثلاً کی، گفتم چند شب پیش که از «کلاردشت» برگشته بودید تیمور تاش پیش شما نبود؟ گفت چرا، مگر شما مفتش دارید که مراقب خانه من است؟ جواب دادم مفتش نداریم ولی اینطور شنیده‌ام. گفت او آمد و رفتش تازگی ندارد، از بچگی با من آشناست. بالاخره صحبت به این جا رسید که مبلغی ارز دولت برای مسافرت او بدهد. گفتم بگوئید از دربار بنویسند ولی از مشکلات ارزی دولت بی‌خبر نیستید. بعد از خدا حافظی وعده دادم که موضوع ارز را به نخست وزیر بگویم و جواب بگیرم. بفاصله دوسه ساعت نامه ای از دربار به امضاء «دکتر هومن» رسید. که چون والا حضرت می‌خواهند به مسافرت بروند یاد نیست چند هزار دلار و چندین هزار فرانک سویس در اختیارشان گذاشته شود. موضوع را به دکتر مصدق گفتم. او جواب منفی داد و از نخست وزیر هم جواب منفی بدربار نوشته شد. ولی نامه ای فردای آنروز بخط «شاهدخت اشرف» بوسیله آشتیانی مدیرعامل سازمان بطور خصوصی بمن رسید که مجدداً موضوع ارز را خواسته بود اقدام کنم. جریان مضیقه ارزی دولت را مجدداً بفرستاده مزبور یادآور شدم.

ملکه مادر به جای اشرف

چندروز بعد «شاهدخت» بعنوان سفر موقتی ایران را ترک گفت و گمان میرفت موضوع «اقلیت» مجلس لااقل برای مدتی کوتاه از حرارت بیفتد. یکی دو هفته هم نتیجه همینطور بود ولی سازمان «اقلیت» بدست ملکه مادر افتاد و علناً پولهایی بوسیله نصرتیان در اختیار آن افراد و جرایدشان قرار می‌گرفت.

در جلسه علنی دکتر مصدق را می‌خواستند بکشند

یک صحنه دیگری که برای از بین بردن دکتر مصدق تهیه شده بود، این بود که دولت برای گزارش و گرفتن رای اعتماد قرار شد به مجلس بیاید. دکتر مصدق و وزرایش به پارلمان آمدند. آنروز قیافه بهارستان طور دیگر بود، اشخاص مسئولی در محوطه بهارستان آمدورفت داشتند و یکی دونفر خبر آوردند که در میان تماشاچیان افراد مسلح نیز وجود دارد.

در اواخر دوره شانزدهم قرار شده بود که رادیو را به مجلس وصل کنند و مرتباً مذاکرات بوسیله رادیو بخش می‌شد. پیش از اینکه زنگ جلسه علنی زده شود، به رئیس مجلس تذکر داده شد که وضع تماشاچیان خوب نیست. رئیس بازرسی و من رفیقیم واز پشت شیشه ها قدری نگاه کردیم و رئیس اطمینان داد که خبر مهمی نیست. زنگ جلسه را زدند و کالا بتدریج در جلسه حاضر شدند. قرار بود وزرا هم بروند دکتر مصدق گفت ما بعد از نطق قبل از دستور می‌رویم. همینکه جمال امامی وارد جلسه شد تماشاچیان پرداخت شده فریاد «زنده باد» بلند کردند. در صورتی که قرار بود وقتی مصدق به جلسه می‌آید فریاد «مرده باد» بلند کنند. بعد از زنده باد هم، مرده باد مصدق از عرق خورده های مست برخاست. بین آنها و تماشاچی های دیگر نزاع در گرفت. کریم پور شیرازی را که به حمایت مصدق صدا بلند کرده بود از بالا به پائین انداختند. تماشاچی ها به تالار جلسه ریختند و کارزدو خورد حتی به راهروهای مجلس کشیده شد. جلسه ختم و نظامیها تماشاچیان را بیرون کردند. من خودم راپشت میکروفون رادیو رسانیدم و جریان را بطور اختصار بمردم گفتم. چیزی نگذشت که چند هزار در میدان بهارستان جمع شدند بطوریکه تماشاچیان ساختگی محصور گردیدند. وبعد آنها را نظامیان از راه

دیگر بیرون بردند. چند دقیقه بعد جلسه بدون حضور تماشاچی تشکیل، و در آن جلسه بود که جمال امامی بدکتر مصدق گفت «بروگمشو» و قبل از صحبت دکتر مصدق پشت تریبون آمده حملات وهتاکی فراوان به رئیس دولت کرد و ضمن این بود که اظهار داشت مجلس مقاومت کند، من خودم او را از صندلی نخست وزیری پائین می‌کشم.

جمعیت بیشماری از مردم پایتخت بیرون محوطه مجلس فریادهای نفرت بار برای اقلیت می‌فرستادند و موقعی که اعضاء دولت بیرون می‌آمدند ابراز احساسات موافق می‌کردند و چند نفر راروی دست بلند نمودند و خواستار بودند که برای آنها صحبت نمایند.

نوطنه میشد که تا مصدق در امریکا است کابینه را ساقط کنند

موقعی که شکایت انگلیس بشورای امنیت داده شد، دکتر مصدق تصمیم گرفت با هیئتی شخصاً برای دفاع از منافع ایران به نیویورک برود. جریان را به مجلس هم گفت و اقلیت از ترس افکار عمومی جرأت ابراز مخالفت نداشت ولی روزنامه های آنها می نوشتند که دکتر مصدق مخصوصاً می‌رود که ایران را شکست بدهد، و انگلیسی ها را پیروز گرداند. هیئت ما به شورای امنیت رفت و علی رغم همه تشبثات پیروز شد. تلگراف تبریکی از شاه رسید و من جواب مودبانه ای تهیه کردم و دکتر مصدق امضاء کرد و مخابره شد. این



همان تلگرافی بود که بعنوان سند حمایت و پشتیبانی اعلیحضرت از نهضت ملی ایران بعد از وقایع نهم اسفند ضمن مصاحبه علاوه نمایندگان مطبوعات داده شد.

بعد از ختم کار شورای امنیت، چون «ژرژنگ گی» معاون وزارت خارجه آمریکا به نیویورک آمد واز دکتر مصدق ملاقات نمود و برای حل کار نفت رسماً از طرف رئیس جمهوری دعوت کرد که نخست وزیر به واشنگتن برود.

هیئت ما مسافرتی به پایتخت آمریکا کرد. مذاکرات طولانی شد. انگلیسی‌ها که همیشه بوضع داخلی ایران و مخالفت ایادی خود درختی کردن نهضت ملی امیدوار بودند مرتباً ملاحظه میکردند تا موضوع انتخابات و پیروزی چرچیل پیش آمد و مذاکرات به نتیجه نرسید. این عدم موفقیت فرصتی برای تحریک در مجلس و خارج داده بود و در دانشگاه تظاهری روی داد که نظامیها شلیک کردند و در سایر قسمت‌ها نیز تحریکات توسعه پیدا کرد. تلگرافی هم از شاه رسید که مصدق زودتر حرکت کند. همین اوقات بود که سرلشکر مزینی رئیس شهربانی وقت ضمن مصاحبه ای گفت که در یک شبکه توده، بنام دویست هزار نفر بر خورده و بدون اطلاع دکتر مصدق فشار و تضيیقات بعنوان چپ راشدت دادند و محیط را آنقدر که ممکن بود آشفته ساختند. بطوری که نایب نخست وزیر به واشنگتن تلگراف کرد که دولت صلاح میدانند هیئت اعزامی بدون استقبال مردم و محرمانه وارد تهران شود چون بیم اغتشاش می‌رود. و معلوم بود که نظامیها کابینه را در وحشت انداخته اند. دکتر مصدق جواب داد مردم را در کارشان آزاد بگذارید خود دانند. رویهمرفته محیط را مانند موقع برگشتن مصدق از لاهه که قضایای ۳۰ تیر اتفاق افتاد درست کرده بودند.

نقش موفقیت های خارجی مصدق در داخل

مسافرت دکتر مصدق به مصر و آن استقبال بی نظیر نقشه مخالفین را خنثی ساخت.

نخست وزیر پس از ورود در یک جلسه چهار ساعته با شاه مذاکره کرد. اساس آن مذاکرات بعد از گزارش جریان مسافرت، موضوع انتخابات بود که دکتر مصدق در جواب شاه که گفته بود اگر توده ایها به مجلس آمدند چه خواهید کرد، گفته بود مردم را وقتی آزاد در کارشان گذاشتید مصلحت خود را تشخیص میدهند و کاری برخلاف مصلحت نخواهند کرد. ظاهراً این بود که در آن ملاقات توافق نظری بوجود آمده است اما در عمل معلوم شد

و سوسه نمی گذارد کاری از پیش برود.

انتخابات و مداخله نظامیها

چنانکه اشاره شد شاه به هیچ قیمت نمی خواست از نفوذ خود در وزارت جنگ بکاهد و دو وزیر جنگی که در کابینه مصدق شرکت داشتند، سپهبد نصرتی و سپهبد یزدان پناه، هر دو را از این جهت دکتر مصدق بکار دعوت کرد که طرف تمایل و موافقت شاه بودند و جریان وزارت جنگ از هر حیث با قبل از مصدق فرق نداشت. یکی از مذاکرات چهار ساعته مصدق با شاه عدم مداخله نظامیان در کار انتخابات بود که شاه قبول و وعده صریح داد و گویا بخشنامه ای هم وزارت جنگ بفرماندهان لشکرها کرد.

اما همینکه انتخابات شروع شد نحوه مداخلات آنها دو صورت داشت. یا هرج و مرج و ناامنی را تقویت میکردند که زود خورد شده دولت را در اشکال بگذارند مثل جریان زابل و بروجرود و غیره. یا مستقیماً کسانی را که کوچکترین زمینه محلی نداشتند از صندوقها بیرون می کشیدند مانند جریان انتخابات مشکین شهر و رضائیه و خرم آباد. چند روز بعد از مذاکرات چهار ساعته مجدداً آقای علاء دکتر مصدق را ملاقات کرده بود و نگرانی شاه را از انتخاب عناصر افراطی تذکر داده بود. نخست وزیر در جواب اظهار داشته بود من گمان می کردم آن صحبتهایی که در جلسه ما صورت گرفت برای اطمینان اعلیحضرت کافیست و تجدید مطلع نخواهد شد.

شاه به وضعیت و طرز تفکر دکتر مصدق آشنا بود و می دانست که او از راه مصلحت و تعقیب یک سیاست صد درصد ملی ایرانی منحرف نخواهد شد. اما در ضمن نمی توانست در جریان کارها بعنوانی مداخله مستقیم نداشته باشد. در انتخابات بعد از شهریور که اغلب فرماندهان لشکر در ولایات اعمال نفوذ می کردند جز دستور او نبود و انتخابات دوره شانزدهم ولایات بالیست قبلی که مورد موافقت مقامات ذی نفوذ سیاسی قرار گرفت

**در خلال همین احوال ،
قضیه نفت به منتهی درجه
حرارت خود رسیده بود
و بعید نیست که یکی
از هدفهای دکتر مصدق
از اقامت در مجلس این بوده
باشد که از فشارهای
سیاسی مرتبط با نفت
در امان بماند چنانکه وقتی
سفیر انگلیس وقت ملاقات
خواست او را در اطاق مجلس
پذیرفت و بدیهی است
در میان سیل مخبرین
و توجه عمومی، صحبت
های او را دکتر مصدق ناگزیر
بود به استحضار مردم
برساند و در یک چنین
وضعیتی سفیر انگلیس
نمی توانست درخواست
نامشروعی داشته باشد**

شروع و خاتمه یافت.

مخالفین فکری کردند از گرفتاری دولت در ولایات و سرگرمی انتخابات، از مبارزه ای که با انگلیسی‌ها در پیش دارد و از خرابی مالی و اقتصاد مملکت، و می توانند بلوا و شورش در شهرستانها برپا نمایند و نقشه برهم زدن تهران را هم که همیشه آماده داشته به هدفشان برسانند. موضوع انتخابات تهران که پیش آمد در داخل جبهه ملی نیز گفتگوهایی ایجاد کرد.

نقش دربار در اختلافات داخلی جبهه ملی

دربار از روز اول تشکیل جبهه ملی به ما بانظر نفرت و دشمنی نگاه می کرد و چون هسته ای از مخالفین بنام خود را در زیر عنوان «جبهه ملی» میدید، هرگز راضی نمیشد توسعه و بسط قدرت «جبهه» را تحمل کند. در مواقعی که جبهه ملی نقش اقلیت را بازی میکرد باید انصاف داد که همه افراد با صمیمیت و صداقت همکاری میکردند و در راه جهاد و مبارزه ای که در پیش

داشتند ذره ای غفلت در کار نبود، البته در آن مواقع مشاجرات لفظی و گاهی هم گفتگوهای تند بین بعضی از رفقا مبادله میشد. «جبهه ملی» یک حزب هم رنگ نبود که توافق در همه مسائل سیاسی بین اعضای آن وجود داشته باشد و از روز اول ایجاد نیز برای این کار وجود نیامد. هدف اصلی ما بعد از تحصن بی نتیجه چهار روزه دربار از تشکیل «جبهه»، این بود که مبارزه رها نشود و یک هسته مرکزی ملی، نهضت مقاومت را رهبری کند.

توفیق هفت هشت نفر از رفقای ما در انتخابات دوره شانزدهم و عدم کامیابی دوسه نفر «موقعیت طلب» سبب شد که از همان اوقات دوسه نفر را محرمانه برای مخفی کنار بگذاریم. که یکی از آنها «عمیدی نوری» بود، روزی که از انتخاب شدن مایوس شد بنای فحاشی به جبهه ملی را گذاشت و او که اولین مقاله را بعد از شهر یور برضد دربار نوشت بتدریج برصاف شاهپرستان قرار گرفت. پس از این تصفیه جزئی در مبارزات نفت و مخالفت با رزم آرا تقریباً اتفاق نظر بود، با این تفاوت که بعضی با شدت بیشتر مجاهده میکردند، بعضی هم به قدر توانائی خود. مثلاً آقای حائری زاده در موقع معرفی کابینه رزم آرا کسالت داشتند و بعد ها هم مخالفت موثری با او نکردند. و یکی دو ملاقات هم قبل از زمامداری و در زمان نخست وزیریش با او داشتند که «جبهه ملی» از آن بی خبر ماند. ما با اینکه همانوقت مطلب را احساس کردیم موقع به قدری حساس بود که ایجاد شکاف به نفع دشمن تمام میشد.

نخست وزیری دکتر مصدق مقدمه اختلاف در «جبهه ملی» شد زیرا عناصری که سالها مشق «اقلیت» کرده اند، خیلی در حفظ «وجهت» کوشا هستند. حالا نمی توانند کار اکثریت بکنند و حکومت را اداره نمایند. اختلاف سلیقه هائی در طرز تشکیل حکومت پیدا شد و با اینکه دکتر مصدق یک جلسه محرمانه مرکب از مکی - حائری زاده - دکتر شایگان - دکتر قاطمی - دکتر بقائی و یکی دوفرد دیگر برای انتخاب اعضای دولت خود تشکیل داد

و حتی نام هر نامزد وزارت که پیش می آمد رای می گرفت. پس از تشکیل دولت زمزمه هائی از بین بعضی رفقا بلند شد و تا آنجا رسید که عبدالقدیر آزاد از جبهه کناره گرفت و بعد در صف مخالفین و اقلیت جمال امامی واقع شد. در موقعی که عبدالقدیر بایر استه و دولت شاهی و سایرین همکاری میکرد او را کاندید نخست وزیر کرده بودند و گفته میشد که ملکه مادر نیز او را سخت تشویق و تأیید می کند.

جداشدن «آزاد» برای جبهه گران نبود، ولی اولین شکاف علنی را ایجاد کرد و پشت سر او زمزمه حائری زاده از همانوقت شروع شد. حائری زاده همیشه تظاهر به مخالفت با «رضاخان» می کرد و من گمان نمی کنم از روزهای اول، زمزمه او از دربار الهام داشته است. اما چون مردی مستبد و لجوج و نزدیک بین است از چیزهای جزئی مثلاً «انتخاب رئیس فرهنگ یزد» میرنجید و اختلافات محلی خود را با دکتر طاهری در یزد در مسائل مهم مملکتی دخالت می داد و چون هر روز در یزد بین آنها کشمکش بود، دولت نه وقت آن را داشت که وارد در این جریان شود و نه این مطالب را آنقدر مهم می دانست که مقدم بر سایر کارهای مملکتی قرار دهد. ولی چون انتخابات در پیش بود حائری زاده زرنگ ترازان بود که در آن موقع حساس با دکتر مصدق «جبهه ملی» پیرد، نزدیک شدن انتخابات دوره هفدهم و مخصوصاً انتخابات تهران، بحران «جبهه» را بوجود آورد.

یک موضوع کوچک و یک اختلاف بزرگ باید توضیح داده شود که «مکی» پیش از انتخابات تهران بر سر یک موضوع کوچک از مصدق رنجید. داستان این بود که وقتی قرار شد هیئتی برای دفاع از شکایات انگلیس به شورای امنیت بروند، «مکی» از آبادان به من تلفن کرد که او نیز مایل است با این هیئت بیاید. من نیز با دکتر مصدق مذاکره کردم او هم پذیرفت. با تلفن موافقت نخست وزیر را به او اعلام کردم. بعد معلوم نشد که چرا

دکتر مصدق تصمیم گرفت چند نفر هم از اعضای کمیسیون مختلط را با خود ببرد. ابتدا پیشنهاد کرد که همه اعضاء بیایند، چند نفرشان گفتند این کار صلاح نیست. بعد گفت نمایندگان کمیسیون مختلط از هر یک از دو مجلس جداگانه دوفرد را انتخاب کنند که با هیئت حرکت کنند، و مکی هم عضو هیئت مختلط بود. پنج نفر مجلس شورا، آقایان صالح و دکتر شایگان را برگزیدند و از سنا - اگر اشتباه نکنم - سهام السلطان بیات را که در اروپا بود

**یک بار دکتر مصدق
مراخواست و گفت میخواهم
نامه ای به شاه بنویسم
و جریان ۲۳ تیر را که دست
شاهدخت اشرف در آن دیده
شده بعرض برسانم
و بخواهم که تکلیف من یا
خواهرشان یکی را تعیین
کنند.**

**انگلیسی ها که همیشه
بوضع داخلی ایران
و مخالفت ایادی خود
در خنثی کردن
نهضت ملی امیدوار بودند
مرتباً ملاحظه میکردند
تا موضوع انتخابات
و پیروزی چرچیل پیش آمد
و مذاکرات به نتیجه
نرسید.**

ودکترمتین دفتیری را انتخاب نمودند. مکی که در آبادان خداحافظی بنام سفر آمریکا کرده بود وقتی که به تهران رسید واز ماجرا باخبر شد که هیئت مختلط اورا انتخاب نکرده و مصدق هم می گوید اگر اورا ببرم، سایر اعضا خواهند رنجید، طوفانی از دشنام و ناسزایا کرد.

دکتر بقائی و یکی دو نفر دیگر را هم خودد کتر مصدق خواست که جزو مشاورینش بیایند. البته برای مکی این مطلب ناگوار تر شد.

من و مکی خیلی باهم دوست بودیم و در «جبهه ملی» رفاقت ما ضرب المثل بود. ولی آن شبی که مکی از آبادان برگشت و آن انقلاب رامن در حال اودیدم که به کائنات برای این یک چنین موضوع بی ارزش فحش می دهد، برای اولین دفعه یکه خوردم. وسخت مناسف شدم که جوانی از میان توده مردم برمیکیزد و باحوادث و اتفاقات بی شمار آنقدر جلو بیاید که مورد اعجاب و شگفتی همه باشد. بخاطر هیچ و پوچ مبارزه ای را که ملتی نگران آن است

محبوبیتی را که میان همه داشت به سردی و برودت تبدیل کرد. و کار را به جایی رسانید که یک شب در منزل دکتر شایگان که برای کار انتخابات تعیین کاندیداهای «جبهه ملی» از تهران جمع شده بودیم، به قدری مکی پر خاش بیمورد کرد که بین او و دکتر سنجایی کار به کتک کاری و فحش و ناسزاکشید و سنجایی جلسه را ترک گفت.

بهر صورت اختلافات بقائی و مکی سبب شد که در تعیین کاندیداهای انتخابات تهران، مکی با تقاضاهای بقائی موافقت نکند و بدتر از همه این بود که رقابتی هم بین حزب «ایران» و حزب «زحمتکشان» پیدا شده بود که ما تا آنوقت خبر نداشتیم یعنی بقائی پادریک کفش کرده بود که هر چه به حزب ایران کاندید در تهران بدهید، به حزب زحمتکشان هم باید داد. و قبول این درخواست برای جبهه امکان پذیر نبود. زیرا «زحمتکشان» حزب جوانی بود و افراد سرشناسی که در تهران بتوانند غیر از رای حزبی، شصت هفتاد هزار

یکی از مذاکرات چهار ساعته مصدق باشاه عدم مداخله نظامیان در کار انتخابات بود که شاه قبول و وعده صریح داد و گویا بخشنامه ای هم وزارت جنگ بفرماندهان لشکرها کرد.

نخست وزیر دکترو مصدق مقدمه اختلاف در «جبهه ملی» شد زیرا عناصری که سالها مشق «اقلیت» کرده اند، خیلی در حفظ «وجاهت» کوشا هستند. حالا نمی توانند کار اکثریت بکنند و حکومت را اداره نمایند.

رای جمع آوری کند نداشت. ولی حزب ایران سابقه ده دوازده ساله داشت و کسانی مثل صالح - دکتر سنجایی - حبیبی - وزیرک زاده را نه تنها طبقه جوان می شناخت بلکه اکثر مردم تهران در طول مبارزات اخیر با آنها و نامشان آشنا شده بودند. اگر این معنی را قبول می کردیم، آقای قنات آبادی هم برای «مجمع مسلمانان» خود همین درخواست را داشتند. واقعاً بحران و خطر و بالاخره متلاشی شدن و تجزیه جبهه را انتخابات دوره هفدهم بوجود آورد.

آقازاده ها و شکایات مردم

مشکل دیگر کاندیدا تراشیدن آقازادگان آیت اله در ولایات بود که هر روز شکایت از همه جامی رسید بخصوص که بعضی از آنها فقط محض رضای خدا این کار را نمی کردند. خود آقازادگان نیز که جای خود داشتند، هر کدام یک حوزه راییدک می کشیدند و آقازاده بزرگ سه حوزه را، و در آن موقع غیر از «آقامصطفی» که صمیمیتی در کارهای ملی نشان می داد، «جبهه» حاضر نبود که دوپسر دیگر «آقا» که مشغول بست و بندهای دیگر هم بودند از جایی کاندید کند یا انتخاب آنها سبب لکه دار شدن نام «کاشانی» و مصدق بشود. بخصوص که دکتر مصدق هم به طور عجیب نسبت به اینطور مسائل حساس بود و غالباً از مداخلات «آقا» و اطرافیان شان گله داشت و دوسه مرتبه هم کار بجای باریک کشید.

تحلیل فاطمی از شخصیت های جبهه ملی

«آیت اله کاشانی» هم که در ابتدای نهضت ملی خدمات پر ارزش به پیشرفت نهضت کرد و او اخر بیشتر از حد غرور و نخوت پیدا کرده بود. بطوریکه

متزلزل کند که به آمریکا نرفته است.

باینوصف من سعی کردم که صورت ظاهر کار درست بشود و حیثیت «مکی» محفوظ بماند. به همین منظور نامه ای تهیه کردم و به دکتر مصدق برای امضاء دادم که در آن نامه از مکی خواهش شده بود که به مناسبت حساس بودن وضعیت آبادان به آنجا برگردد. کاشانی هم که یک چنین مراسله ای به مکی نوشت. اما او با این حرفها از جوش و خروش نمی افتاد و بد زبانی می کرد و پیش هر کس دشنام می گفت. و بتدریج مخالفین بومی بردند که «جبهه» ضعیف شده و شکاف در آن عمیق تر گردیده است. حتی گویا در جلسه علنی مجلس هم بعد از رفتن هیئت به آمریکا یا خود مکی یا باشاره او در این مورد صحبتی شد.

اختلافات مکی و بقائی

ضمناً رقابتی هم میان مکی و دکتر بقائی بر سر مسائل جزئی پیدا شده بود که روز بروز شدت پیدامی کرد. و وقایع بعدی نیز نه تنها از رقابت آنها نکاست، بلکه آن را شدیدتر کرد. مخصوصاً اختلافات انتخابات دوره هفدهم که در چند حوزه کاندیداهای دور قیب بر سر یکدیگر می کوبیدند، جدائی بقائی و مکی را زیادتر نمایان می ساخت که یکی از مهمترین مسائل موضوع انتخابات اهواز و کاندید شدن دکتر جزایری دوست مکی و نامزد کردن یکی از افراد حزب زحمتکشان از طرف دکتر بقائی بود. مکی پس از بازگشت از آبادان و خاتمه یافتن «خلع ید» خیلی مغرور شده بود، بددهنی می کرد، به رفقا توهین و تحقیر روا می داشت، حرفهای زمخت و زشت می زد و کم کم

مکرر می گفت که اگر من بخوادم ۱۳۶ وکیل ایران را انتخاب کنم همه مردم به آنها که من بگویم رای خواهند داد. اصلاً این ادعا تاجه حد صحیح بود بحث طولانی تر لازم دارد.

انجمن انتخابات تهران تشکیل می شد و «جبهه ملی» هنوز نامزدهای خود را نداده است. روزنامه های مخالف می نوشتند که اختلافات جبهه به مرحله متلاشی شدن رسیده است. وضع صورت زنده ای بخود گرفته بود، دیگر در جلسات جبهه آنروح صمیمیت و رفاقت وجود نداشت، زعمای قوم یا بهم فحش می دادند یا مصدق را به باد انتقاد می گرفتند. یک شب در منزل حائری زاده که جبهه تشکیل بود آقای کاشانی هم حضور داشت. آنوضع باندازه ای مرامناثر کرد که مدتی بگریه مشغول شدم و باحالت عصبانیت بمنزل دکتر مصدق رفتم، از معاونت او، از کاندید شدن انتخابات و از عضویت جبهه استعفاده بیرون آمدم. فردای آنروز مصدق مرا خواست و وقتی جریان

ها فرستاد و انتخاب پسران خود را تحریم نمود.

آقا سید محمد پسر بزرگ آقا میخواست از کاشان وساو و یکی دونقطه دیگر وکیل شود. ابوالمعالی پسر کوچک او نیز سبزوآرا را برای حوزه انتخابیه خود کنار گذاشته بود و از اواخر دوره شانزدهم فعالیتتهائی در این زمینه داشت که موجب غرولند دونفر از وکلای اکثریت بنام بزرگ نیا و دکتر «نبوی» وکلای آن دوره شده بود. توصیه نامه هائی را که برای نقل وانتقال مامورین محل، ابوالمعالی به وزارتخانه ها نوشته بود، بدست آورده از روی آن عکس برداری نموده، در کوریدورهای مجلس برای تضعیف روحیه طرفداران دولت نشان و کلامیدادند که سرنوشت همه موافقین به این صورت بیرون خواهد آمد. اینگونه مداخلات، یکی از اساسی ترین نقطه ضعف دولت در حفظ، اکثریت پارلمانی او بود. قنات آبادی میخواست از «شاهرود» انتخاب شود. حائری زاده روی رقابت با دکتر طاهری در کار بزد اخلاص میکرد و از این قبیل

من و مکی خیلی باهم دوست بودیم و در «جبهه ملی» رفاقت ما ضرب المثل بود. ولی آن شبی که مکی از آبادان برگشت و آن انقلاب را من در حال اودیدم که به کائنات برای این یک چنین موضوع بی ارزش فحش می دهد، برای اولین دفعه یکه خوردم. وسخت متاسف شدم که جوانی از میان توده مردم برمیخیزد و باحوادث و اتفاقات بی شمار آنقدر جلو بیاید که مورد اعجاب و شگفتی همه باشد بخاطر هیچ و پوچ مبارزه ای را که ملتی نگران آن است به آن دلیل متزلزل کند که همراه مصدق به سفر امریکا نرفته است.

عناوین رویهمرفته در تضعیف روحیه طرفداران پارلمانی مصدق فوق العاده تاثیر داشت. بالاخره شکل کاندیداهای وابسته به جبهه ملی یا کاشانی که خود را مربوط به این جبهه میدانستند، یک اکثریت متزلزل و بی پرنسب و غیرمتشکل را در پارلمان هر لحظه به طرفی می کشید. بعضی از آنها را محرمانه با مخالفین، یعنی آن اقلیتی که برضد دولت مصدق فعالیت میکرد، نزدیک می ساخت بطوریکه اقلیت مزبور را تشجیع کرد که دولت را استیضاح نماید. ویک استیضاح دست جمعی به رئیس مجلس دادند.

داستان «سردارفاخر» رئیس مجلس نیز در معرکه اقلیت و اکثریت قابل توجه است. «سردارفاخر» در دوره «رزم آرا» که آخر مدت ریاست او بود، در تجدید انتخاب هیئت رئیسه گرفتار رقیب موثر و قوی مثل دکتر طاهری شده بود. و چون در بازی «بند جیمی ها» او را هم در «بند جیم» گذاشته بودند خیلی ضعیف شده بود و در افکار عامه هم موقعیت خود را از دست داد.

موضوع «بند جیم» بطور خلاصه این بود که قانونی از مجلس گذرانیدند که بوضع مستخدمین دولت رسیدگی شود. تا آنها که صلاحیت کار کردن در دستگاه را ندارند کنار گذاشته شوند و بعضی هم که شایسته کارهای حساس نیستند به کارهای فرهنگی و عمرانی گمارده شوند. اساس این فکر عبارت از تظاهری بود که برای تسکین افکار عامه که از خرابی و فساد و دزدی و بی بند وباری تشکیلات سالها بود گله و شکایت داشت بعمل آمد. در دوره نخست وزیر ساعد و وزارت دربار «هژیر» باجلب نظرشاه این فکر هم در محافل بالا پیدا شد که در این فرصت اسم عده ای مخالف را نیز مثل

جلسه را برای او گفتیم مدتی زارزار گریست و گفت ما با این عوامل میخوایم با امپراطوری انگلیس جنگ کنیم.

پس از مذاکرات یکی دوساعته قرار شد خود اودعوتی به نهار بکنند و این اختلافات را از میان بردارد. یادم نیست گرفتاری او مجال این کار را داد یا خیر ولی من با مذاکرات و التماسهائی که به مکی کردم، ملاقاتهائی در خارج و در منزل خودم بین او و دکتر بقائی برقرار ساختم و قرار شد در جلسه جشن کلوپ جوانان حزب زحمتکشان من و مکی و بقائی باهم وارد جلسه شویم. بالاخره این کار صورت گرفت و یک روز بعد از ظهر در جشنی که سازمان جوانان زحمتکشان در یکی از عمارات انتهائی خیابان سپه نزدیک چهارراه پهلوی تشکیل داده بودند وعده ای از مهاریف نیز در آن شرکت داشتند. ماسه نقر وارد شدیم و در بر نامه جشن، مکی و دکتر بقائی و من صحبت کردیم. نوبت سخن وقتی به من رسید باصراحت گفتم که هیچ اختلافی در «جبهه ملی» نیست زیرا امروز ایجاد اختلاف بزرگترین خیانتی است که ممکن است به نهضت ملی ایران بشود. رفقای دیگر نیز به تصریح و کتا به در این مورد صحبت کردند اما در حقیقت رقابت این دونفر یعنی - مکی و بقائی - در آن جلسه بکلی خاتمه پیدا نکرد و مخصوصاً که مکی بنای خرده گیری به کاشانی را هم شروع کرد و در یکی از جلسات جبهه ملی که در منزل مشار تشکیل میشد، بطور زنده ای به او حمله کرد و از وضع مداخلات آقا زاده ها بشدت انتقاد نمود. نظر ما این بود که «کاشانی» را از این گونه مداخلات برکنار نگه نداریم و ابتدا خود او نیز با این نظر موافق بود و حتی اعلامیه مختصری هم به روزنامه

هفته بکلی آن جریان را زیاد برد و سخت به رزم آرا و مخالفین «جبهه» کمک می کرد و مناقشات تجدید شد و اختلافات از نوظهور کرد.

رزم آرا که از بین رفت و حکومت مصدق روی کار آمد و اوایل امر «سردار فاخر» بی طرفانه کار میکرد ولی بتدریج تا آنجا جلو رفت که رئیس مجلس علناً در جلسات مخالفین که غالباً در منزل «ابوالفتح دولتشاهی» وکیل کرمانشاه منعقد می شد شرکت می کرد و گاهی نیز از پشت میز ریاست نه تنها مخالفین را تقویت می نمود، بلکه حرفهای زننده نسبت به مردمی که باطوهارهای خود حکومت را تأیید میکردند میزد.

تا کار بجائی رسید که مخالفت او آشکار گردید. مکی از داخل مجلس ومن از خارج باچند نفر دیگر از وکلا این طور مصلحت میدیدیم که در ماههای آخر دوره، نگذاریم او علناً به جبهه مخالف بپیوندد. از این جهت در صدد التیام برآمدیم و چون «سردار» از کاشانی خیلی واهمه داشت که مانع از انتخاب شدن

«جبهه ملی» یک حزب هم رنگ نبود که توافق در همه مسائل سیاسی بین اعضای آن وجود داشته باشد و از روز اول ایجاد نیز برای این کار بوجود نیامد. هدف اصلی ما بعد از تحسن بی نتیجه چهار روزه دربار از تشکیل «جبهه»، این بود که مبارزه رها نشود و یک هسته مرکزی ملی، نهضت مقاومت را رهبری کند.

مجدد اوبشود، یک شب در منزل معدل نماینده شیراز بین آنها را آشتی داده و سردار قول همکاری داد و از این راه موافقین دولت توانستند از انجام استیضاح مخالفین و تشکیل جلسات جلوگیری نمایند. زیرا عده ای از وکلا ی موافق نیز به مناسبت نزدیک بودن انتخابات به حوزه های انتخابیه خود رفتند و قهراً تشکیل جلسه میسر نگرید. البته در جریان فترت مجدداً بین سردار فاخر و دکتر مصدق بهم خورد که چون من در آن موقع در بیمارستان بستری بودم، علت تجدید مطلع مناقشه را مطلع نشدم. بهر حال «بیطرفی» یا طرفداری رئیس مجلس در کار دولت ها خیلی موثر است و او میتواند اشکالات زیاد برای مخالفین یا موافقین پارلمانی حکومت فراهم آورد. چنانکه در دوره هفدهم و ریاست «امام جمعه» و بعد «کاشانی» این مطلب بخوبی روشن شد.

ما وقتی از خطر روزهای آخر مجلس شانزدهم تاحدی فراغت پیدا کردیم گرفتاری تعیین «کاندیداهای» تهران همچنان ادامه داشت. مردم منتظر تصمیم جبهه ملی بودند زیرا توفیق شرکت افراد در انتخابات دوره شانزدهم که منجر به ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از کمپانی غارتگر امروزی شده بود آنها را کاملاً امیدوار میساخت که اگر وکلانی باهمت به مجلس بفرستند، خواهند توانست بسیاری از مشکلات را از پیش پای ملت بردارند. و چون پیشاهنگ این نهضت «جبهه ملی» بود، این دفعه هم میخواستند بدانند نامزدهای این جبهه کیست. اما «جبهه» دیگر آن «جبهه ملی» دوره شانزدهم نیست. دکتر مصدق لیدر جبهه بمناسبت گرفتاری نخست وزیری به کارهای اختلافات داخلی «اعضاء جبهه» نمی رسد. چند نفر هم در عضویت دولت در آمده اند. بعضی هم گرفتار غرور و خودخواهی عجیب شده خیال می کنند مملکت را فتح کرده و حالا موقع تقسیم غنائم است. اگر

«قوام السلطنه» که آن وقت با دربار میانه خوبی نداشت، در «بند» بگذارند. بتدریج کار بالا گرفت و نام جماعتی از سرشناسان مثل سردار فاخر، دکتر اقبال، گلشائیان و غیره هم که در آن موقع از سردمداران معرکه نفت بودند در میان «بند جیم» دیده شد. مستخدمین دولت را به سه دسته «الف» - «ب» - «ج» - متوسطین که به درد کار حساس نمی خوردند و «جیم» فاسدها یا از کار افتاده های بدعمل تقسیم کرده بودند.

غوغای «بند جیم» در ابتدای مجلس شانزدهم مدت ها وقت مملکت را بخود مشغول داشت و چندین ماه طول کشید تا بالاخره سردار فاخر زرنگی کرد و به کمک عده ای از «بندیهای» مجلس که ده دوازده نفری بودند، موافقین اجرای قانون - از جمله وکلای جبهه ملی - را اغافلگیر ساخت و ماده واحده ای برای لغو آن تصمیمات بتصویب رسانید که در سنا دفن شد. ولی «بندیها» از «بند» نجات پیدا کردند. دکتر مصدق و یاران او که اقلیت سال اول

مجلس شانزدهم بودند بشدت به بند جیمی ها حمله میکردند و «باختر امروز» اولین بار اسامی آنها را فاش کرد و مقالات شدیدی برای حمایت از اجرای آن قانون انتشار داد. در جلسه بعد از گذراندن «ماده واحده سردار فاخر»، دکتر مصدق نطق شدیدی برضد این اقدام رئیس مجلس کرد که جلسه متشنج شد و نطق اونا تمام ماند. بعلاوه مکرر چه در دوره پانزدهم و چه در دوره شانزدهم نیز بین «سردار» و «اعضاء جبهه ملی» در مورد انتظامات جلسات و نوبت نطق و غیره مشاجره شده بود. در یک جلسه که او به مکی پرخاش کرد، مکی در جوابش گفت «من که چک بی محل نکشیده ام» و چون این خصوصیت «سردار فاخر» راهمه می دانستند و فراوان به این عنوان از او شکایت کرده بودند این طور صحبت ها سخت برای حیثیت رئیس مجلس گران بود. رزم آرا که آمد برای جلوگیری از تشتت اکثریتش «بندیها» را اجرانکرد و قانون هم که گذشت، دیگر به کلی فراموش شد. در موقع تجدید انتخاب هیئت رئیسه که چند ماه بعد صورت گرفت اینطور شهرت داشت که دربار و دولت، دکتر «طاهری» را کاندید کردند. بدیهی است در چنین صورت «جبهه ملی» بطرف مخالفت او میرفت و وضع دو حریف طوری بود که شش هفت رای «جبهه ملی» میتواند سر نوشت رئیس آینده مجلس را معین کند. مآشب در منزل کاشانی جمع شدیم و رفقای پارلمانی را هم خبر کردیم و بالاخره تصمیم گرفته شد که برای عدم موفقیت «طاهری» رای جبهه ملی به سردار فاخر داده شود. همینطور هم شد و همان آراء «جبهه ملی» دوباره او را در کرسی ریاست مستقر کرد و گذشته ها نیز تاحدی ترمیم گردید. اما سردار فاخر که از موقع روی کار آمدن «رزم آرا» جریانات مجلس را به نفع او میچرخاند با کمک مستقیم «جبهه ملی» که در حقیقت او را روی کرسی ریاست نگه داشت، و حریفش را از میدان بدر کرد، پس از دوسه

این فرضیه هم صحیح بود، باز هیچ کس به سهم خود راضی نبود، جز چند نفر که در کارهای حزبی ورزیده شده بودند و می دانستند این اختلافات چه خطرهایی راممکن است بیاریاورد. بقیه غرق در خود پرستی و خرابکاری شده نمی دانستند که برشاخ درخت نشسته تنه را قطع می کنند. چه شبها که صرف مجادله دوازده نفر نامزدهای جبهه ملی از تهران شد، دکتر مصدق می گفت به اسم جبهه نباید صورت بدهیم چون من سابقاً لیبرالین جبهه بوده ام آنوقت در خارج خواهند گفت دولت میخواهد انتخابات لیستی بکند و حتی تهدید کرد که اگر چنین صورتی نشر بشود طی اعلامیه ای تکذیب خواهند کرد. فرمول دیگری پیدا شد که احزاب و دسته های وابسته به جبهه مثل حزب ایران - حزب زحمتکشان - مجمع مسلمانان مجاهد - کمیته اصناف بازار کاندیدای مشترک خود را اعلام نمایند. این اشکال حل شد اما مشکل اساسی هنوز باقی مانده بود. داوطلبان از دوازده نفر بیشتر است. حزب ایران

از مقالات آنها بصورت (بقیه دارد) باقی بود. که به خوبی نشان میداد که حتی یک کلمه از آنچه را که شرکت برای طبع و نشر در اختیار آنها گذاشته است کم و زیاد نکرده اند. و از جمله این مقالات «بیوگرافی» من بود که قسمت های اولیه آن در یک روزنامه گمنام منتشر شده بود و بقیه آنرا دکتر بقائی ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی به مخبرین خارجی و داخلی نشان داد. قسمت خوشمزه بیوگرافی من این بود که پدرم «سیف العلماء» لقب داشت و در چند جای این «بیوگرافی» چون مجدداً از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده بودند تاروش انشاء نویسنده اصلی معلوم نباشد، این لقب را در ترجمه ثانوی «شمشیر العلماء» ترجمه کرده بود.

برچسب های بی دینی و بیاهلی و سنی

اینکه من هم مانند ادعای نامه ای که دادستان برای بیدینی دکتر مصدق درست کرده بود، بی دین و مسیحی و بیاهلی و سنی از آب درآمدند. یک

بالاخره شکل کاندیداهای وابسته به جبهه ملی یاکسانی که خود را مربوط به این جبهه میدانستند، یک اکثریت متزلزل و بی پرنسیب و غیرمتشکل را در پارلمان هر لحظه به طرفی می کشید. و بعضی از آنها را محرمانه با مخالفین، یعنی آن اقلیتی که بر ضد دولت مصدق فعالیت میکرد نزدیک می ساخت.

سراقتباس از آن «بیوگرافی» شرکت نفت بود و البته گمان می بردند که در موقع انتخابات حربه خوبی بر ضد من خواهد بود. «انگلیس» و عوامل آنها که می دانستند فرمول ملی شدن نفت و عبارات پیشنهاد معروف جبهه ملی را من در منزل نریمان به وکلای جبهه پیشنهاد کرده ام و از مقالات «باختر امروز» میزان مبارزه مرا تشخیص داده بودند و از اخراج جاسوسان نیز نظیر فالور و رفیقش «جیکاک» و همچنین عوامل مخربی که به اسم روزنامه نگار به ایران فرستاده بودند مثل مخبر دیلی اکسپرس به خبرنگار رویتر که بدست من صورت گرفته بود، سعی داشتند بهر قیمت شده از انتخاب شدن من از تهران جلوگیری نمایند. و اگر بدوره روزنامه های کمپانی مراجعه شود در طول ملی شدن صنعت نفت، به من بیشتر از تمام اعضاء جبهه فحش و ناسزا نوشته اند و قافله بودند از اینکه همین هتاکها به میزان قابل توجهی آراء مرا در تهران بالا برد.

وزحمتکشان رقابت دارند، مکی حاضر نیست که زهری را کاندید تهران نمایند. کاشانی که اول از نامزد شدن امتناع داشت حالا عده ای از نقاط مختلف از او میخواهند که در راس کاندیداها باقی بماند. قنات آبادی و کریم آبادی همه میل دارند از تهران وکیل بشوند. بازاری ها با کاندید شدن قنات آبادی از تهران قروند میکنند کارهای انجمن های فرعی هم تمام شده و هنوز صورت جبهه ملی بیرون نیامده است. در این ضمن سم پاشی مخالفین نیز در همه جا ادامه دارد. روزنامه های نفتی از متلاشی شدن جبهه خبر میدهند. به بازاری ها گفته اند که فاطمی برادر همان مصباح فاطمی است که از طرف انگلیسی ها هفت سال حاکم خوزستان بود. بعلاوه در «دین» او تردید است. دوسه اعلامیه هم به ضمیمه فحش های آبدار از طرف عوامل کمپانی نشر شده است و این همان حرفهائیس است که ضمن اسناد خانه «سدان» از بیوگرافی هائی که شرکت نفت برای همه اعضاء جبهه ملی تهیه کرده بود استخراج نموده اند.

اسناد خانه سدان

داستان اسناد خانه «سدان» و اداره تبلیغات شرکت بطور خلاصه این است که بعد از «خلع ید» در آبادان جماعتی از افراد احزاب طرفدار «جبهه ملی» به اداره شرکت در تهران حمله برده و او را غافلگیر ساختند. و از اداره مرکزی او هم «خلع ید» شد. گرچه مقداری از اسناد مهم خود را قبلاً شرکت به سفارت انتقال داده بود، اما آنچه در دایره تبلیغات شرکت بچنگ آمد و بعد اسنادی که از خانه «سدان» کشف کردیم مقداری از ارتباطات شرکت را با محافل و جراید و مقامات ایرانی آشکار می ساخت. ضمناً او را قی هم که صورت شرح حال اعضاء جبهه ملی را داشت و مملو از فحش و ناموس و شرف بود و قسمت هائی از آن را در روزنامه های اجیر شرکت نشر داده و حتی بعضی

کتابخانه و اسناد خانه سدان در تهران که در تاریخ ۱۳۰۴ خورشیدی در اختیار شرکت نفت قرار گرفت. در این اسناد و مدارک که در این کتابخانه موجود است، اسناد و مدارک بسیار مهمی در خصوص فعالیت های شرکت نفت در ایران و در خصوص فعالیت های شرکت نفت در خارج از ایران و در خصوص فعالیت های شرکت نفت در سایر نقاط جهان موجود است. این اسناد و مدارک در اختیار شرکت نفت قرار گرفته است و در اختیار عموم قرار نمی گیرد.





عکس تاریخی دکتر فاطمی در روز
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هنگامی که از وزارت
امور خارجه به خانه دکتر مصدق
می رود آخرین عکس فاطمی در
مقام وزارت خارجه دکتر مصدق
می باشد و دکتر سعید فاطمی در
کنار اوست.

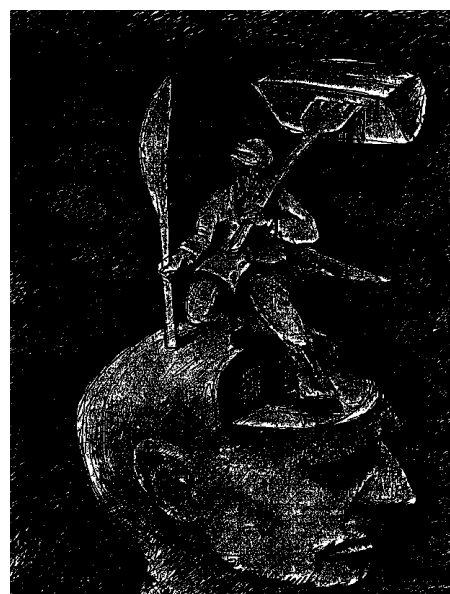
کودتای ۲۸ مرداد مولود توطنه نهم اسفند بود (۲)

گفت و گو با دکتر سعید فاطمی

در شماره هشتم چشم انداز ایران، بخش اول گفت و گو با دکتر سعید فاطمی از نظر خوانندگان محترم گذشت. ایشان در ریشه یابی کودتای ۲۸ مرداد به توطئه ۹ اسفند و همچنین نحوه شهادت جانگداز سرتیپ افشار طوس، رئیس شهربانی دکتر مصدق پرداخت و به بخشی از ناگفته های تاریخ معاصر ایران، یعنی گفت و گوی دکتر فاطمی با دکتر مصدق، پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد اشاره کرد.

هنوز این مسئله کاملاً روشن نشده است که چرا کودتای ۲۵ مرداد به رهبری دکتر مصدق و حمایت مردم، قاطعانه خنثی شد، ولی آنها در برابر کودتای ۲۸ مرداد، مقاومت چندانی نکردند. علاوه بر این، ملت ما مایل است که بداند چرا انقلاب مشروطیت به کودتای سیدضیاءالدین طباطبائی و سپس، سلطنت رضاشاه انجامید و چرا نهضت ملی ایران نیز به کودتای ۲۸ مرداد منجر شد.

آیا می توان با جمع بندی انقلاب مشروطیت و نهضت ملی به شیوه هایی برای پیش گیری از حوادث ناگوار مشابه دست یابیم؟ این سئوالی است که آقای خاتمی رئیس جمهور نیز در سخنرانی انتخاباتی خود در ورزشگاه شهید شیرودی مطرح کردند. بخش دوم گفت و گو با دکتر سعید فاطمی نیز گامی است در جهت پاسخ دادن به این پرسش اساسی.



■ آقای دکتر فاطمی، پس از قتل افشار طوس، بقایای به خطیبی می گوید که چون من نماینده مجلس هستم و مصونیت دارم، دفترچه تلفنت را در خانه من بگذار، جای امنی است. بعد از انقلاب، دفتر تلفن در خانه دکتر بقایی کشف شد. همه ارتباطات خطیبی در این دفترچه بود.

□ داستان بقایی، داستان بسیار پیچیده‌ای است. از طرف یکی از نشریات مربوط به دولت، کتابی درباره مظفر بقایی منتشر شده که تمام آن مستند است؛ چون یا به خط بقایی است و یا به خط جوهری و عیسی سپهبدی. در مقطعی، اقلیتی که قبلاً در جبهه ملی بودند - مثل حائری زاده، کاشانی، بقایی، عبدالقدیر آزاد، مکی و... - دوباره به جبهه ملی باز می‌گردند. این حرکت‌ها همه حساب شده بوده است. بعدها روشن شد که این‌ها با دربار رابطه داشتند و با شاه ملاقات می‌کردند. در حقیقت، دشمن در خانه بود.

من خودم روز ۲۷ مرداد در منزل دکتر مصدق بودم که آقای علی پاشاخان صالح به اتفاق هندرسون، که به سرعت خودش را به تهران رسانده بود، به آنجا آمدند. ملاقات آنها با مصدق حدود دو ساعت طول کشید. بعد که پایین آمدند، روزنامه‌نگاران احاطه‌شان کردند. اولین سؤال را خبرنگاران ما (باختر امروز) کردند، نه خود من. علی پاشاخان هم گفته‌های هندرسون را ترجمه می‌کرد. هندرسون می‌گفت که نخیر خبری نیست، تفاهم کامل است، مسئله‌ای نیست؛ در حالی که تمام برنامه‌ها در حال اجرا بود و فردای همان شب، کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد.

نکته دیگری که ناگفته ماند این بود که روز ۲۸ مرداد حدود ساعت ۱۲ ظهر، تلفنی به آقای دکتر مصدق شد. ایشان پس از صحبت کردن با تلفن، من را احضار نمودند و گفتند شما بروید به نشانی، خیابان فردوسی، نزدیک میدان توپخانه، دست راست، آخرین کوچه بعد از کوچه‌ای که مجله «خواندنی‌ها» چاپ می‌شود. در این کوچه حدود هفت - هشت متر که به طرف زندان زنان (سابق) می‌روید، دست چپ عمارتی است به نام «سازمان متحده کارگران ایران». آنجا آقای به نام خدا بنده منتظر شماست. بنده رفتم و دیدم که در آنجا حدود ۱۵ - ۱۰ نفر نشسته‌اند. من سه - چهار نفر آنها را بیشتر نمی‌شناختم. آقای محمود ژندی و خدا بنده را می‌شناختم، از قضای روزگار، زمانی که در لشکر زرهی، از سلول انفرادی مرا به بند عمومی منتقل کردند، آقای خدا بنده را دیدم. ایشان خندید و گفت آخرین روز آنجا بودیم، حالا هم این‌جا هستیم.

در سازمان متحده کارگران ایران، آقای کیانوری و هیچ‌یک از رهبران طراز اول حزب توده را ندیدم. آقای خدا بنده با من صحبت کرد و گفت شهر مغشوش است، اگر عده‌ای پارتیزان مسلح وارد جریان بشوند، تمام این‌ها را منکوب می‌کنند. گفتم منظور تان چیست؟ گفت ما پیشنهاد کردیم اسلحه به ما بدهند، اما دکتر مصدق و دکتر فاطمی و دکتر صدیقی شدیداً مخالفت کردند ما هم الان آماده هستیم که بیاییم به میدان و با اسلحه جواب این‌ها را بدهیم. گفتم در این مورد، چیزی به من گفته نشده ولی من عیناً پیغام شمارا برمی‌گردانم.

وقتی صحبت‌های آقای خدا بنده را به عرض دکتر رساندم، ایشان مثل

کسانی که اذان می‌گویند، دستشان را گذاشتند تنگ گوششان و شروع کردند قه‌قه‌قه خندیدن. گفتند: «عجبه! عجبه! چه آدم‌هایی هستند! که من ایران را به جنگ داخلی بکشانم! هرگز! هرگز!»

همه‌شان خاک شدند: صدیقی، حسینی، مصدق، فاطمی، اشرفی،... همه خاک شدند. خدا را گواه می‌گیرم آن چنان دکتر مصدق خندید و مسخره کرد و متأثر شد که سرش را گرفت بین دو دستش و گفت: «چه چیزها! به حق چیزهای نشنیده!» دکتر فاطمی نیز گفت: «به هیچ‌عنوان نباید حتی یک چوب، دست حزب توده داد، برای اینکه این‌ها دشمنان قسم خورده ملت ایران هستند!»

شاید یکی از دلایلی که سبب شد حزب توده در اسناد خودش جعل کند که دکتر فاطمی، به حزب توده پناه برده، به خاطر انتقام‌گیری از این جمله‌ای بود که آن روز دکتر فاطمی گفت. در هر حال، به نظر بنده در دادگاه نظامی دکتر فاطمی، تیمسار آموزده، آن شمر ملعون و آئشمن رژیم محمدرضا، و خارج از دادگاه، روزنامه‌های مزدور آن زمان - که همه از نیروهای امنیتی بودند - شایع کرده بودند که دکتر فاطمی پس از کودتا در پناه حزب توده بوده است. به نظر من این شایعات به دلیل انتقام‌گرفتن از دکتر فاطمی بود. ایشان به شهادت تاریخ، به شهادت دکتر مصدق و به شهادت خاطرات همه همکارانش همچون مهندس حسینی، مهندس زیرک‌زاده، سنجابی و بازرگان، یکی از وطن‌پرست‌ترین، پاک‌ترین و صادق‌ترین کسانی بود که تا نفس آخر در کنار مصدق جنگید.



شهید بزرگ نهضت
ملی ایران، شادروان
دکتر سید حسین
فاطمی
که بر اثر اصابت گلوله
در مزار محمد مسعود
مدیر روزنامه «مرد
امروز» ۴۰ روز در
بیمارستان «الیزابت
کرن کن هاوس»
بستری بود و
پروفسور «زیپ‌قل»
او را تحت عمل
جراحی قرار داد.
در روز ۱۸ مرداد
۱۳۳۲ به تهران
بازگشت. لحظه
خروج از هواپیما
دکتر سعید فاطمی او
را به طرف اتومبیل
همراهی می‌کند.

شجاعت و صراحتی که ایشان در کوبیدن رژیم در دادگاه نشان داد، واقعاً تمام اطرافیان مصدق و شخص مصدق را شگفت زده کرده بود که چگونه آدمی بیمار که روی برانکار افتاده، مثل یک شیر از نهضت ملی دفاع می کند و تمام حقایق را افشا می کند: اینکه چگونه حزب توده برای براندازی مصدق با شاه سازش کرد و...
شاه با برخی از سران حزب توده رابطه داشت و به آنها می گفت که مملکت را علیه مصدق به آشوب بکشانند. شاه برای ریشه کن کردن مصدق، با هر کسی که مصدقی نبود می ساخت.

در همه دنیا، رئیس مملکت با نخست وزیر ملی اش همیار و همکار می شود برای اینکه علیه دشمن و حکومت بیگانه قیام کند، اما شاه با لندن ساخت علیه نخست وزیر ملی اش! در دوران حکومت شاه، همه امتیازها و پول های این مملکت به جیب انگلیس سرازیر شد. قرارداد کنسرسیوم نفت هم در جهت منافع آنها بسته شد. شاه تلاش کرد قانون ملی شدن نفت را لغو یا بلااستفاده کند، ولی این قانون آن قدر قوی بودو آن چنان مصدق آن را با درایت تنظیم کرده بود، که شاه کاری نتوانست بکند. به هر حال این داستان غم انگیز و در عین حال شگفت انگیزی است که کسی برای جاه و مقام، مملکت خود را بفروشد، اما شاه این کار را کرد و مملکت را به ضرر ملت ایران، به بیگانگان فروخت. در حالی که ایران در دوران مصدق، کشوری نام آور و مستقل شده بود. مصدق، خود به عنوان مرد سال انتخاب شد. چندی پیش که فهرست ۱۰۰ مرد نامی قرن بیستم را اعلام کردند، نام دکتر مصدق نیز در میان آنها به چشم می خورد. این امر نشان می دهد که افکار عمومی جهان، دکتر مصدق را در ردیف شخصیت هایی چون گاندی، جمال عبدالناصر، نهرو و... می داند.

■ آقای دکتر در زمینه سازش شاه و حزب توده، اسنادی هم وجود دارد؟

□ در این باره تردیدی نیست. خاطرات ایرج اسکندری، کتاب «من متهم می کنم حزب توده ایران را» - که دکتر فریدون کشاورز در پاریس منتشر کرده است - و خاطرات کیانوری نشان می دهد که عوامل دست اول حزب توده، با شاه بی ارتباط نبوده اند. این آثار نشانگر شیطنت های شاه و تماس های او از طریق افراد خودش با حزب توده است. من اطلاع بیشتری در این باره ندارم، چون آنچه که می گویم باید مستند باشد و اطلاعات من به خاطرات این آقایان محدود می شود.

■ آیا شهید دکتر فاطمی هم در مورد رابطه دربار و حزب توده صحبت می کردند؟

□ ایشان در خاطر اتشان تحت عنوان «با چشمی گریبان تقدیم به عشق» - که خودتان منتشر کرده اید - اشاره کرده اند که توده ای ها عواملی هستند که دربار آنها را به بازی گرفته، در حالی که آنها خیال می کنند شاه را به بازی گرفته اند. هر دو باهم «موش و گربه» بازی می کردند.

■ با توجه به اینکه از نظر شکلی، رفراندوم در قانون وجود ندارد، تصمیم ایشان در مورد رفراندوم چگونه اتخاذ شد؟

□ خودتان بهتر از بنده می دانید که طراحان و مروجان این اندیشه، نسبت به مصدق و جبهه ملی و موج ملی گرایی ایران، بسیار صمیمانه پایداری کردند، کسانی مانند مرحوم دکتر عبدالله معظمی - که خودش رئیس مجلس شده بود-، دکتر شایگان، و... همه آنها شخصیت های والایی بودند. وزیر کشور، دکتر غلامحسین صدیقی، که رفراندوم را برگزار کرد، آدمی بود که واقعاً از نظر پاکی و تقوا و درجه علمی و... کم نظیر بود. رفراندوم کاملاً حساب شده و بررسی شده به اجرا گذاشته شد و سلیقه شخصی دکتر مصدق نبود. این حرکت ملهم از قوانین اساسی و قوانین موجود در ایران بود و به هیچ وجه، عملی خلاف قانون به شمار نمی آمد. برای اینکه عاملان دست اول این جریانات - اعم از وزیر و اداره کنندگان مجلس - همه کسانی بودند که ملت ایران به پاکی و تقوا و قانون دوستی آنان اعتقاد داشتند.

■ شما ریشه حوادث ۲۵ تا ۲۸ مرداد

را در توطئه نهم اسفند و همچنین در قتل

تیمسار افشار طوس دانستید، لطفاً در این باره بیشتر توضیح دهید.

□ هر روز به نحوی مسایل مختلف به وجود می آمد: یک روز در اصفهان حادثه پیش می آمد، یک روز در آذربایجان و چندبار در مشهد حوادثی پیش آمد. دشمن ساکت ننشسته بود و به تمام وسایل ممکنه اعم از قانونی و غیرقانونی متوسل و متمسک می شد؛ در حالی که دکتر مصدق فقط و فقط متوسل به قانون بود.

ایشان مردی قانون شناس و قانون مدار بود و بیش از هر چیز و هر کس به قانون احترام می گذاشت. مردی بود که ۷۰ سال با قانون زندگی کرده بود و هرگز یک قدم خلاف قانون برنداشته بود.

نشریاتی چون «به سوی آینده» - به قلم محمود زندی - که «رهبر»، «رزم» و «مردم» - که حزب توده منتشر می کرد - از دو - سه ماه پیش از

من خودم روز ۲۷ مرداد در منزل دکتر مصدق بودم که آقای علی پاشاخان صالح به اتفاق هندرسون که به سرعت خودش را به تهران رسانده بود به آنجا آمدند. ملاقات آنها با مصدق حدود دو ساعت طول کشید.

هندرسون می گفت که نخیر خبری نیست، تفاهم کامل است مسئله ای نیست؛ در حالی که تمام برنامه ها در حال اجرا بود و فردای همان شب، کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد.

اصولی و پایبند اخلاق. او یکی از باهوش ترین آدم‌هایی بود که من در روزگار خودمان دیدم. به نظر من، جدا از مسائل سیاسی و اخلاقی، رزم‌آرا، قوام‌السلطنه، مصدق و دکتر فاطمی، از باهوش ترین دولت‌مردان بودند. آن‌ها واقعاً شخصیت‌هایی بسیار بسیار باهوش بودند. اما دکتر مصدق و دکتر فاطمی در جهت منافع ملت ایران از هوش‌شان بهره‌می‌بردند و قوام و رزم‌آرا و... در جهت مخالف نهضت ملی ایران.

در حقیقت، مصدق در روز ۲۸ مرداد می‌دانست که نیروهای وابسته و خارجی به هر قیمتی که شده می‌خواهند دست به خونریزی بزنند و او از خونریزی متنفر بود. اگر یادتان باشد گفتیم که پس از تیر خوردن جوانی به نام رضا خواجه‌نوری در میدان بهارستان، مصدق غش کرد و مریض شد و مدت‌ها بیمار بود. او از خونریزی ابا داشت و حاضر نبود برای مبارزه با شاه خونی ریخته شود، در حالی که شاه بسیار ضعیف‌النفس، دمدمی، متظاهر، دروغگو، بی‌شرم و بسیار نامسلمان بود. مردی بود که به هیچ چیزی اعتقاد



۲۸ مرداد، برای تضعیف دکتر مصدق بسیار کوشش کردند. این نظر خود من است و نمی‌خواهم همه قبول کنند. من اعتقاد این است که برای حزب توده با داشتن ۶۴۰ افسر در ارتش ایران، اقدام علیه شاه، کار غیرممکنی نبود. در آن زمان، ارتش ایران شاید ۸ هزار افسر یا کمی بیشتر داشت. افراد حزب توده، بسیار برجسته و سازمان‌یافته بودند؛ کسانی همچون محمدی یا سیامک - که گویا تیربارانش کردند - و...

خسرو روزبه، لنگرانی و عباسی، قاتل محمدمسعود بودند. آنها جلوی چاپخانه مظاهری، پشت خیابان اکباتان، کمین کردند. وقتی مسعود آمد بیرون، گویا خسرو روزبه مغز او را هدف قرار داد برای اینکه مغز سر مسعود به ماشین بنز پاشیده بود. من خرده‌های مغز او را - که به اندازه یک گردو می‌شد - در دستمالی مملی جمع کردم و بردم در مسجد فخرالدوله گذاشتم روی جنازه‌اش. بعد جنازه او را از مسجد فخرالدوله تشییع کردند و جنازه را به مسجد مجده، نزدیک حسن‌آباد بردند. در آن جا خود بنده یک سخنرانی بسیار بسیار مفصل و شدیدی کردم و با صراحت گفتیم که کشتن محمدمسعود، کار دربار است. بعد از مدتی معلوم شد که حزب توده، مسعود را کشته که از آن علیه شاه بهره‌برداری بکند. ما در آن زمان، از این مسائیل آگاهی نداشتیم.

البته خود شاه، عامل بسیاری از قتل‌های سیاسی بود. من هنوز هم بعد از ۴۰ سال می‌توانم قسم بخورم که رزم‌آرا به دست عوامل دربار کشته شد. گلوله‌ای که مغز رزم‌آرا را متلاشی کرد و اکنون در موزه جنایات شهر یانی نگهداری می‌شود، گلوله گلت است در حالی که خلیل طهماسبی اسلحه براونینگ بلژیکی داشت، وقتی خبرنگاران را جمع کردند آن اسلحه را ما با چشم خودمان دیدیم. البته ما آن موقع متوجه نبودیم. شلیک طهماسبی، مؤثر واقع نشده بود. بعد از ۵۰ سال، اکنون آشکار شد که گلوله‌ای که مغز رزم‌آرا را متلاشی کرد، از اسلحه گروهبان دربار، الله‌وردی، شلیک شد. احمد دهقان را نیز جعفری بیچاره - که اعدام شد - نکشته بود. برادرش در آمریکا، کتابی منتشر کرد که براساس آن، دهقان را به تحریک اشرف و دستور شاه کشته بودند چرا که اسرار بسیار زیادی درباره اشرف می‌دانست. اینکه به چه طریقی این اتفاق افتاد، نه برای من جالب است و نه جای این صحبت‌هاست، چون این‌ها حوادث واقعی سیاسی - ملی نیست.

■ **گفتیبد منشاء کودتای ۲۸ مرداد، توطئه ۹ اسفند بود؛ با توجه به تئوری‌های من مرحوم مصدق، می‌خواهم بپرسم که ۱. آیا ایشان از تداوم توطئه آگاه بودند؟ ۲. در صورت مثبت بودن پاسخ چه تداومی برای مهار آن اندیشیدند؟**

□ تردیدی نیست که دکتر مصدق از توطئه آگاه بود، برای اینکه در همان زمان آن قدر فشار آورد تا آقای علاء، وزیر دربار را عوض کردند و ابوالقاسم امینی را به جای او گذاشتند. امینی پس از ۲۸ مرداد در رم، نامه‌ای عجیب در ۱۲ صفحه علیه شاه منتشر کرد و در آن گفت که من گناهی ندارم، نمی‌دانستم این خداشناس دورو و منافق (شاه) با همه‌جا زدوبند دارد و همه را به جان هم می‌اندازد.

روابط مصدق با حسین علاء خوب بود، ولی حسین علاء منویات پدر تاج‌دارش را اجرا می‌کرد. دکتر مصدق مردی بود بسیار بسیار محکم و

نداشت جز شهوت‌رانی و مال دنیا و کارهای احمقانه‌ای چون عوض کردن تقویم ...

■ آقای دکتر، مهندس حسینی گفته است که هندرسون قبل از اینکه روز ۲۷ مرداد بیاید خانه مصدق، خانه مرحوم آیت‌الله کاشانی بوده است. این خبر تا چه اندازه صحت دارد؟

□ من اطلاعی ندارم، حسینی هیچ‌گاه خلاف نمی‌گفت. مردی مؤمن، پاک و انسان بود. من از این خبر اطلاعی ندارم، ولی می‌دانم طبق دستوراتی که به وسیله علائم گوناگون از رادیو بی‌بی‌سی لندن داده‌شد، آقای هندرسون روز ۲۴ یا ۲۵ مرداد خودش را به تهران رساند. حوادث مرداد ابتدا به شکست شوارتسکف و روزولت منجر شد، ولی هدایت جریان کودتا را برادران رشیدیان به دست گرفتند و موفق شدند. و در واقع توفیق کودتای ۲۸ مرداد، مرهون عملیاتی است که شاپور ریپورتر و اردشیر جی و برادران رشیدیان که همه عاملان سفارت انگلیس بودند انجام دادند. کودتای ۲۸ مرداد، کودتایی انگلیسی-آمریکایی بود که پولش را آمریکا داد و عواملش را انگلیس فرستاد و در مجموع، با پشتیبانی چند فاحشه و چاقوکش و چند مأمور امنیتی خودفروخته، حکومتی ملی را که حاضر به خونریزی نبود ساقط کردند.

■ در کودتای ۲۸ مرداد، سرکرده‌های او باش چه کسانی بودند؟

□ از میان آنها می‌توان به اسامی زیر اشاره کرد: شعبان بی‌مخ، اکبر گیل‌گیلی، عباس یک‌پاچه، حسین فرجام، مصطفی دیبونه - که وسط کار خودش را کشید کنار - رمضان یخی و اصغر جلویی و... اما کارگردان اصلی و شرورترین عامل، شعبان بی‌مخ، کارگر دباغ خانه بود. در سطوح بالاتر نیز فردی چون میراشرافی بود که در زمان جنگ به جرم دزدیدن ۲۰۰ حلقه لاستیک با درجه سروانی از ارتش اخراج شد.

نصرت‌الله معینیان سردبیر روزنامه «آتش» نیز از عوامل مؤثر در کودتای ۲۸ مرداد بود. او که همه مقالات ضد مصدقی آتش را می‌نوشت، بعدها مدیرکل دربار شد. عمیدی نوری، احمد ملکی و عباس شاهندل هم از دست‌اندرکاران کودتا به‌شمار می‌آیند. شاهندل گروهبان نیروی دریایی بود که به جرم دزدی از ارتش اخراج شده بود و روزنامه «داد» را منتشر

می‌کرد. خلاصه فواحش جسمی، روحی و اخلاقی در این ماجرا دست داشتند. یک طرف، حق و عدالت و پاکی و تقوا و احترام به قانون بود و طرف دیگر پول آمریکا و دلار بی‌حساب و یک‌مشت افراد بی‌وطن و نادان که نمی‌دانستند آخرکار، خودشان نیز در همان چاه و چاله خواهند افتاد. همان‌طور که دیدید آدمی مثل عمیدی نوری یا میراشرافی را بعد از انقلاب اعدام کردند و آنها به سزای اعمالشان رسیدند:

هر بد که می‌کنی تو میندار کن بدی گردون فرو گذارد و دوران‌رها کند

قرض است این بدی به سر کار روزگار یک روزاگر به عمر تو باشد ادا کند

هر کسی از هر دستی بدهد، از همان دست می‌گیرد. خداوند عالم، حاکم عادل است.

در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، حوادث بی‌شماری رخ داده است، اما در میان آنها کودتای ۲۸ مرداد از این نظر که در جریان آن گروهی از اهالی یک مملکت با اجانب سازش کردند و کشور را به بیگانه فروختند، بسیار کم‌نظیر است.

■ آقای دکتر، ببخشید از اینکه خسته‌تان کردیم. می‌گویید که دکتر فاطمی سرمقاله‌های باختر امروز را با هماهنگی دکتر مصدق می‌نوشت اما بعداً در دادگاه، مصدق گفت که از این سرمقاله‌ها آگاهی نداشته است.

□ بله، دکتر مصدق این‌طور فرمودند، اما من اطلاعی ندارم و چیزی در این باره به یاد نمی‌آورم. اگر دکتر فاطمی گفته باشد که با مصدق مشورت کرده، درست گفته است. ایشان در خاطراتشان، اشاره کرده‌اند که در آن سه روز من مقالات را برای دکتر مصدق خواندم؛ چند مورد را نظر دادند که تصحیح کنید و در همان جا به خط Bold تصحیح کردند. اگر آن نوشته‌ها اکنون موجود باشد، مشخص می‌شود که تصحیح شده‌اند یا نه.

■ با توجه به اجتناب مرحوم مصدق از جنگ داخلی، اگر ایشان می‌دانست که این کودتا، ابعادی وسیع دارد

و در صورت عدم موفقیت کودتا، لشکرهای اصفهان و کرمانشاه به تهران می‌آیند، چرا در شب ۲۵ مرداد مقاومت کرد و کودتا را درهم شکست؟

□ بله، همان‌طور که عرض کردم، فرمان عزل دکتر مصدق را ساعت یک بعد از نیمه شب به وسیله فرمانده گارد و با محافظت دو تانک، یکی از

وقتی صحبت‌های آقای خدابخنده را به عرض دکتر رساندم، ایشان مثل کسانی که اذان می‌گویند، دستشان را گذاشتند تنگ گوششان و شروع کردند قاه‌قاه خندیدن. گفتند: «عجبه! عجبه! چه آدم‌هایی هستند! که من ایران را به جنگ داخلی بکشانم! هرگز! هرگز!»

شاه برای ریشه‌کن کردن مصدق، با هر کسی که مصدقی نبود می‌ساخت.

دکتر فاطمی می‌گفت: «به هیچ‌عنوان نباید حتی یک چوب دست حزب توده داد، برای اینکه این‌ها دشمنان قسم‌خورده ملت ایران هستند!»

سردر سنگی و یکی از چهارراه کاخ (فلسطین)، با آرایش نظامی به دفتر نخست‌وزیری می‌آورند. در آن زمان، نخست‌وزیر خواب بوده، اما بیدارش می‌کنند و حکم را ابلاغ می‌کنند. شاه اگر فکر می‌کرد که کار اساسی و درستی کرده است، به روزنامه‌ها خبر می‌داد و می‌گفت من در حضور جمع

روزنامه‌نگاران، جمع علما، اکابر و استادان دانشگاه، بر طبق فلان قانون اساسی و فلان ماده، آقای دکتر محمد مصدق را از نخست‌وزیری عزل می‌کنم و آقای ایکس را به جایش می‌گذارم. اما رفتار شاه و شیوه ابلاغ حکم، از غیرقانونی بودن اقدام او حکایت می‌کند. همین الان اگر بنده ساعت دو بعداز نصف شب بیایم در خانه شما و دارو بخواهم، شما آمادگی ندارید که به من دارو بدهید، حالا تصور بکنید که به این شیوه نخست‌وزیر یک مملکت را عزل کنند. این یک کار خلاف قاعده است. ایشان می‌توانست با احضار مصدق یا با استفاده از وسایل مختلفی که در اختیارداشت، مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دهد. ایشان که بلد بود بعداز ۲۸ مرداد به دست عناصر آمریکایی یا انگلیسی، در هتل اکسل سیور رم، آن مصاحبه را برگزار کند، چطور عقلش نمی‌رسید که نخست‌وزیر را چهارروز قبل به کاخ دعوت کند و خبر عزل را به او اعلام کند. نخست‌وزیر هم مرد قانون بود، اگر شاه حرف قانونی می‌زد مصدق هم می‌پذیرفت. اما تا حالا چه کسی با تانک آمده گفته شما دیگر مورد اطمینان نیستید؟ ساعت یک نصف شب یک آدم ۷۰ ساله را که با دارو به خواب رفته، بیدار می‌کنند و حکم عزلش را می‌دهند به دستش.

باید قبول کنیم که تمام این نقشه‌ها در جهت از بین بردن تلاش‌های ملت ایران بود که برای به دست آوردن آزادی، استقلال و در واقع، ساختن ایرانی آباد و آزاد و خارج از قدرت اجنبی مبارزه می‌کردند.

آمریکایی‌ها در مقابل حکومت مصدق بازنده بودند و این مسئله اصلاً جای بحث ندارد، برای اینکه دکتر مصدق آدمی بود که از بیگانه متنفر بود. وقتی دو نفر در مجلس، به زبان فرانسه یا انگلیسی حرف می‌زدند معترض می‌شد و می‌گفت چرا در ایران، در خانه من، به زبان خارجی حرف می‌زنی؟ برای خود اصولی داشت و به آنها بسیار معتقد بود. ایشان مردی بسیار محترم، مبادی آداب، مقررآتی و معتقد به قانون بود.

■ در جبهه ملی کسی بود که بگوید آقای دکتر، شما باید عزل را بپذیرید!

□ آن مقداری که من اطلاع دارم، خیر. برای اینکه تمام کسانی که پیرامون مصدق بودند آدم‌های وطن‌پرست و میهن‌دوست و معتقد به قانون بودند. حتی تندروهای این جمع نیز در نهایت، تسلیم قانون بودند و به قانون متوسل می‌شدند. من چنین چیزی را نشنیده‌ام و فکر نمی‌کنم هیچ‌یک از آن‌ها گفته باشند که، اعلی‌حضرت درست گفتند و حق داشتند که شما را عزل کنند.

■ آقای دکتر شما فرمودید که مرحوم دکتر فاطمی، وزارت دفاع را خواسته بودند. آیا درخواست ایشان به این دلیل نبود که می‌خواستند شبکه کودتا را سرکوب کنند؟ همان طور که اشاره کردید - دیگران هم می‌گویند - دکتر فاطمی می‌خواستند ۵۰ نفر را اعدام انقلابی کنند. آیا سران نهضت ملی، نسبت به این شبکه شناخت پیدا کرده بودند یا بعدها معلوم شد که یک چنین شبکه‌ای هست؟

□ این را مسلم بدانید که مرحوم دکتر فاطمی، دوستان قدیم خودش را مثل بقایی و مکی و... که در جبهه ملی بودند می‌شناخت و می‌دانست که این‌ها رفته‌اند و با دربار ساخته‌اند و آن قدر اطلاعات وسیعی داشت که می‌دانست چه کسانی دارند برای کودتا برنامه‌ریزی می‌کنند و شبکه‌های اصلی آنها را هم می‌شناخت. من ایمان دارم که برادران رشیدیان، میراشرفی، شاپور ریپورتر، بقایی و... جزو این ۵۰ نفر بودند.

ایشان تمام آنها را شناسایی کرده بود. ویژگی برجسته دکتر فاطمی این بود که جایی که مصالح مملکت پیش می‌آمد، دوستی سرش نمی‌شد. یعنی به اینکه این آقا قبلاً با مادر جبهه ملی بوده و... اعتنایی نمی‌کرد دکتر فاطمی معتقد بود که برای مصالح

مملکت و نجات ایران، باید قربانی داد. در سرمقاله‌های ۲۵ تا ۲۸ مرداد، نشان می‌دهد که ایادی دربار، همه نوکرهای انگلیس و آمریکا هستند. در حقیقت، مصدق با شاه نمی‌جنگد، با امپراتوری انگلیس، و آمریکا می‌ستیزد:

چو تیره بود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار
وقتی فاطمی می‌نوشت که پسر عاقد قرارداد ۱۹۳۳ می‌خواست مملکت

شاه تلاش کرد قانون ملی شدن نفت را لغوی بلااستفاده کند، ولی این قانون آن قدر قوی بودو آن چنان مصدق آن را با درایت تنظیم کرده بود، که شاه کاری نتوانست بکند.

شجاعت و صراحتی که دکتر فاطمی در کوبیدن رژیم در دادگاه نشان داد، واقعا تمام اطرافیان مصدق و شخص مصدق را شگفت زده کرده بود که چگونه آدمی بیمار که روی برانکار افتاده، مثل یک شیر از نهضت ملی دفاع می‌کند و تمام حقایق را افشا می‌کند:

دکتر فاطمی معتقد بود که برای مصالح مملکت و نجات ایران، باید قربانی داد.

را برای یکصدسال دیگر اسیر کند، در حقیقت، نشان می‌داد که جنگ، جنگ نفت است.

به راستی نیز هر حادثه‌ای در دوران مصدق، در بستر جنگ نفت اتفاق می‌افتاد.

چرا، آقای ایدن که در سواحل نیلگون یونان در تعطیلات به سر می‌برد، وقتی از سقوط مصدق با خبر می‌شود می‌گوید امشب خواب راحتی خواهم

کرد؟ چرا وقتی روزولت به ملاقات چرچیل رفت، چرچیل به رغم تب و سرماخوردگی و بستری بودن، با عجله او را پذیرفت. چرچیل جمله عجیبی خطاب به عامل کودتای ایران گفت که هنوز بعد از ۴۷ سال از یاد نمی‌رود؛ گفت اگر من جوان بودم، چنین کاری از من ساخته نبود. و یکی از اسراری که بعدها کشف شد این بود که روزولت و شوارتسکف آمریکایی هر دو عامل اینتلیجنت سرویس بودند نه عامل سیا. در کتابی که در آمریکا دو - سه سال پیش منتشر شد، ثابت شده است که این‌ها حقوق بگیران انگلیس بوده‌اند. الان اگر شما منافع کمپانی‌های آمریکایی و انگلیسی را بعد از سقوط مصدق تا زمان حاضر، بررسی کنید، مجموع منافعشان را بیرون بیاوریم می‌بینید که همه منافع‌ها به سود انگلیس بوده است.

■ آمریکا از قرارداد نفت، ۴۰ درصد سهم گرفت؟

□ بعدها گرفتند تازه منافع ۴۰ درصدی، معادل سهم انگلیس نیست. انگلیس‌ها منافعشان بیشتر تأمین شده است.

■ آیا می‌دانید چه افرادی از میان افسران ارتش که به دست مصدق بازنشسته شده بودند، در کودتای ۲۸ مرداد شرکت داشتند؟

□ از میان آن‌ها می‌توان به شاه‌بختی، سرتیپ اخوی، باتمانقلیچ، عزیز رحیمی،

خسروانی، مولوی و امجدی اشاره کرد. قدرت خدا را ببینید که حتی یکی از آنها به عنوان نمونه در بستر به خاک نرفتند؛ با هلی کوپترشان افتاده روی برق فشار قوی تکه تکه شد، یا به دست نیروهای انقلابی - اسلامی تیرباران شدند یا شاه خودش آن‌ها را کشت. این‌ها همه به بدترین و کثیف‌ترین وضع کشته شدند. من ندیدم، ولی در آمریکا که بودم شنیدم آقای ولیان - در زمان شاه مشاغل مهمی از جمله وزارت داشت - دربان یک هتل در لس آنجلس است؛ لباس درباری می‌پوشد و در ماشین را باز بسته می‌کند. اما خودم در آمریکا آقای را با درجه سرتیپی دیدم که فرار کرده بود و راننده

تا کسی شده بود.

تیمور بختیار به دست چوپان سنگ‌سری و بهایی، هژبر یزدانی، کشته شد. هژبر و دو - سه نفر از افسران سازمان امنیت، هواپیمایی را دزدیدند و به بغداد بردند. در آنجا آنها پناهنده شدند به دولت بغداد. این افراد به عنوان مخالف شاه، حدود سه - چهار ماهی در عراق بودند، ولی پنهانی با رمز و بی‌سیم با ساواک تماس داشتند. هژبر یزدانی قاتل تیمور بختیار است. او

بنابر آنچه که دوستان ما در سازمان امنیت بغداد کشف کردند، کسی است که به بهانه مسایل محرمانه، تیمور بختیار را به کنار رود فرات می‌آورد و در آنجا با اسلحه کلت او را می‌کشد و با یک قاتیق تندرو که قبلاً آماده شده بود، همراه با دو نفر دیگر برمی‌گردند ایران. از این به بعد او به دزدی‌های بیلیاردی دست زد. یزدانی به خاطر اینکه اسراری را که داشت حفظ کند کارت عبور آزاد داشت. او پس از انقلاب هم به موقع فرار کرد. پرویز ثابتی از مقام‌های امنیتی و بهایی بود. او در تلویزیون توضیح داد که طراح قتل بختیار بوده است.

شاید در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، پادشاهی به ضعیفی، خونخواری، بی‌رحمی، طماعی، و بی‌شرمی محمدرضا شاه وجود نداشته باشد. او آدمی بود که از سایه خودش نیز می‌ترسید. چون علیرضا - برادرش - با لگد زده بودش، دستور داد که هواپیمایش را منفجر کنند. حتی اشرف هم به او پشت کرد و او را نالایق خطاب کرد.

به یاد دارم که یک بار شاه به یکی از علمای مورد احترام گفته بود که نگذارید من چکمه‌های با پام را پایم کنم، ایشان جواب داده بود که آن چکمه‌ها برایتان خیلی گشاد است.

■ تبسمار فردوست نیز به ضعف شخصیت شاه اشاره می‌کند و می‌گوید وقتی به او گفتند باید از ایران بروی، گریه

کرد

□ مطلبی که می‌گویم مربوط به حواث ۲۸ مرداد نیست، ولی در ارتباط با شخصیت شاه است شاه همراه با صدها چمدان و لوازم زیبا و تابلوهای رنوار، گوگن و... یازده سگ همراه خودش برد و یک سگ هم درون هواپیما داشت. شاه ۱۱ سگ را با خودش برد، اما ۱۱ ارتشبدش را سپرد به دست جوخه‌های آتش. آنها همه جنایات را به خاطر او کرده بودند. منظورم این نیست که برای کشتن آن‌ها ناراحت باشم، خیلی هم خوشحالم که اعدامشان کردند، اما می‌گویم حتی این قدر بی‌شرم و بی‌وفا بود که هویدای

دشمن ساکت ننشسته بود و به تمام وسایل ممکنه اعم از قانونی و غیرقانونی متوسل و متمسک می‌شد؛ در حالی که دکتر مصدق فقط و فقط متوسل به قانون بود.

امینی پس از ۲۸ مرداد در رم، نامه‌ای عجیب در ۱۲ صفحه علیه شاه منتشر کرد و در آن گفت که من گناهی ندارم، نمی‌دانستم این خدانشناس دورو و منافق (شاه) با همه جا زدوبند دارد و همه را به جان هم می‌اندازد.

دکتر سعید فاطمی:

حوادث مرداد ابتدا به شکست شوارتسکف و روزولت منجر شد، ولی هدایت جریان کودتا را برادران رشیدیان به دست گرفتند و موفق شدند. و در واقع توفیق کودتای ۲۸ مرداد، مرهون عملیاتی است که شاپور ریپورتر و اردشیر جی و برادران رشیدیان که همه عاملان سفارت انگلیس بودند انجام دادند. کودتای ۲۸ مرداد، کودتایی انگلیسی - آمریکایی بود که پولش را آمریکا داد و عواملش را انگلیس فرستاد و در مجموع، با پشتیبانی چند فاحشه و چاقوکش و چند مأمور امنیتی خود فروخته، حکومتی ملی را که حاضر به خونریزی نبود ساقط کردند.

جوان ایرانی عاشق آزادی عاشق فرزانی عاشق پاک و عاشق گسستن زنجیرهای اسارت است.

پیام من به نسل جوان این است که ایران باید به دست و فکر ایرانی و برای ایرانی و با توجه به نیازمندی های ایران اداره بشود. هر کس با هر زبان و اندیشه ای باید به اندیشه متوسل شود نه به زور. باید فکری روشن داشته باشد و روشنگری و افشاگری کند.

آنچه برای بنده مایه افتخار است، این است که ایران تنها کشوری است که مسلمان شد، ولی زبان و فرهنگ و تمام سنت های خودش را نگه داشت. ملاحظه کنید مصری ها عربی حرف می زنند در حالی که می دانید ملت مصر، یکی از قدیم ترین ملل روی زمین است و تمدن ۸ هزار ساله دارد. ایران نمردنی است. من واقعاً امیدوارم ایران اسلامی با عدالت علی بن ابی طالب (ع) و محمد بن عبدالله (ص) جاودانه باشد.

خداوند آنانی را که در راه ایران جان دادند بیامرزد! و یقین دارم که آنها آمرزیده روزگار هستند. نامشان جاودان و پاینده باشد! امیدوارم ایران و ایرانی همیشه سرافراز باشد! تاریخ ایران را جوان های ایران خواهند نوشت. با پیشگامی و رهبری کسانی که جانشان را تا لحظه آخر در راه ایران دادند و امروز هم مایه افتخار نسل جوان هستند.

بهای را که ۱۳ سال مجیش را گفت، به زندان انداخت.

■ پیام شما به نسل جوان چیست؟

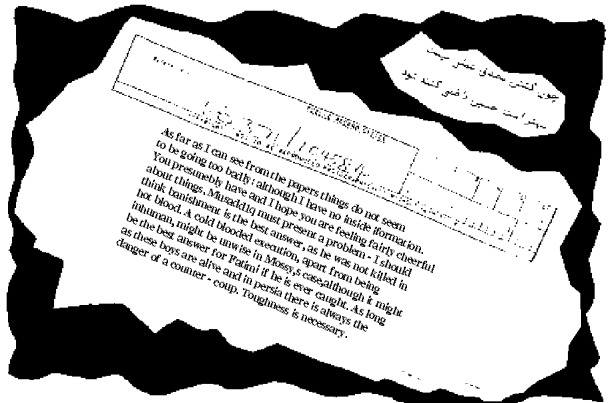
□ من به نسل جوان خیلی امیدوارم چند وقت پیش دختر ۱۸ - ۱۷ ساله ای آمده بود اینجا و وقتی فهمید من خواهرزاده دکتر فاطمی هستم گفت آقا من تا به حال هفت - هشت کتاب از دکتر فاطمی خوانده ام: با چشمی گریان میثمی، کتاب های بهرام افراسیابی، نصراله شیفته و نجمی و... گفت ولی در هیچ کدام از این ها سیمای واقعی و انقلابی دکتر فاطمی تشریح نشده است و این وظیفه شماست. من در برابر این دختر ۱۸ - ۱۷ ساله میبوت و مات ماندم، چرا که حتی مادر او هم در دوران دکتر فاطمی به دنیا نیامده است.

این بذر آزادی، عشق به آزادی، عشق به ایران دوستی، عشق به نجات مملکت از ورطه های سیاست های خارجی، یک چیزی است که همیشه با نسل جوان بوده است. ما هم وقتی ۱۸ - ۱۷ سال داشتیم و در دانشگاه بودیم، همین طور فکر می کردیم. جوان ها امروز نیز آزادیخواه و آزاداندیش اند، با این تفاوت که تجارب تلخ گوناگون را در حافظه دارند. من بسیار بسیار به نسل جوان امیدوارم و اصلاً به نسل ایرانی امیدوارم. ایرانی ها واقعاً ملتی هستند که تا لبه پر تگاه نیستی رفته اند و بارها و بارها خداوند متعال آنها را نجات داده است. برای اینکه این جا سرزمینی است که مردمی مسلمان و نجیب و پاک دارد.

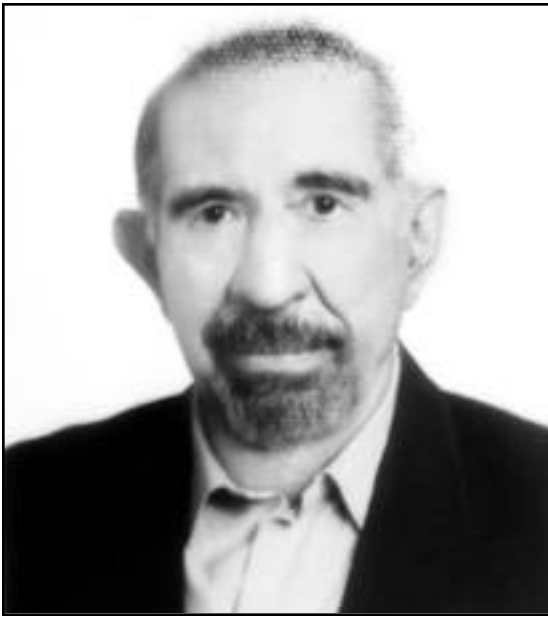
نظریه ای که چرچیل نخست وزیر انگلیس به کریمت روز ولت عامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داده است ... چنین است:
استخراج از سند شماره اف او ۱۰۴۵۸۴/۳۷۱ محرمانه و شخصی بتاريخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۳ از آقای سام (سفارت بریتانیا در بیروت) به وزارت امور خارجه بریتانیا تا آنجا که میتوان از طریق روزنامه ها مطلع بشوم گویا اوضاع بخوبی پیش میرود. البته من اطلاعات محرمانه ای (در این خصوص) دریافت نکرده ام. امیدوارم شما قطعاً درباره این جریانات احساس خوشنوی می کنید. مصدق فاعلتاً باید در سری ایجاد بکند و فکر میکنم در مورد او تبعید بهترین پاسخها باشد زیرا او در حین کودتا کشته نشده است. اعلام در مورد مصدق اضافه بر آنکه غیر انسانی است اگر اقدام شود ممکن است غیر عاقلانه باشد. ولی برای فاطمی بهترین جواب اعدام است. تا زمانیکه این افراد زنده و در ایران هستند همواره خطر ضد کودتا وجود دارد. شدت عمل ضروری است.»

○ ○ ○ ○ ○

این نامه چهل روز پس از کودتا از طرف شخصی بنام سام متصدی میز سفارت انگلیس در تهران که در سفارت بیروت مستقر شده بود به وزارت خارجه بریتانیا بعنوان آقای کریستوفر فرستاده شده است که نظر نخست وزیر بریتانیا را درباره مصدق - فاطمی مقامات ایرانی اعلام دارد!
نقل از کتاب طرح چکمه نوشته وودها وس
طراح کودتای انگلیسی آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲



از ترور افشار طوس تا کودتای ۲۸ مرداد



گفت و گو با مهندس حجازی از فعالان نهضت ملی
در دوران حکومت مرحوم دکتر مصدق

۳۰ تیر که افراد توده‌ای در خانه مانده بودند و حرکت خود جوش مردم امکان کودتا را از میان برد، از روز ۲۵ مرداد توده‌ای‌ها زیر عنوان حرکت مردمی به شدت شهر را متشنج و مقدمات کودتا را فراهم می‌کردند. آن‌ها مجسمه‌ها را پائین کشیده و بعضی مکان‌ها را اشغال انقلابی کرده بودند. ارتش و نیروهای انتظامی نیز شرط تسلط بر اوضاع را خارج کردن مردم از خیابان‌ها - که گروه‌های متشکل توده‌ای در میانشان بودند - اعلام کردند. البته گزارش‌های مردمی هم به مصدق می‌رسید که اوضاع شهر به چه صورت است، اما او به این کار بسنده می‌کرد که به کمک ارتش و شهرداری باین ناآرامی‌ها برخورد کند. البته چون حکومت نظامی برقرار بود، ارتش نقش اصلی را به عهده داشت. تیمسار ریاحی هم گرچه به ظاهر برای برقراری آرامش می‌کوشید، در عمل اقدام جدی انجام نمی‌داد. به شکل طبیعی، دستگاه‌های امنیتی باید کودتای ۲۸ مرداد را هم مانند توطئه نهم اسفند از پیش کشف می‌کردند، اما از آنجا که دکتر مصدق فردی مانند سرتیپ افشار طوس را از دست داده بود، از نظر اطلاعاتی دیگر برجریان توطئه‌ها، اشراف نداشت. این جاست که باید به نقش دکتر بقایی و جریانی که افشار طوس را صحنه خارج کرد، دقت بیشتری داشته باشیم و کودتای ۲۸ مرداد را صرفاً در همان وقایع چند روز آخر حکومت ملی خلاصه نکنیم.

■ نقش دکتر بقایی را در این روند چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ بعد از آنکه مذاکرات اولین هیئت انگلیسی (به ریاست جکسون) با دولت مرحوم مصدق به نتیجه نرسید و مذاکرات فقط یک ساعت دوام آورد، رئیس هیئت در فرودگاه مهرآباد تاکید کرد که حل اختلاف فیما بین با مصدق امکان ندارد. البته بعداً دکتر بقایی سندی را تحت عنوان اسناد خانه سدان منتشر کرد که در آن به این موضوع اشاره شده بود که انگلیسی‌ها به دکتر متین‌دفتری گفته بودند حتی اگر مذاکرات به نتیجه نرسید، سعی کن دو روز ادامه پیدا کند. ظاهراً هدف این بود که این گونه وانمود شود که

■ با توجه به تاثیر مهم کودتای ۲۸ مرداد بر روند جامعه ایران، نخستین پرسش ما از حضرت عالی این است که چرا مرحوم مصدق برخلاف مقاومتش در روز ۲۵ مرداد در مقابل کودتایچیان، در روز ۲۸ به آن شیوه مغلوب شد؟ در ۲۵ مرداد او حتی سرهنگ نصیری را که بعدها رئیس ساواک شد، دستگیر و کودتا را در آن روز خنثی کرد، اما در ۲۸ مرداد برخوردی به ظاهر انفعالی با کودتایچیان داشت و حتی بعداً خودش را معرفی کرد.

□ دکتر مصدق حتی بعد از اینکه رادیو به دست کودتایچیان افتاد و سرتیپ ریاحی بدون دلیل از ستاد ارتش گریخت و آنجا را به کودتایچیان تحویل داد، در خانه خود به مقاومت ادامه داد. تنها پس از آنکه نیروهای نظامی محافظ خانه اش پس از یک جنگ و دفاع سنگین درهم شکستند و گلوله‌های تانک‌ها تمام شد، خود را تسلیم کرد.

■ آیا این امکان وجود داشت که در روز ۲۸ مرداد، مصدق با بسیج مردم و آوردن آنها به خیابان‌ها از کودتا جلوگیری کند؟

□ بسیج او باش و مزدوران کودتا در اولین ساعت صبح ۲۸ مرداد، دقیقاً با هدف مرعوب ساختن مردم و جلوگیری از آمدن آنها به خیابان‌ها انجام شد. در گام بعدی هم که پس از تسلیم ستاد ارتش، واحدهای نظامی به خانه مصدق حمله ور شدند و با گلوله‌های تانک، نخست‌وزیری را آماج خود قرار دادند، بنابراین مصدق در برابر یک هجوم از قبل برنامه‌ریزی و سازماندهی شده قرار داشت. هماهنگی بین نیروهای نظامی و او باش، ترکیب قدرتمندی را به وجود آورده بود که از بسیج مردم جلوگیری می‌کرد.

■ چرا مصدق در صبح ۲۸ مرداد از طریق رادیو مردم را مطلع نکرد؟

□ مرحوم مصدق به ریاحی، رئیس ستاد ارتش، اطمینان داشت و او هم در چند نوبت بر تحت کنترل بودن اوضاع شهر تاکید کرده بود، بنابراین مصدق ضرورتی احساس نمی‌کرد که مردم را به خیابان‌ها بکشد. برخلاف

مصدق طی آن مذاکرات قصد سازش با انگلیسی‌ها را داشته و تنها به دلیل مقاومت عنصری چون دکتر بقایی، این سازش به نتیجه نرسیده است. با توجه به اینکه از آغاز، تبلیغ و شایعه پراکنی شده بود که مصدق قصد سازش با انگلیسی‌ها را دارد، طراحان این نقشه در نظر داشتند اگر مذاکرات هم به نتیجه نرسید، خود را عامل به ثمر نرسیدن این گفتگوها نشان دهند. همان روز، دکتر بقایی در روزنامه شاهد مقاله‌ای می‌نویسد و به مصدق هشدار می‌دهد که میباید در مذاکرات، فریب انگلیسی‌ها را بخورد. در ذیل همان مقاله هم به کنایه این مطلب را اضافه کرده بود که ارسطو گفت که افلاطون را دوست دارم، لکن حقیقت را بیش از او دوست دارم. دکتر بقایی با این تعبیر خواست خودش را حافظ اصول نشان دهد. بعدها آشکار شد که همزمان با مذاکرات دکتر مصدق و انگلیسی‌ها، دکتر بقایی فعالیت‌های پنهانی خود را علیه مصدق تشدید کرده بود. او بازی پیچیده‌ای را طراحی کرده بود: از یک طرف برای پیشبرد فعالیت تشکیلاتی خود با مرحوم نخشب وارد مذاکره شد و از طرف دیگر با خلیل ملکی، موضوع تشکیل حزب را مطرح کرد، در حالی که این دونفر اندیشه‌های کاملاً متضادی داشتند - دکتر بقایی چون تصور می‌کرد، که مصدق می‌خواهد حزب تشکیل دهد، پیش دستی کرد و حزب زحمتکشان را تأسیس نمود تا هواداران نهضت ملی را تحت کنترل خود در بیاورد. نزدیک شدن او به نخشب و ملکی هم نه از روی اعتقاد، بلکه به دلیل سود جستن از موقعیت آنان در جذب جوانان و دانشجویان بود - البته او بیشتر راغب بود که خلیل ملکی را در این بازی درگیر کند، چرا که قدرت

سازماندهی او را بیشتر از نخشب می‌دانست. نخشب بعد از آنکه از بقایی جدا شد، به حزب ایران رفت. البته آنجا هم بیش از یک سال دوام نیاورد و از آنها جدا شد.

تصور بقایی و جریان پشت پرده آن بود که در شرایط جدید و بعد از درگیری ایران و انگلیس، روند قضایا و سقوط مصدق، از طریق سیاسی امکان پذیر خواهد بود، به همین جهت تشکیل حزب را ابزاری برای کنترل اوضاع می‌دیدند. به همین سبب بود که سید ضیاءالدین طباطبایی، حزب اراده ملی را تجدید بنا کرد که عمر کوتاهی داشت. تولد دوباره این حزب با سخنرانی سید ضیاءالدین در مکانی در خیابان شاه سابق (جمهوری اسلامی فعلی) همراه بود، اما این جریان تداوم نیافت و فعالیت علنی متوقف شد، زیرا متوجه شدند که نمی‌توانند از راه سیاسی مصدق را کنار بزنند. حضور سید ضیاءالدین، در روند مخالفت‌های حزب توده با مصدق، در قالب مبارزه سیاسی و مردمی، مانع ایجاد می‌کرد.

دکتر مصدق حتی بعد از اینکه رادیو به دست کودتاچیان افتاد و سرتیپ ریاحی بدون دلیل از ستاد ارتش گریخت و آنجا را به کودتاچیان تحویل داد، در خانه خود به مقاومت ادامه داد. تنها پس از آنکه نیروهای نظامی محافظ خانه اش پس از یک جنگ و دفاع سنگین درهم شکستند و گلوله‌های تانک ها تمام شد، خود را تسلیم کرد.

انگلیسی‌ها راه حل مبارزه با مصدق را کودتا می‌دانستند و ظاهراً از همان زمان هم زاهدی را برای انجام کودتا نامزد می‌کنند. نوع نگاه بقایی هم به فعالیت تشکیلاتش عوض شد، او به جای آنکه تشکیلات را به عنوان اهرمی در جهت جذب و سازمان دادن نیروها گیرد از آن برای نظارت کردن بر مردم استفاده کرد و چون دید نمی‌تواند جوانان و مردم را کنترل کند، اقداماتی انجام داد تا حزبش متلاشی شود. در حقیقت بقایی بود که از حزب، انشعاب کرد. باید توجه کرد که در آن زمان، نیروهای مرتجع داخلی متحد شده بودند. آنها خیلی بیش از انگلیس‌ها از مصدق وحشت داشتند و بر سقوط او با فشاری می‌کردند، زیرا مصدق مخالف فروش نفت به غرب و همکاری با اروپا و آمریکا نبود. او شرکت نفت انگلیس را عامل حمایت کننده ارتجاع، دیکتاتوری و فساد می‌دید و در حقیقت این جنبه از رفتار شرکت نفت بود که ملیون را به ضدیت با آن کشاند. البته مصدق اعتقاد داشت که در همکاری متقابل باید همکاری حقوق اقتصادی ایران هم تأمین شود. برای مثال، مصدق در آغاز پالایشگاه‌ها را هم ملی کرد، ولی بعد با مشاوره‌ای که برخی کارشناسان به او دادند، از این تصمیم منصرف شد. زیرا در آن روزگار، پالایشگاه‌ها آبادان بسیار عقب افتاده بود و نیازهای فنی صنعت نفت هم در آن موقع ایجاب می‌کرد که این پالایشگاه سامانه جدیدی پیدا کند. بنابراین مصدق در مذاکراتش در آمریکا درباره پالایشگاه، ادعایی را مطرح نکرد و تنها ملی شدن منابع و چاه‌های نفت را عنوان کرد و گفت ما نسبت به پالایشگاه ادعایی نداریم و پالایشگاه متعلق به انگلیسی‌هاست و نمی‌خواست از این بابت هم غرامتی بدهد. شاهد این مدعا آنکه چند سال بعد این پالایشگاه را تخریب کردند و سیستم جدیدی جایگزین نمودند.

■ جهت گیری فعالیت دکتر بقایی در جریان انتخابات مجلس هفدهم چگونه بود؟

□ در انتخابات مجلس هفدهم، هیئتی مرکب از دکتر بقایی، ملکی و افراد دیگری از حزب ایران تشکیل شد که برای تعیین نامزدها در حوزه‌های گوناگون انتخابی تصمیم بگیرند. البته افراد حزب ایران، فقط نسبت به کاندیداهای چند حوزه حساسیت داشتند و در سایر حوزه‌ها تعیین کاندیدها منوط به نظر دکتر بقایی شد. بقایی به دنبال انتخاب شدن کسانی بود که بتوانند در مجلس علیه مصدق فعالیت کنند و همان طور که در تاریخ هم می‌بینیم، اکثریت مجلس هفدهم در مقابل دکتر مصدق ایستادند. یعنی ثمره کار بقایی در هیئت تعیین نامزدها، همان ترکیبی است که مابعداً در مجلس هفدهم شاهد بودیم. البته دکتر بقایی نمی‌توانست افراد

سرنشاسی چون سنجایی و شایگان را در فهرست خود قرار ندهد، اما ترکیب نهایی مجلس به گونه ای شد که هواداران مصدق و نهضت ملی در اقلیت قرار گیرند. حتی در یکی از شهرها - فکر می کنم سمنان بود - که توانایی حذف کاندیدای هوادار نهضت ملی را نداشتند، در عمل از نامزد دیگری حمایت کردند که شکواییه نماینده معرفی شده از طرف نهضت ملی به روزنامه شاهد، گواه این مدعاست. او می نویسد: «کاندید جبهه ملی من بودم، اما کسانی در تهران - برخلاف موضع رسمی خود - از کاندید دیگری حمایت کردند.»

در بعضی شهرها هم با دخالت های وزیر کشور، فرمانداران و فرمانده نظامی به کلی صندوق ها را عوض کردند و جبهه های وابسته به ارتجاع مانند میراشرافی را از صندوق در آوردند و آقایان بقایی و ملکی در این مورد سروصدایی راه نینداختند و مصدق ناچار انتخابات را متوقف کرد.

■ **باتوجه به اینکه انگلیسی ها علیه مرحوم مصدق وارد فاز نظامی شده بودند، تلاش در جهت تغییر بافت مجلس هفدهم به چه منظور بود؟**

□ بافت مجلس هفدهم در جهت خلع مصدق از نخست وزیری بود. آنها با استیضاح و با هر نوع رای عدم اعتماد می توانستند مصدق را از حکومت ساقط کنند. به این ترتیب، مصدق به شکل قانونی به وسیله مجلسی که در دوران خود او انتخاب شده بود ساقط می شد. این سناریو همان هدف کودتای ۲۸ مرداد را دنبال می کرد، با این تفاوت که توجیه قانونی هم داشت. دکتر مصدق که دست آنها را خوانده بود، ماهرانه تلاش می کرد که این

فرصت را به مجلس ندهد. در ۳۰ تیر، ظاهراً طرح کودتا به این صورت بود که با ساقط کردن حکومت به دست مجلس منتخب مردم، قوام السلطنه روی کار بیاید و بعد از آن هم عنصری نظامی مانند زاهدی وارد معرکه شود و با کنار زدن قوام، اوضاع را تحت کنترل در آورد. سپس کسانی همچون بقایی و ملکی و... که بعد در ۲۸ مرداد با او همکاری کردند - دور او را بگیرند و بگویند زاهدی، سمبل جبهه ملی مثبت است سوابق زاهدی می توانست چنین گفتاری را در حق او قابل پذیرش کند.

اما مصدق استعفا کرد و به دنبال آن قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به وقوع پیوست. در حقیقت، مصدق بایش دستی کردن در استعفا، مجلس هفدهم و ارتجاع داخلی را در طرح کودتای قانونی ناکام گذاشت.

مصدق نمی خواست مجلس طرف مقابل او قلمداد شود، بلکه در پی آن بود که شاه را مستقیم درگیر کند. می گویند تیمسار زاهدی شب ۳۰ تیر، در اتاق سرلشگر گرزین رئیس ستاد ارتش، منتظر موافقت شاه با انجام کودتا

بود. در ظاهر، تردید در اجرای کودتا، دودلیل دیگر هم داشته است: یکی آن که در سال ۱۳۳۱ هنوز رای دیوان داوری لاهه صادر نشده بود و آمریکایی ها هنوز به این قاطعیت نرسیده بودند که مصدق را ساقط کنند؛ دوم آنکه شاه می ترسید که مبادا عنصری مانند زاهدی با عنوان نجات دهنده و با چهره جبهه ملی مثبت وارد گود شود و در نهایت خود او را هم کنار بزند. بنابراین استعفای ناگهانی مصدق در سال ۳۱ شرایط را به گونه ای تغییر داد که نقشه های قبلی نمی توانستند با همان جزئیات اجرا شوند. نفوذ سازمان افسران طرفدار جبهه ملی و افسران توده ای

در ارتش نیز شاه و جریان کودتای رادر اجرای برنامه خود مردد می کرد. در حقیقت، در آن مقطع سال ۱۳۳۱، هنوز برنامه ای برای مهار نظامیان هوادار نهضت ملی و همچنین افسران توده ای تدوین نشده بود و این مسئله می توانست کودتا را به شکست بکشاند، ولی در جریان کودتای ۲۸ مرداد، این پیش بینی ها انجام شده بود. در همان مقطع هم می بینیم که افسران طرفدار مصدق، چندمین مرکز نظامی را اشغال کردند که در مجموع، از مقاومت جدی آنها در برابر کودتا حکایت می کند. یک از نظامیانی که بعد معلوم شد از افسران سازمان حزب توده است، در ظهر ۳۰ تیر در میدان مخبرالدوله، تسلیم مردم شد.

به این ترتیب، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با بهره گیری از تجربه ۳۰ تیر و نهم اسفند، برنامه ریزی شد. مطالعه این یک سال - از استعفای مصدق و قیام ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد - نشانگر کوشش ارتجاع در جهت برداشتن موانع اجرای کودتا است.

■ **خط مشی کودتاچیان در مقطع**

کودتای ۲۸ مرداد چیست؟ در مقابل، ارتش چه واکنشی از خود نشان می دهد؟

□ گروه کودتا پیش از اقدام نهایی خود در مرداد ۳۲ راه های مختلفی را برای مهار طرفداران جبهه ملی در ارتش، در پیش گرفته بود. شاید قتل افشارطوس، رئیس شهربانی مصدق در دوم اردیبهشت سال ۳۲، این هراس را در افسرانی چون تیمسار ریاحی به وجود آورده بود که در صورت مقاومت به سرنوشت او دچار شوند. این ترس، ریاحی را وادار کرده بود که موضع انفعالی به خود بگیرد و در برابر کودتاچیان واکنشی از خود نشان ندهد و حتی قبل از کودتا دست به یک نوع معامله پنهان با ارتجاع کودتاچی بزند.

ابوالحسن ابتهاج در خاطراتش به انتقاداتی از قول ریاحی نسبت به مصدق اشاره دارد و اینکه ریاحی در پاریس طی ملاقاتی با او، مصدق را نه یک سیاستمدار بلکه یک بندباز خوانده است. ابتهاج می گوید از او پرسیدم این نکته را در خاطراتم بنویسم یا خیر که ریاحی پاسخ می دهد بنویس.

از روز ۲۵ مرداد توده ای ها زیر عنوان حرکت مردمی به شدت شهر را متشنج و مقدمات کودتا را فراهم می کردند. آن ها مجسمه ها را پائین کشیده و بعضی مکان ها را اشغال انقلابی کرده بودند. ارتش و نیروهای انتظامی نیز شرط تسلط بر اوضاع را خارج کردن مردم از خیابان ها - که گروه های متشکل توده ای در میان شان بودند - اعلام کردند.



هر کجاملت است همانجا مجلس است
(میدان بهارستان)

از تمایل افسران وظیفه به حکومت ملی با خبر بود. به این ترتیب، که نیروهای ضد کودتا از صحنه خارج شدند.

ریاحی، چند ماه قبل از کودتا، سر تیپ سیاسی را - که افسری طرفدار شاه بود - به فرماندهی رکن دوم (حفاظت و اطلاعات) منسوب کرد. بعد از کودتا، تیمسار سیاسی در دادگاه مصدق حاضر شد و علیه او شهادت داد و اذعان کرد که در کودتا نقش داشته است؛ گفت من فرمانده آن دسته از نیروهای زرهی بودم که به خانه مصدق حمله کردند.

نکته دیگر آنکه ریاحی دانشجویان دانشکده افسری را در حدود ساعت ۱۱ صبح ۲۸ مرداد مرخص کرد که به خانه های خود بروند. این کار از دو جهت به سود کودتاجیان بود: یکی اینکه دانشجویان طرفدار شاه که پیش از این هماهنگ شده بودند، بتوانند به آسانی به جمعیت کودتاجی بپیوندند و دیگر اینکه طرفداران مصدق که فاقد برنامه قبلی بودند، عاقل و باطل شوند و در مراکز نظامی تجمع نکنند. از طرف دیگر، ریاحی افسران و نیروهای کودتاجی را بعد از شکست حرکت در ۲۵ مرداد، به بهانه بازداشت در باغ شاه، تحت فرماندهی سرلشکر دادستان (پسر خاله شاه) قرارداد. او نیز این نیروها را در ۲۸ مرداد دوباره به صحنه فرستاد و پس از پیروزی کودتا و به قدرت رسیدن زاهدی، به سمت سرلشکر دادستان نخستین فرماندار نظامی تهران منصوب شد.

■ **قتل سر تیپ افشار طوس در دوم اردیبهشت سال ۳۲، چه ارتباطی با کودتای ۲۸ مرداد دارد؟ بنابه چه ضرورتی او را از سرور برداشتند؟**

□ سر تیپ افشار طوس، یک افسر کار آزموده جنگی بود که توانایی خوبی در سازماندهی نیروهای نظامی داشت. پیش از این قضایا هم او در موارد مختلف از جمله در مبارزه چریکی با غلام یحیی و حزب دموکرات آذربایجان،

خاطراتی که در مورد ریاحی از زبان افراد گوناگون شنیده شده است نشانگر بی تفاوتی او در روز کودتا است، گویا اصلاً حادثه ای در شرف وقوع نبوده است. او نه تنها خود برنامه ای برای دفاع از مصدق و حکومت ملی نداشت بلکه از دستورات مصدق سرپیچی می کرد. نقل شده است که روز ۲۸ مرداد، مصدق به ریاحی تلفن می زد و معترض می شود که چرا در منطقه نخست وزیری، نیروی نظامی کافی وجود ندارد که احیاناً در صورت ضرورت بتواند دفاع کند؟ ریاحی می گوید من دستور داده بودم که نیرو آنجا بیاید، چرا نیامده است؟ خلاصه پاسخ درست و حسابی نداده بوده است. در نهایت هم - بر پایه آنچه در دادگاه و محاکمه مصدق فاش شد - معاون خود را به عسرت آباد می فرستد که واحدی را برای کمک به مدافعان خانه مصدق اعزام دارد، اما اوواحدها را در اختیار کودتاجیان قرار می دهد.

ریاحی در روز ۲۷ مرداد روسای ارتش را به باشگاه افسران دعوت می کند و طی نطقی به شدت آنها را به باد انتقاد می گیرد، به گونه ای که در آنها احساس کدورت بوجود می آورد. بعد از ظهر هم برای افسران ارتش نشستی می گذارد که البته در آن حضور پیدا نمی کند، به این بهانه که شنیده ام برخی می خواهند در آن جلسه علیه من حرف بزنند. در نتیجه عدم حضور او، افسران طرفدار کودتا در آن جلسه گرداننده شده، یارگیری می کنند. محصول این نحوه برخورد، این بود که نیروهای نظامی به جای آنکه برای مقابله با کودتاجیان هشیار و دلگرم شوند، سرخورده شده و خود را از درگیری ها کنار بکشند. در مقابل، افسران حامی شاه، در جلسه بعد از ظهر باشگاه افسران، طی برنامه قبلی بانطق های غرایب شاه اعلام وفاداری می کنند و افسران حامی حکومت ملی، غافلگیر شده در موضع سکوت قرار می گیرند. از جمله اشتباهات ستاد ارتش در آن مقطع، مرخص کردن همه افسران وظیفه، پیش از ۲۵ مرداد بود. رکن دوم که مرکز جاسوسی به شمار می آمد،

از ایران (انگلیس و آمریکا) برخوردار شود. شاهد دیگر اینکه وقتی ریاحی خبر اشغال رادیو را می‌شنود، بدون آنکه دستوری صادر کند، از ستاد ارتش بیرون می‌رود! یعنی رئیس ستاد ارتش به همین راحتی تسلیم می‌شود؟! در این جامن به پرسش نخست شما بازمی‌گردم که چرا مصدق در روز ۲۸ مرداد نتوانست به صورت فعال با کودتاجیان برخورد کند. با ارزیابی

دکتر بقایی در روزنامه شاهد مقاله ای می‌نویسد و به مصدق هشدار می‌دهد که مبادا در مذاکرات، فریب انگلیسی‌ها را بخورد. در ذیل همان مقاله هم به کنایه این مطلب را اضافه کرده بود که ارسطو گفت که افلاطون را دوست دارم، لکن حقیقت را بیش از او دوست دارم. دکتر بقایی با این تعبیر خواست خودش را حافظ اصول نشان دهد. بعدها آشکار شد که همزمان با مذاکرات دکتر مصدق و انگلیسی‌ها، دکتر بقایی فعالیت های پنهانی خود را علیه مصدق تشدید کرده بود. او بازی پیچیده ای را طراحی کرده بود: از یک طرف برای پیشبرد فعالیت تشکیلاتی خود با مرحوم نخشب وارد مذاکره شد و از طرف دیگر با خلیل ملکی، موضوع تشکیل حزب را مطرح کرد، در حالی که این دونفر اندیشه های کاملاً متضادی داشتند - دکتر بقایی چون تصور می‌کرد، مصدق می‌خواهد حزب تشکیل دهد، پیش دستی کرد و حزب زحمتکشان را تاسیس نمود تا هواداران نهضت ملی را تحت کنترل خود در بیاورد.

مسائل آن روز می‌بینیم که کودتاعلیه دکتر مصدق، نه یک مرحله بلکه در چند مرحله دنبال شده است. توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، قتل افشار طوس در اردیبهشت ۳۲ و سایر تحولاتی که قبل از کودتا شکل گرفت نشان می‌دهد که کودتاجیان چگونه مرحله به مرحله حلقه محاصره رانتگر می‌کرده اند، تا آن جاکه در روز ۲۸ مرداد دیگر دستورات مصدق

کار آبی نظامی خود را نشان داده بود. البته در آن موقع که پیشه‌وری حکومت داشت، ایشان فرماندار نظامی راه‌های همدان بود که در راس یک گروه کماندویی با تجزیه طلبان وابسته به روسیه درگیر شده بود. پس از پایان غائله، افشار طوس در همان مقطع به غارت مردم به دست نظامیان، اعتراض می‌کند که شاه از این موضع گیری ناراحت می‌شود و می‌گوید تو در این مسایل دخالت نکن.

افراد او بیشتر از فراریان آذربایجان و بخصوص اردبیل بودند زیرا حجت الاسلام میر خاص در اردبیل فرمان جهاد علیه پیشه‌وری داده بود.

اعتراض می‌کردند که شاه از این موضع گیری ناراحت می‌شود و می‌گوید تو در این مسایل دخالت نکن.

افشار طوس هم در پاسخ می‌گوید ما برای مردم جنگیده ایم و نه آن که علیه آنها وارد عمل شویم. بعد از آن قضیه، شاه افشار طوس را در انزوا قرار داد و او را به دانشگاه جنگ فرستاد.

بنابراین، سابقه افشار طوس گواه بر آن بود که او توانایی ایستادگی در برابر کودتاجیان را دارد و به همین دلیل هم آنها افشار طوس را از سر راه خود برداشتند. ناگفته نماند که در عقیم ماندن توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ نیز سرتیپ افشار طوس نقش فعالی داشت و به همین دلیل سابق کاری بود که کودتاجیان نقش او را تعیین کننده می‌دیدند. آن طور که سرهنگ نجاتی در خاطراتش می‌گوید سرتیپ افشار طوس، رئیس افسران ناسیونالیست طرفدار مصدق بود. اما افشار طوس از ماهیت واقعی دکتر بقایی اطلاع نداشت و به همین دلیل جذب او شد. دکتر بقایی به اومی گوید این رابطه باید محرمانه باشد و برای او رابطی به اسم حسین خطیبی می‌گذارد. حسین خطیبی که از دوستان صمیمی و عوامل مهم دکتر بقایی بود با کلیه مقامات کشور در ارتباط بود و از کلیه دستگاه های نظامی و انتظامی اطلاعات کافی داشت، تا آن جا که از جزئیات جریان نقل و انتقال ارتش و شهر بانی مطلع بود. حسین خطیبی ملاقات های زیادی با افشار طوس ترتیب می‌دهد که حتی برخی از این ملاقات ها در منزل مادر سرتیپ افشار طوس انجام می‌شود. ویکی از مدارکی که بعداً به دستگیری خطیبی منجر شد، شهادت مادر افشار طوس بود که گفته بود خطیبی همیشه به منزل ما رفت و آمد می‌کرد و از در پشتی هم می‌آمد که به این خاطر من به اومشکوک بودم. می‌گویند که حسین خطیبی، افشار طوس را ترغیب کرده بود تا با بقایی برای رفع کدورت ها ملاقات کند و او را برای این ملاقات به خانه خود دعوت کرده بود.

■ آیا شواهد دیگری نیز از همکاری تیمسار ریاحی با جریان کودتا در دست است؟

□ بله؛ یکی دیگر از فعالیت های ریاحی، تجهیز فوق العاده گسترده لشکر کرمانشاه بود که اگر کودتا در تهران شکست خورد، زاهدی به کرمانشاه برود و در جمعیت لشکر کرمانشاه (به فرماندهی سرهنگ دوم بختیار) مانند ژنرال فرانکو از خارج پایتخت عمل کند و حکومت ملی را ساقط نماید. بنابراین ارسال تسهیلات از طریق ریاحی برای لشکر کرمانشاه، پدیده قابل تاملی است. لشکر کرمانشاه به دلیل نزدیکی به مرز عراق می‌توانست در صورت شکست کودتا از پشتیبانی نیروهای خارج

اجرانمی‌شد، نه اینکه خود او نخواهد کاری انجام بدهد. کودتاجیان قصدداشتند همان نقشه قبلی را اجرا کنند، یعنی با رای عدم اعتماد مجلس، مصدق را ساقط کنند تا سقوط او قانونی باشد. مصدق با انحلال مجلس، از اجرای این سناریوی از قبل طراحی شده جلوگیری کرد.

در انتخابات مجلس هفدهم، هیئتی مرکب از دکتر بقایی، ملکی و افراد دیگری از حزب ایران تشکیل شد که برای تعیین نامزدها در حوزه‌های گوناگون انتخابی تصمیم بگیرند. البته افراد حزب ایران، فقط نسبت به کاندیداهای چند حوزه حساسیت داشتند و در سایر حوزه‌ها تعیین کاندیدها منوط به نظر دکتر بقایی شد. بقایی به دنبال انتخاب کسانی بود که بتوانند در مجلس علیه مصدق فعالیت کنند و همان طور که در تاریخ هم می‌بینیم، اکثریت مجلس هفدهم در مقابل دکتر مصدق ایستادند. یعنی ثمره کار بقایی در هیئت تعیین نامزدها، همان ترکیبی است که مابعدا در مجلس هفدهم شاهد بودیم.

قتل افشار طوس در اردیبهشت ۳۲ و سایر تحولاتی که قبل از کودتا شکل گرفت نشان می‌دهد که کودتاجیان چگونه مرحله به مرحله حلقه محاصره را تنگتر می‌کرده‌اند، تا آن جاکه در روز ۲۸ مرداد دیگر دستورات مصدق اجرانمی‌شد، نه اینکه خود او نخواهد کاری انجام بدهد.

■ مرحوم مصدق با چه توجیهی مجلس را منحل کرد؟ چون ظاهراً این کار با معیارهای دموکراسی مطابقت نداشت. آیا می‌توان گفت که او با بهره‌گیری از قوانین شرایط فوق العاده جنگی دست به این کار زد؟ یا اینکه به روال دیگری بگوییم چون منشاء مجلس ازاده مردم بود و مردم نیز خواهان مبارزه با انگلیس بودند، بنابراین مصدق می‌

توانست این کانون نوطه را که خدشه در روند مبارزه با انگلیس وارد می‌کرد، از سر راه مردم بردارد.

□ البته بعضی حکومت‌های دموکراتیک هم امکان انحلال مجلس را در قوانین اساسی خود گنجانده‌اند. در انگلستان، فرانسه و حتی استرالیا بارها مجلس منحل و تجدید انتخاب شده است. شاه هم این اختیار را بر اساس مصوبه سال ۱۳۲۸ مجلس موسسان به خود داد که در صورت صلاحدید، خود بتواند مجلس را منحل کند. دکتر مصدق در مجلس شانزدهم تلاش کرده بود که با تصویب لایحه‌ای این ماده قانونی را اصلاح کند و انحلال مجلس را برای خود مجلس و یارفراندم و فرمان شاه بکند که جمال امامی و دارودسته‌اش با خروج از جلسه و از اکثریت انداختن آن، اجازه نداده بودند چنین کاری صورت بگیرد.

اما انگیزه مصدق در انحلال مجلس را با رجوع او به رفتارندم عمومی می‌توانیم انگیزه‌ای دموکراتیک بدانیم. در واقع مصدق با انحلال مجلس و رجوع به آرای عمومی، مردم را به داوری طلبید. به این ترتیب نمی‌توان عمل او را غیر دموکراتیک تلقی کرد، چرا که در یک منش غیر دموکراتیک اساساً آرای مردم نادیده گرفته می‌شود. مصدق به مردم بها می‌داد و با طرح رفتارندم هم بر این اعتقاد خود صحنه گذاشت.

■ چرا مرحوم مصدق پیش از وقوع این رویدادها فردی مانند افشار طوس را رئیس ستاد ارتش قرار نداد و به چه دلیل سرتیپ ریاحی را انتخاب کرد؟

□ سرتیپ ریاحی در آن موقع که مدنظر مصدق قرار گرفت، مشکل یا ضعفی از خود بروز نداده بود که مصدق رابه این نتیجه برساند که او فرد مناسبی برای این سمت نیست. از سوی دیگر، سرتیپ ریاحی آشنایی نزدیکی با مهندس حسینی و زیرک زاده داشت که این سابقه بر اعتماد او حسن ظن دکتر مصدق می‌افزود. پیش از آن نیز سرتیپ ریاحی در اروپا با این دونفر (حسینی و زیرک زاده) سابقه مشترک تحصیلی و همچنین روابط دوستانه داشت.

از سوی دیگر او استاد دانشکده فنی بود و در رشته مهندسی تدریس می‌کرد. حتی کتابهایی هم برای دروس دانشکده فنی تنظیم کرده بود. بنابراین ریاحی علاوه بر آنکه در کسوت نظامیگری، پیشینه سوئی نداشت، در زمینه‌های علمی و تخصصی هم دارای امتیازات فنی - نظامی بود. همچنین که هم روابط صمیمانه افرادی چون حسینی و زیرک زاده با او هم مزید بر علت بود. احتمالاً معرفی ریاحی به مصدق هم از طریق حزب ایران صورت گرفته بود، زیرا او با این جماعت روابط نزدیک داشت.

در سال ۱۳۳۵ در جهرم، بر حسب اتفاق، در جمعی با تیمسار وفا (فرماندار نظامی دکتر مصدق) روبه‌رو شدم. در آن زمان من به عنوان تنها مهندس آن منطقه شناخته می‌شدم و به همین جهت در میان مقامات محلی جهرم دارای اعتبار بودم و حضور من هم در آن میهمانی به همین دلیل بود. به هر حال یکی از مقامات نظامی حاضر در آن جمع (فرمانده تیپ منطقه جهرم) از تیمسار وفا پرسید چه موضعی در آن قضا یا داشتید؟

تیمسار وفا گفت: من در آن قضایا واقعاً بی طرف بودم، اما دیدم که بین سنگ آسیاب شاه و مصدق قرار گرفته‌ام و نمی‌خواستم طرف هیچ یک از

آنها را بگیرم. روزی که من به اتاق مصدق رفتم تا از سمت خودم استعفا دهم، ریاحی هم به آن جا آمده بود. از او دلیل حضورش را در آنجا پرسیدم، گفت دکتر مصدق از من خواسته رئیس ستاد ارتش شوم.

تیمسار وفا گفت من در همان جا به ریاحی گفتم مصدق در این انتخاب اشتباه کرده است و شما هم اگر این سمت را بپذیری، دچار اشتباه شده‌ای، چون روحیه ملایمی داری که در این مسند کاری ندارد و مصلحت نیست که

این مقام را بپذیری. با مصدق هم که ملاقات کردم، همین نکته را به او تذکر دادم. از اتاق مصدق هم که بیرون آمدم، مجدداً صحبت هایم با دکتر مصدق را برای ریاحی تعریف کردم.

■ به هر حال این که مصدق نسبت به شخصیت ریاحی آگاهی نداشته است، به این سوال که چرا شخصی مانند افشار طوس رابه ریاست ستاد ارتش انتخاب نکرده است، پاسخ قانع کننده ای نمی‌دهد؟

□ البته این که چرا مصدق افشار طوس را به ریاست شهربانی منصوب کرد و از او در جایگاه رئیس ستاد ارتش سود نجست، به اهمیت دستگاه شهربانی در کنترل اوضاع بحرانی و تشنج شهرها و به ویژه تهران برمی‌گردد. همان طوری که قبلاً هم اشاره کردم، سرتیپ افشار طوس در این سمت نقش بسیار موثری را ایفا کرد که از آن جمله می‌توان به خنثی کردن توطئه نهم اسفند اشاره کرد. به نظر من تصور مصدق این بود که سرتیپ افشار طوس به دلیل سوابق عملیاتی و جنگی خود در کنترل شورش های شهری و توطئه ها، در جایگاه ریاست شهربانی می‌تواند از تکوین بحران ها جلوگیری کند. تصور او درست به نظر می‌رسید، زیرا نیروهای مخالف مصدق به اهمیت حضور افشار طوس واقف شدند و او را به قتل رساندند.

یک بار خلیل ملکی هم در جلسه ای از قول دکتر فاطمی گفت که در نهم اسفند، افشار طوس لوطیگری و جوانمردی را به نهایت خود رساند و بی شائبه در کشف توطئه ها مارا یاری داد. این موضوع را خلیل ملکی در یک جمع حزبی که من هم حضور داشتم، بیان کرد.

افشار طوس کمی پیش از کشته شدن اطلاع یافته بود که سرتیپ مزینی به همراه جمعی، مشغول طراحی یک توطئه هستند، اما نمی‌دانست که سوژه این توطئه خود اوست و قرار است که او را از سر راه بردارند. حتی افشار طوس طی یک یادداشت دستور پیگیری این موضوع را داده بود که اگر

گزارش جامعتر بود و فرصت بیشتری پیدا می‌کرد، شاید آن سر نوشت برایش رقم می‌خورد.

البته در اطراف افشار طوس یک عده نفوذی هم بودند که به او خیانت کردند و بعداً هم در کودتای ۲۸ مرداد و در جریان دستگیری ملیون و نیروهای حزب توده نقش فعالی ایفا کردند.

■ خود حضرت عالی در روز ۲۸ مرداد چه وضعیتی داشتید؟

□ من آن روز می‌خواستم به دفتر حزب نیروی سوم بروم - البته شب قبل هم در مقر حزب بودم- که در خیابان چند نفر از افراد رهگذر گفتند در مرکز شهر تظاهرات عجیبی علیه مصدق برپا شده است. من پاسخ دادم چیز مهمی نیست و مانند توطئه نهم اسفند خنثی می‌شود که برخی از آنها گفتند این طور نیست، جریان بسیار گسترده است، من خودم رابه مرکز شهر رساندم، در آن جا دیدم که گروه های اوباش خیابان ها را گرفته و دفتر حزب نیروی سوم راهم به اشغال خود در آورده اند. البته این نیروها از شب قبل به تدریج در مناطق مرکزی شهر متمرکز شده بودند. در روز ۲۸ مرداد، هرگاه نیروهای اوباش در تصرف مراکز حزبی طرفدار مصدق و مراکز دولتی با مشکل روبه‌رو می‌شدند، نیروهای نظامی به کمک آنها می‌آمدند.

من بعد از این که با آن شرایط مواجه شدم، به خانه یکی از اقوام که در همان نزدیکی های مرکز شهر بود رفتم و در آن جا بود که صدای کودتاجیان را از رادیوی سراسری شنیدم. وقتی از خانه بیرون آمدم، به دلیل آنکه فاصله زیادی بانخست وزیر نداشتیم، شاهد گروه هایی بودم که خانه مصدق را غارت کرده بودند. برخی از نیروهای اوباش هم سوار بر ماشین شعار می‌دادند. در آن هنگام، جمعیت زیادی هم به خیابان ریخته بود، اما تنها نظاره می‌کردند و کاری علیه کودتاجیان انجام نمی‌دادند؛ گویا همه بهت زده بودند که چه اتفاقی روی داده است.

وقتی به طرف شمیران حرکت کردم، در عبور از خیابان ها و همچنین محله خودمان، شاهد بودم که گروه های اوباش در هر محله ای به ضرب و شتم کسانی که به مصدقی معروف بودند مشغول هستند تا مبادا مقاومت های محلی شکل بگیرد. در واقع گستردگی جریان کودتا تمامی ارتباط ها را از هم گسسته بود و کودتاجیان شهر را به کنترل خود در آورده بودند. هدف آن‌ها مرعوب کردن مردم بود که مبادا به خیابان ها بیایند و مقاومت کنند.

سرتیپ ریاحی در آن موقع که مدنظر مصدق قرار گرفت، مشکل یا ضعفی از خود بروز نداده بود که مصدق رابه این نتیجه برساند که او فرد مناسبی برای این سمت نیست. از سوی دیگر، سرتیپ ریاحی آشنایی نزدیکی با مهندس حسینی و زیرک زاده داشت که این سابقه بر اعتماد و حسن ظن دکتر مصدق می‌افزود. پیش از آن نیز سرتیپ ریاحی در اروپا با این دونفر (حسینی و زیرک زاده) سابقه مشترک تحصیلی و همچنین روابط دوستانه داشت.





درس‌هایی از کودتای ۲۸ مرداد روند تاریخی راست سلطنت طلب و راست کودتاجی

گفت‌وگو با مهندس میثمی

شرایطی را مطرح می‌کرد که مذاکرات به بن بست برسد. از این طرف هم مصدق نسبت به قانون اساسی و قانون ملی شدن نفت وفادار بود.

البته مانمی توانیم خط مشی انگلیس را صرفاً یک عامل بیرونی تصور کنیم، عناصر درونی هم بودند که نسبت به این خط مشی و تفکر، پذیرش داشتند و با استعمار کهن انگلیس بسیار خو گرفته بودند. این جریان دارای تشکیلاتی بود که اسلام نوع انگلیسی هم پشتوانه فکری آن به شمار می‌آمد. مثلاً سید ضیاء الدین طباطبایی، از چهره‌های معروف وابسته به انگلیس، مفسر قرآن هم بود. یک تفسیر قرآن هم به نام «استنباطات» نوشته بود. در حقیقت، اندیشه انگلیس، به یک ایدئولوژی بومی شده در ایران تبدیل شده بود. همگام با این ایدئولوژی، خط توطئه هم فعالیت می‌کرد.

بعد از قیام ۳۰ تیر، مصدق تصمیم گرفت که اقتصاد بدون نفت را مطرح کند، این تصمیم گیری، یک جهش بود و مخالفان را به وحشت انداخت، چرا که اگر ملتی که وابسته به نفت بود می‌توانست بدون تکیه کردن به این محصول، طراحی اقتصادی و اجتماعی داشته باشد، بودجه متوازی طراحی کند و صادرات و واردات آن متعادل شود، الگوی اثباتی برای ملل شرق می‌شد. به همین سبب، مهره‌های انگلیس، کمر همت بستند که مصدق را سرنگون کنند.

رشد‌های درونی (داخل کشور) مانند قیام ۳۰ تیر، طرح اقتصاد بدون نفت، ملی شدن شیلات و توازن صادرات و واردات، فضا را برای تنفس دربار تنگ کرده بود: «جاء الحق وزهق الباطل».

پس از فرارندوم شکوهمندی که مصدق برگزار کرد و همه ملت در آن مشارکت داشتند، انگلیس تدریجاً آمریکا را هم وارد ماجرا کرد و در نهایت،

■ به نظر شما چه دلایلی منجر به طرح و اجرای کودتای ۲۸ مرداد شدند؟

□ به نظر من استیفای حقوق ملت ایران - که برنامه اصلی دکتر مصدق بود - منجر به واکنش کودتاجیان شد. این برنامه دومولفه داشت:

۱. انتقال قدرت دربار به مردم که در این راستا شعار اصلاح قانون انتخابات مطرح شد و آرای مردم، هویت پیدا کرد و به تبع آن قدرت دربار، بسیار ضعیف شد.

قیام ملی ۳۰ تیر هم در همین بستر روی داد. تا آن زمان یعنی سال ۱۳۳۱ شاه، فرمانده ارتش بود، در حالی که مصدق معتقد بود بر اساس قانون، نخست وزیر باید وزیر دفاع هم باشد. او به علت مخالفت شاه با این نظر استعفا داد و قیام ۳۰ تیر به وجود آمد.

۲. ملی شدن نفت که دربرگیرنده مبارزات ضد استعماری بود. البته استعفای حقوق ملت، صرفاً به مبارزه با استعمار و استبداد محدود نمی‌شود و ارزیابی الگوی اثباتی آن، بسیار اهمیت دارد.

احیای قانون اساسی، درس‌لوحه کارهای مرحوم مصدق قرار داشت و تا آنجایی که من می‌دانم، اولین میسیون که پس از قانون ملی شدن نفت از انگلستان به ایران آمد، میسیون جکسون بود که همزمان با خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس، مذاکراتی با دولت ایران انجام داد. وقتی او به انگلستان بازگشت، در یک مصاحبه گفت: تادولت مصدق، ساقط نشود، مشکل نفت، حل نخواهد شد. این نظر رسمی جکسون در انطباق با موضع انگلیس بود که از ابتدای ملی شدن، تا هنگام اجرا شدن کودتا دنبال شد.

به رغم این که انگلیس ظاهراً تن به مذاکرات می‌داد، ولی در عمل

هر دو قدرت دست به دست یکدیگر دادند و کودتایی را به کمک عوامل داخلی شکل دادند. عوامل داخلی از یک سو روحانیونی چون نوری و بهبهانی بودند که در توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ می خواستند مصدق را به قتل برسانند و از سوی دیگر ارتش و همچنین جناحی از بازار نیز در این گروه جای می گرفتند.

در آن مقطع، رابطه نفت و ارتش، رابطه ای مستقیم بود و اساساً فرمول «نفت، اسلحه، سرکوب» که خط مشی رژیم های کودتایی در منطقه خاورمیانه را شکل می دهد در این روند هم صدق می کرد. مصدق، اضلاع مثلث «نفت، اسلحه، سرکوب» را زهم جدا کرد، چرا که می دید با فروش نفت و خرید اسلحه، طبیعتاً ارتش گسترش پیدا می کند. گروهی از سران ارتش دریافتند که اگر پول نفت نباشد، ارتش دچار فروپاشی می شود، برای حفظ موجودیتشان به حلقه کودتا پیوستند. آن دسته از تجار بزرگ هم که واسطه فروش کالا های هندی و انگلیسی بودند و وابستگی داشتند، ترسیدند که اگر درآمد نفت در این مملکت جریان پیدا نکند وارداتی در کار نخواهد بود و بر این اساس به کودتا پیوستند.

■ به نظر شما با توجه به اینکه مصدق در ۲۵ مرداد کودتا را مهار کرده بود، چه عواملی باعث پیروزی کودتا در روز ۲۸ مرداد شد؟

□ همان طور که گفتید در ۲۵ مرداد مصدق جلوی کودتا را گرفت؛ یعنی وقتی سرهنگ نصیری، حکم شاه را نصف شب به نخست وزیر ابلاغ کرد، مصدق دستور بازداشتش را داد و کودتا عقیم ماند.

دکتر فاطمی، بعد از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد، یک سخنرانی در میدان بهارستان کرد و در آن، با صراحت به شاه و دربار حمله کرد. در آن سه روز تا ۲۸ مرداد، شعارها اصطلاحاً بی ترمز شده بود. در آن مقطع، گفتن مرگ پادشاه و پابین آوردن مجسمه های او، یک پدیده جدید بود؛ با توجه به اینکه شاه یکی از ارکان قانون اساسی آن زمان به شمار می آمد.

از طرف دیگر، عوامل انگلیس هم از موضع حزب توده، نامه هایی تهدید آمیز به روحانیت نوشته بودند. در این رابطه نقل می کردند که منشی سید محمد بهبهانی می گفته است از بس نامه نوشتیم تا چند روز بعد از کودتا

دستم درد می کرد. آنها به امضای حزب توده به روحانیت و مساجد نامه های تهدید آمیز می نوشتند که به زودی حرکتی کمونیستی در شرف وقوع است که به خاک و خون غلتاندن روحانیون را در دستور کار دارد. حتی آقای طالقانی تعریف می کرد وقتی من به مسجد هدایت رفتم، نامه های پستی را دیدم که تمام آنها امضای حزب توده را داشتند تا آنجا که من هم تردید کردم که آیا توده ای ها حاکم اند یا مصدق؟

طالقانی می گفت باین ترفند ها تردید به وجود آورده بودند. آیت الله کاشانی هم که بیشتر به دلیل تحریک دکتر بقایی از مصدق جدا شده بود، به بقایی اعتماد کامل پیدا کرده بود. بقایی بانندی وابسته داشت که در عین حال قدرت طلب و مغرور بودند. به تحریک آنها اپوزیسیونی در نهضت ملی به وجود آمد که جدایی کاشانی و بقایی از مصدق را در پی داشت که بخش عظیمی از مردم را دچار تردید کرد. ملت کودتا را نپذیرفتند، ولی در مقطع کودتا مردد بودند که این خود، درسی برای ماست.

■ با توجه به اینکه هدف مصدق تحکیم قانون اساسی مشروط بود و قرار نبود که شاه را سرنگون کند، آیا فکر نمی کنید در آن سه روز پس از ۲۵ مرداد به نوعی سعی شد تا پتانسیل مردم به افراط و خشونت کشیده شود و نوعی مرحله سوزی روی دهد که نتوانند با توجیه کودتا مردم را از صحنه خارج کنند؟

□ بله، بعضی نظرشان این است که شعارهای آن سه روز، ۲۵ سال حرکت را عقب انداخت. البته شاه، خودش فرار کرد و مصدق قصد سرنگونی او را نداشت. مصدق به قانون اساسی مشروط قسم خورده بود و به سوگند خود هم وفادار بود.

به نظر من روند قضایا فضایی ایجاد کرده بود که شاه و خاندان او در آن جای نفس کشیدن نداشتند. مثلاً اگر خانواده شاه برای رفتن به خارج ارز می خواستند و این کار با قانون نمی خواند، مصدق با آن مخالفت می کرد. حتی در یک نوبت، شاه برای مسافرت به خارج، فرس هایش را فروخت. بنابراین عملاً تنها یک حق امضاء برای شاه باقی مانده بود و به حکم قانون اساسی مشروطه، سلطنت می کرد و نه حکومت. خودش نیز گفته بود من فقط باید بنشینم و امضاء کنم. در نیویورک تا بجز نوشته بود که ما (آمریکایی ها و کودتاچیان) از طریق

بقایی بانندی وابسته داشت که مهره های آن قدرت طلب و مغرور نیز بودند.

به تحریک آنها

اپوزیسیونی در نهضت ملی

به وجود آمد که جدایی

کاشانی و بقایی از مصدق

را در پی داشت و بخش

عظیمی از مردم را دچار

تردید کرد. ملت کودتا

را نپذیرفتند، ولی در مقطع

حساس کودتا دچار تردید

بودند و همین درسی برای

ماست.

درسی که از نهضت ملی شدن

نفت می توان گرفت این است

که آرای ملت خیلی مهم

است، اما اگر حرکت آنها

تشکل لازم را نداشته باشد،

یک باند یا گروه متشکل

می تواند جریان را منحرف

کند. اینکه می گویند مردم

عمداً با کودتا همکاری کردند

با واقعیات تاریخی

مطابقت ندارد.

روحانیون سرشناس و جریان وابسته و نفوذی در حزب توده شعارهای زیادی علیه شاه دادیم و با این کار روحانیون را به همکاری با جریان سلطنت تحریک کردیم.

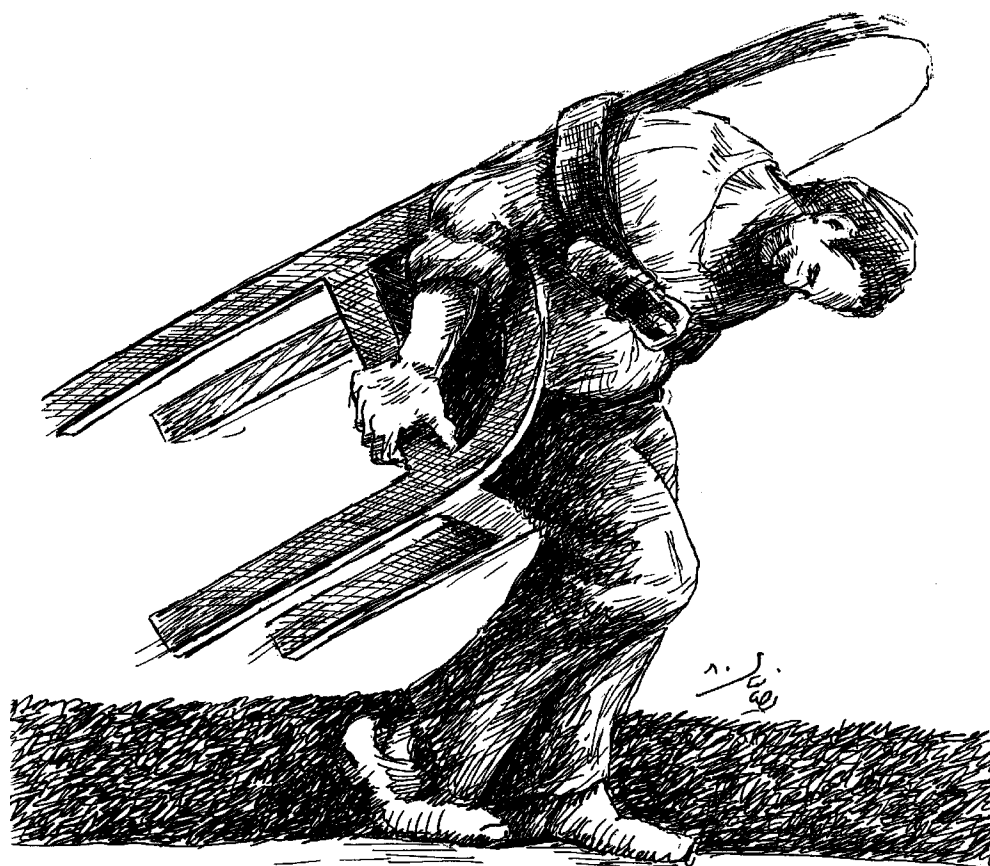
بعد از سخنرانی دکتر فاطمی ۲۶ مرداد هم مردم می گفتند: «مایرو قرآنیم ماشاه نمی خواهیم». بنابراین اولین شکوفه های مرگ بر شاه، روز ۲۶ مرداد شکفته شد. با اینکه شعار مرگ بر شاه، از نظر ایدئولوژیک، یک نهضت جدید را پایه ریزی کرد، اما به نظر می رسد طرح این شعار به لحاظ استراتژیک کاردرستی نبود. درس دیگری هم هست که باید به آن توجه کرد: حمایت مردم از مصدق در فراندوم بی نظیر بود، ولی این مردم تشکیلات نداشتند، به همین خاطر یک کودتای سازمان یافته توانست حرکت نهضت ملی را سرکوب کند.

در شرایطی که مردم مردد بودند، حزب توده هم تلویحاً با کودتا همکاری می کرد. تحلیل آنها نسبت به بورژوازی ملی تحلیل خاصی بود که به توجیه کودتا می انجامید. می گفتند بگذاریم کودتا بورژوازی ملی را از بین ببرد، بعداً با آن برخورد می کنیم و ضد کودتا خواهیم زد. البته به نظر می رسد این توجیه بیشتر برای آرام کردن اعضایشان بود. یکی از توده ای ها می گفت اگر ما روز ۲۸ مرداد، حضور طبیعی مان را در صحنه داشتیم، کودتا شکل نمی گرفت. چهار ساعت یک بار قرار می گذاشتیم و بعد می گفتیم خبری نیست. کادر مرکزی به نوعی اعضاء را مشغول کرده بود تا مانند ۳۰ تیر و از موضع

شهروند ایرانی در خیابان ها در خدمت مصدق قرار نگیرند. درسی که از این رویدادها می توان گرفت این است که آرای ملت خیلی مهم است، اما اگر حرکت آنها تشکل لازم رانداشته باشد، یک باند یا گروه متشکل می تواند جریان را منحرف کند. اما اینکه می گویند مردم عمداً با کودتا همکاری کردند، با واقعیات تاریخی مطابقت ندارد. مقاومت های بعدی هم که در نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی دوم، انجام شد یا قیام ۱۵ خرداد به رهبری مرحوم امام، نهضت آزادی و بعداً حرکت هایی که به دست مجاهدین فدایی ها شکل گرفت، نشان داد که مردم کودتا را نپذیرفته اند و به همین دلیل در برابر آن واکنش نشان می دهند.

در پاسخ این پرسش که اگر مردم کودتا را نپذیرفتند، پس چرا در مقطع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مقاومت نکردند، باید گفت که زمینه های مقاومت فراهم نبود. مردم به سبب اختلاف مصدق و کاشانی مردد شده بودند و شایعاتی که دکتر مظفر بقایی از تریبون مجلس پخش می کرد، مردم را سرگردان می نمود. درگیری های ابتدای انقلاب و اینکه چگونه نیروها به یکدیگر برچسب می زدند، شاید فهم موضوع سرگردانی مردم را در کودتای ۲۸ مرداد برای ما آسانتر کند.

البته برکتی که دوره مصدق به دنبال داشت این بود که برای اولین بار بعد از قیام ۳۰ تیر، مرز بین ملت و دربار روشن شد. قبل از آن خیلی ها شاه را دعای می کردند و می گفتند شاه جوان و معصوم و تحصیل کرده و دموکرات



را باید دعا کرد. هنر مصدق این بود که بارش ملت، دربار را سد راه تکامل نشان داد و مردم ماهیت دربار را شناختند. شاه به ناچار از ایران فرار کرد و به رضایت او کودتا انجام شد. زیرا کودتایی ها در گزارش های بعدی گفتند تا شاه به کودتا رضایت نداد ما نتوانستیم کودتا کنیم. در گزارش اخیرشان هم نوشته بودند که حتی تا آخرین لحظات، کودتایی ها امید به پیروزی نداشته اند و خیلی از آنها مایوس شده بودند. در این میان، گروهی از اراذل و اوباش کار را به پیش بردند. بنابراین اگر مردم در برابر کودتا مقاومت نکردند، نه به دلیل خوش بینی نسبت به رژیم شاه بلکه به دلیل سرگردانی ناشی از اختلاف های موجود در نهضت ملی بود.

■ **با توجه به پشتیبانی طیفی از روحانیت و تجار بزرگ از کودتا، نقش تاریخی راست - البته به معنای عام - را در کودتای ۲۸ مرداد چگونه تحلیل می کنید و چه مولفه هایی برای آن قائل هستید؟**

□ بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در نظر نیروهای مبارز همچون نهضت مقاومت ملی، نهضت آزادی، جبهه ملی و رادیکالیسم دهه ۴۰ تا ۵۰، مفهوم راست به جریانی اطلاق می شد که سه مولفه داشت: یکی اینکه نفت را صادر می کرد و با پول آن اسلحه می خرید و ملت را سرکوب می کرد. دوم اینکه جلوی رشد احزاب و سازمان های سیاسی را می گرفت و سوم اینکه مسیر رشد صنایع ملی، کشاورزی و اساساً تولید ملی را سد می کرد و در مسیر وابستگی حرکت می نمود. این جریان را راست کودتایی هم می گفتیم که در یک روند تاریخی، جریان های سید ضیاء، کودتای رضاخان و قرارداد وثوق الدوله را دربر می گرفت.

- در کودتای ۲۸ مرداد هم که عناصر مختلفی در آن شرکت داشتند - مغز تشکل را همین جریان می بینم. راست کودتایی که در عین حال، استعماری هم بوده است، در پیوند با برخی از طیف هایی که در داخل بودند کودتا را شکل دادند. این طیف ها در ارتش، بازار و روحانیت ریشه داشتند و دربار هم ارگان هماهنگ کننده آن ها بود. تداوم این جریان در تاریخ بعد از کودتا و حتی حضور فعال آن در دهه اخیر، همواره قابل توجه بوده است. البته باید یادآوری کنم که راست کودتایی و سلطنت طلب الزاماً به معنای راست سنتی و مدرن نیست، هر چند آنها از راست سنتی و راست مدرن هم یارگیری می کنند. بنابراین این جریان را نباید با جریانی که اکنون موسوم به جناح راست شده است یکی پنداشت، اما حضور آن ها را در جناح های مختلف از جمله جناح راست هم نباید نادیده گرفت.

در شرایط کنونی خویشتنداری شکوهمند ملت و تحولات اخیر موجب شده است که راست سلطنت طلب پوسته اندازی کند و بعد از دوده اختفا خود را نشان دهد. البته منظورم از سلطنت طلب، پهلوی طلب نیست، بلکه منظور راستی است که می خواهد بر کلیت سرمایه، نفس و روحیه مردم سلطه داشته باشد و ویژگی های سلطنت را هم در خط مشی خود دنبال می کند!

بنابراین تحلیل راست سلطنت طلب یا به اصطلاح روزنامه مشارکت: راست وحشی، به نوعی درس گیری از کودتای ۲۸ مرداد است که اگر به آن بی توجه باشیم متحمل ضربات به مراتب سنگینتری خواهیم شد و در تاریخ، عبرت دیگران خواهیم گشت. این طیف با راست مدرن سنتی تفاوت دارد و به یک طبقه جدید متکی است که آن طبقه نیز بر یک اصل استوار است: «نازکی کار و کلفتی پول». در همین راستا نیز به دنبال ایجاد شبکه های درهم تنیده بوده اند. اقداماتی چون پدید آوردن سرمایه های نزولی سیال، ایجاد شبکه های ترانزیت مواد مخدر، اخذ پورسانت های کلان، تشکیل شرکت های صادرات و واردات حول وزارت اطلاعات، به وجود آوردن گروه های ترور و در نهایت، تلاش برای قبضه کردن مراکز قدرت، مهمترین فعالیت های این جریان بوده است. مقاله های در رابطه با راست به استراتژی اطلاعاتی ایران شماره ۳ و جاده ابریشم یا گذرگاه مواد مخدر شماره ۳ از ملی شدن نفت تا ملی شدن اطلاعات شماره ۴ مرزبندی راست سنتی و شبکه وحشت شماره ۴، نهادینه شدن صداقت در ایران شماره ۵، انتخابات ۸۰ چرخا ختمی، به شماره ۸ چشم انداز مراجعه شود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از دیدگاه تشکلهای مبارزی همچون نهضت مقاومت ملی، نهضت آزادی، جبهه ملی و رادیکالیسم دهه ۴۰ تا ۵۰، مفهوم راست به جریانی اطلاق می شد که سه مؤلفه داشت: (۱) اینکه نفت را صادر و با پول آن اسلحه می خرید و ملت را سرکوب می کرد. (۲) جلوی رشد احزاب و سازمان های سیاسی را می گرفت و (۳) مسیر رشد صنایع ملی، کشاورزی و اساساً تولید ملی را سد می کرد و در مسیر وابستگی حرکت می نمود.

پانویس ها

۱. در سرمقاله های چشم انداز ایران، به طور مفصل، ویژگی های این جریان ها را تشریح کرده ام.
۲. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این باره نگاه کنید به: - چشم انداز ایران، شماره ۳: استراتژی اطلاعاتی ایران و جاده ابریشم یا گذرگاه مواد مخدر.
- همان، شماره ۴: مرزبندی راست سنتی و شبکه وحشت.
- همان، شماره ۵: انتخابات ۸۰.
- همان، شماره ۸: چرخا ختمی؟

